



گزارشی

از فعالیت‌های ۵ ماهه

امداد پزشکی مجاهدین خلق

ایران در کردستان

در صفحه ۵

* خواب و خیال شوم

در صفحه ۴ برای آذربایجان

* اخبار کوتاه

در صفحه ۷

* گزیده مطبوعات جهان

در صفحه ۱۲

سال پنجم - پنجشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ - یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۴ (خارج از کشور معادل یک دلار)

دیدارهای گروهی از پرسنل نظامی مجاهد خلق، چند تن از مادران شهدا و گروهی از دانشجویان و هواداران مجاهدین با برادر مجاهد مسعود رجوی

* مسئول اول سازمان، روز ۳۰ خرداد سرآغاز انقلاب نوین و دمکراتیک مردم ایران را "روز شهدا و زندانیان سیاسی" اعلام کرد و از هسته‌های مقاومت در سراسر کشور خواست تا به مدت یک هفته در این باره تبلیغ کنند

در صفحه ۲



"امروز شما مشر پیام نوینی برای تمامی مردم ایران هستید: پرسنل ملی، میهن پرست، انقلابی و مردمی ارتش سوگند خورده است پرچم صلح و آزادی را بدوش بگذرد و در راستای حفظ استقلال و شرف ملی و نگاهبانی از تمامیت آب و خاک این میهن، با نفی شاه و نفی خمینی (ضدانقلاب غالب و مغلوب)، حتمیت پیروزی و رهائی مردم ایران را به اثبات برساند."



"هم عزم و ایمان شهیدان و هم شکیبائی و وفای مادران و پدرانشان، گواه آن است که خون بها و رنج و شکنج "آزادی" را با علاقه‌ترین درجه‌پرداخته‌ایم. پس اکنون که خلق ما با فدای رشیدترین فرزندان، "حیات" آگاهانه و آزادانه را اراده کرده است، برزنجیرهاست که پاره شوند و بر شیب تیره و تاریک خمینی است که پایان پذیرد. یکی از شهدا در وصیت نامی خود به مادرش نوشته بود اگر امروز حتی آدرس گورم را به توندهند، پس از "آزادی" مرا در اوج هر لبخند باز خواهی یافت."

صفحات ویژه خارج از کشور

* سیاست‌های متوازی و همسوی ضدانقلاب غالب و مغلوب برای زمینه‌سازی کشتار هر چه بیشتر مجاهدین

* "در آفتاب تعمیق"

(شعر و نامه‌ای از کمال رفعت صفائی)

(در صفحات ۱۳ تا ۱۶)



شرکت

هیئت نمایندگی

شورای ملی مقاومت

درکنگره حزب

سوسیال دمکرات

ایتالیا

در صفحه ۶

چه مستقیم و چه غیرمستقیم از همگام شدن با نیروهای ضددمکراتیک بهره‌برداریم. ضمناً از ایران خبر داده‌اند شواهدی بدست آمده که بر حسب آن برخی آقایان جمهوریخواه - سلطنت طلب که به تازگی آزادیخواه نیز شده و با بقایای شاه و ساواک علیه دانشجویان مبارز باخطر آزادی! همگام شده‌اند، با ضدانقلاب غالب (رژیم خمینی) نیز "بده و بستان" دارند. ولی هیبت که بی‌نتیجه است و هیچ راهی جز همسوئی با مقاومت عادلانه‌ی مردمی بر علیه ارتجاع حاکم آخر و عاقبت ندارد. (از سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع دانشجویان و هواداران)

هر چه بیشتر انقلاب، مرزبندی‌ها بیشتر از پیش روشن می‌شود و دیر یا زود معلوم می‌گردد که هر کس چند مرده حلاج است. با لگدزدن و طعن و لعن مجاهدین نیز بر روی ماهیت‌های افشاء شده نمی‌توان سرپوش گذاشت. مغازه‌های چندنیش و میوه‌چینی و موج‌سواری و عوام‌فریبی با مضمون ضد مجاهدی و ضد شورائی دیگر در این مرحله از تکامل جنبش برای هیچکس تجارت پرسودی نخواهد بود. اما هر کس که واقعا خواستار آزادی باشد، حتی اگر مخالف ما هم باشد و علیه ما نیز تبلیغ کند، برایش احترام قائلیم، مشروط بر اینکه

"دکان‌های چند نیش آزادی‌خواهی دروغین که صاحبان آنها بر سر راه مشروطه‌خواهی یا جمهوری‌خواهی گذاشتن، قصد آن دارند که مقدم بر هر چیز دیگر، مجاهدین و شورای ملی مقاومت - بمشابهی تنها آلترناتیو دمکراتیک در این مقطع تاریخی - را درهم بشکنند، داستان "مسجد ضرار" را تداعی می‌کند. جایگاه و موضعی که در سرایش سقوط بنا شده و اغلب با جریانات ضدانقلابی بر علیه خلق و انقلاب هم‌سو و هم‌جهت می‌گردد. بگذارید در این راستا هر چه می‌خواهند بر ما بتازند، اما ما تکرار می‌کنیم که در امتداد تکامل و بلوغ



دیدارهای گروهی از پرسنل نظامی مجاهد خلق، چندتن از مادران شهدا و گروهی از دانشجویان و هواداران مجاهدین با برادر مجاهد مسعود رجوی

متن سخنان برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع گروهی از پرسنل نظامی مجاهد

خرداد به اینطرف هنوز هم پرچم مقاومت و صلابت افتخار و شرف پرسنل دلیر ارتش را با وجود همه شکنجه‌ها و باوجود همه فشارهایی که مستقیماً بر روی خانواده‌هایشان اعمال می‌شود، بردوش می‌کشند. این فشارها و ناراحتی‌ها البته دردناک است. اما بر روی دیگر این سکه، پیامی سرخ و خونین‌فام نقش بسته که خبر از پیروزی انقلابان می‌دهد.

البته امروز من قصد صحبت مفصلي ندارم. اما از ذکر این نکته نباید دریغ کنم که هرچقدر که در خط مشروع و عادلانه‌ی سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی پیش می‌رویم، اهمیت پرسنل نظامی مجاهد خلق بطور اخص و پرسنل وطن‌پرست و ملی‌ارتش بطور اعم در هر قدم و در هر مرحله، بالاتر می‌رود. بنحوی که باید تصریح کرد:

اگر ما در مرحله‌ی تدارک قیام هستیم؛ اگر نمی‌خواهیم به آن ترتیبی که خمینی قدرت را ربود، ما به حاکمیت برسیم؛ اگر می‌خواهیم که پایه‌های مردمی‌مان در هر کجا استوار باشد؛ آنقدر استوار که نسلی دیگر از ما به قربانگاه نرود؛ و آنقدر استوار که بتوانیم بطور کلی به مدد تمامی مردمان،

نیروی هوایی، همافر دوم شیرخدا میرمحمدی نیروی هوایی، همافر سوم علیرضا عبدلی نیروی هوایی، فرهاد رجبزاده دانشجوی دانشکده‌ی افسری نیروی زمینی (سال دوم)، گروهبان یکم تقوی پایگاه یکم شکاری مهرآباد، گروهبان یکم یعقوب دوغ‌فروش‌بنان نیروی زمینی، گروهبان یکم علی هوشیارفرد نیروی زمینی، گروهبان یکم حسن عزیزنی نیروی زمینی، گروهبان دوم حمیدرضا ترک‌پور نیروی زمینی، گروهبان دوم مهدی اسدیگی‌فرد نیروی هوایی، گروهبان سوم جمشید نجاتی گارد و تکاور دریایی منجیل، گروهبان وظیفه محمد خوانساری نیروی زمینی، سربازوظیفه ناصر حسن زاده نیروی زمینی، سربازوظیفه فرشید صبری نیروی زمینی پادگان لویزان، سربازوظیفه بهرام اصلانی نیروی زمینی، سرباز وظیفه داریوش دباغ‌تبریزی نیروی زمینی، سربازوظیفه ابراهیم مرزبان شریفی نیروی زمینی، سربازوظیفه مهرداد مقدسی هنگ ژاندارمری ۳، شاپور معترض‌کارمند صنایع نظامی و...

سرکوبگران یعنی امثال شاه، به ارتش، پشت‌گرمی داشتند. زیرا آخرین تکیه‌گاه سرکوب و اسارت خلق، ارتش بود. اما امروز شما پرسنل انقلابی و مردمی ارتش پیام جدیدی را برای جهانیان و برای مردم ایران دارید. عبارت دیگر چه شما که امروز در اینجا گرد آمده‌اید و چه آنها که هم‌اکنون در داخل میهن و در صفوف مقاومت می‌زنند، پیام جدیدی برای مردم ایران و مردم جهان دارید و آن اینست که در هر کجا که هستید اسباب غرور و افتخار مردم و میهن‌تان را فراهم آورده و پرچم صلح و آزادی را بدوش بکشید و از این‌پس تکیه‌گاهی باشید برای خلق و برای مجاهد خلق و برای همه‌ی کسانی که آزادی مردم را در سر می‌پروراندند. این درجه از اعتلاء فردی و تشکیلاتی بر شما و بر ما و بر مردم ایران مبارک باد. لازم نیست من اسامی آن تعداد از برادران شما را ببرم که از روز شهادت سرگرد محبی، نخستین پرسنل برجسته‌ی شهید سازمان تا امروز، همه چیز را به جان خریدند. طبیعتاً شما جمع کوچک و سمبل ارزنده و برجسته‌ای هستید از تمامی آنهایی که در داخل خاک میهن‌مان هستند. منجمله آنهایی که در زندانها از ۳۰

برادران؛ برای من فرصت بسیار ارزنده‌ای است خیرمقدم گفتن به شما، به تکتک شما، بعنوان نماینده و بخش کوچکی از پرسنل انقلابی و مردمی ارتش و وطنان. وطن اسیر، محروم و سرکوب شده‌ای که شما و دیگر خواهران و برادران مجاهدتان در تدارک سیاسی و نظامی رهائی آن هستید.

نقش انقلابی و پیام جدید پرسنل مردمی ارتش زمانی بود که دیکتاتورها و

صبح چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت‌ماه، همزمان با دومین سالگرد شهادت حدود ۶۰ تن از خواهران و برادران مجاهد از جمله مسئول بخش اجتماعی سازمان، مجاهد قهرمان محمد ضابطی و شماری دیگر از مسئولین و فرماندهان این بخش، گروهی از پرسنل نظامی مجاهد خلق، با برادر مجاهد مسعود رجوی دیدار کردند.

در ظهر همین روز گروهی از مادران شهدا، مرکب از مادران مجاهد: رضائی، فاطمه...، کوشالی، دزیانی، میمنت، مسیح، اکبرزادگان، مسعودی و همسر مجاهد شهید حاج‌محمد حسین پیش‌بین با مسئول اول سازمان ملاقات و گفتگو کردند. عصر همانروز نیز مسئول اول سازمان در جمع گروهی از دانشجویان و گروههای دیگری از حمایت‌کنندگان و هواداران مجاهدین در فرانسه که به دیدار او آمده بودند و به بیش از ۵۰۰ تن بالغ می‌شدند، حضور یافت و سخنانی ایراد نمود. در پایان همین سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی روز ۳۰ خرداد را به‌عنوان "روز شهدا و زندانیان سیاسی" اعلام کرد و از هسته‌های مقاومت در سراسر کشور خواست تا به مدت یک هفته در این باره به تبلیغ بپردازند.

"مجاهد" از این شماره گزارشات مراسم و دیدارهای فوق را تدریجاً منتشر خواهد کرد. در این شماره به گزارش نخستین دیدار که با گروهی از پرسنل نظامی مجاهد خلق صورت گرفت، می‌پردازیم.

پرسنل نظامی مزبور که حدود ۵۰ نفر می‌شدند، به اتفاق چند تن از برادران خلبان ما در هواپیمائی ملی ایران، کاپیتان کیوان جهانفخر (خلبان هواپیمائی ملی ایران)، مهندس پرواز مصطفی ثنائی (هواپیمائی ملی ایران) مهندس پرواز رسول‌نژاد (هواپیمائی ملی ایران و مهندس کشتی جمعه آل حمودی (کشتیرانی ملی ایران) به دیدار مسئول اول سازمان آمده بودند. نیازی به تذکر ندارد که پرسنل فوق، آن گروه از برادران ما هستند که اغلب آنها پس از پیوستن به مقاومت در داخل کشور و اجرای وظایف خطیر خود، در آستانه‌ی دستگیری و اعدام قطعی، بدستور فرماندهی سیاسی - نظامی خاک میهن را ترک کردند. البته بسیاری از دوستان و همقطاران آنان نیز یا حین مأموریت‌های خود به شهادت رسیده و یا دستگیر و یا اعدام شده‌اند و یا همچنان به انجام وظایف خود مشغولند. برخی دیگر از پرسنل فوق‌الذکر نیز در شمار برادرانی هستند که پس از شروع مقاومت سراسری به مجاهدین اعلام پیوستگی نموده و گاه به دلایل مختلف، منجمله شناخته‌شدگی در محیط کار و تحت تعقیب قرار گرفتن ناگزیر از ترک میهن شده‌اند تا بتوانند به ترتیب دیگری به فعالیت‌ها و وظایف خود ادامه دهند. اسامی آن تعداد پرسنل رزمنده و مجاهدی که در دیدار چهارشنبه ۱۲ فروردین با مسئول اول سازمان حضور داشته‌اند و اعلام نامشان بلامانع است، به قرار زیر می‌باشد:

سوم بیژن وکیلی مهندس پرواز گردان ۷۰۷ سوخت‌رسان پایگاه یکم ترابری مهرآباد (نماینده‌ی پرسنل در شورای پایگاه)، سرهمافر سوم ملک-بهمن بهرامی قسمت الکترونیک پایگاه یکم شکاری مهرآباد، همافر یکم حسن جعفری رئیس آموزش دایره‌ی نگهداری ۱۳۰ - C پایگاه یکم ترابری در مهرآباد، همافر یکم حمید ملاحاجی گردان الکترونیک پایگاه یکم شکاری (نماینده‌ی پرسنل در شورای پایگاه)، همافر یکم فریدون فرهنگی علمداری نیروی هوایی، همافر یکم قاسم جلالی پایگاه چهارم شکاری دزفول (نماینده‌ی همافران در شورای فرماندهی پایگاه) همافر یکم جعفر بابونی گردان نگهدار پایگاه یکم ترابری مهرآباد، همافر یکم فریدون ورسزبازی قسمت الکترونیک پایگاه یکم شکاری مهرآباد (نماینده‌ی همافران در شورای فرماندهی پایگاه)، همافر یکم غلامعلی احمدی مربی کاراته‌ی پایگاههای شکاری یکم مهرآباد و شکاری سوم همدان، همافر دوم عباسعلی خیایی

سرهنگ‌ستادخلبان بهزادمعزی جانشین معاونت عملیاتی ستاد فرماندهی نیروی هوایی، سرگرد خلبان حسین اسکندریان افسر عملیات گردان ۷۰۷ سوخت‌رسان، سرگرد خلبان حسن منصوری افسر اطلاعات گردان ۶۱ شکاری پایگاه ششم شکاری بوشهر، ستوان یکم پیاده (گارد) قاسم موسوی فرماندهی گروهان گارد لویزان، ناوبان یکم احسان کرمانی مربی آموزشگاه تخصصی بندرانزلی، ستوان یکم خلبان بهرام امامی افسر خلبان پایگاه دوم شکاری تبریز، ستوان یکم فنی رضاسدی رئیس کنترل و نگهداری پایگاه یکم ترابری مهرآباد (نماینده‌ی پرسنل در شورای پایگاه)، ستوان یکم وظیفه مجتبی شایق بروجنی پادگان باغشاه تهران، ستوان دوم خلبان حسن خدادی هوانیروز باغشاه تهران، ستوان دوم هوایی علی حامد رنجی افسر رابط نیروی هوایی در صنایع نظامی وزارت دفاع و نیروی زمینی، ستوان دوم وظیفه محمد رضا شفیعیان نیروی زمینی، ناوبان دوم مجید آیزدی شهرکی نیروی دریایی، ستوان سوم مجید شریعت پناهی نیروی زمینی، سرهمافر

متن سخنان برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع گروهی از پرسنل نظامی مجاهد

و سوز به استکای نیروهای مسلح مقاومتان و نیز نیروهای مسلح ملی، دیکراتیک و مردمی‌مان، مرزها و آب و خاک و شرف ملی و آزادی و صلح پایدار میهنمان را حفظ کنیم؛

در اینصورت لاجرم بایستی از مسیر قیام مسلحانه‌ی مردمی به پیش برویم. در این مسیر از آنجا که موتور محرک و نیروی پیشناز و محوری یک قیام عمومی، عنصر مجاهد خلق است - در هر لباس، اعم از لباس رسمی نظامی یا لباس معمولی مقاومت - در اینصورت هر چه که به جلو می‌رویم، اهمیت و نقش پرسنل انقلابی و ملی ارتش، افزایش پیدا می‌کند. زیرا همچون قیام ۲۲ بهمن و به عنوان یک قانسون عام، دست آخر و در قدم نهائی، عنصر مردمی، انقلابی و میهن‌پرست و سپس بطور کلی عنصر ملی و مردمی ارتش است که وزنه‌ی آن نقش تعیین‌کننده‌ی در کفه‌ی تعادل قوا و تغییر اوضاع خواهد داشت. بدین ترتیب روشن است که امروز شما در هر کجا که هستید، چه مسئولیت بزرگی بدوش دارید. طبیعی است که اگر شما بالاجبار، خاک و وطنتان را ترک نمی‌کردید (که در اغلب موارد، سازمان به شما سفارش و توصیه کرده و یا دستور داده)، مسلماً در آنجا می‌ماندید و امروز چه بسا برخی از شما شهید شده بودید. البته ما شهدای بسیار داده و بازهم خواهیم داد. کما اینکه تردیدی نیست هر کدام از شما هر روز و هر شب آرزوی اینکه در هر شرایطی هر چه زودتر به زیارت خاک میهن‌تان نائل بشوید را در دل می‌پرورانید. اما فکر آینده را هم باید کرد. به همین دلیل، سازمان، خود را موظف می‌داند که برای آنها که هیچ راه دیگری نیست، یعنی آنها که اسمشان به وسیله‌ی ادارات خبیثه‌ی باصطلاح سیاسی - ایدئولوژیک لو رفته و شناسایی شده و در معرض دستگیری هستند، در حد توانائی‌اش چاره‌ای بیندیشد و لذا از آنها درخواست کند و یا حتی به آنها دستور بدهد که شما نباید گیر بیفتید. چرا؟ نه برای خودتان و یا برای خودمان و یا به خاطر

نفس زندگی - نفس زندگی را که هزارها هزارش را نثار کردیم و بازهم خواهیم کرد - بلکه بخاطر انجام نقشی که بر عهده‌ی شماست، بخاطر اجرای مسئولیتی که تک تک شما - در هر کجا که هستید - بردوش دارید. شما خودتان بهتر می‌دانید که در هر رده و در هر پایگاه نظامی و در هر محفل ارتشی که بودید، سوابقتان، کردارتان، خصلت‌هایتان، رفتارانتان، توانائی‌هایتان برای بسیاری شناخته شده است؛ مگر اینکه در

مردمتان، نگاه زندانی‌هایتان، نگاه همه‌ی محرومین، مشخصاً به شما بیشتر خواهد شد. کافی است همین را بطور عمیق درک نکنید. اگر این درک شود، هیچ چیز غیر ممکن نیست. ما برای اینکه با وظایف خودمان و با شهیدیمان، یکبار دیگر تجدید عهد بکنیم در اینجا جمع شده‌ایم. شما می‌بایست قدم به قدم حمایت معنوی گسترده‌ای را که سازمان در ارتش از آن برخوردار است، در مسیر نادرک قیام ره‌انجیختن عمومی، تبدیل به حمایت عینی و مادی نکنید. اگر غیر از این به خودتان نگاه نکنید، به خودتان کم بها داده‌اید. نه به خودتان، بلکه به مردمتان و به وظیفه‌ای که بر دوش شما گذاشته‌اند. بله،



نبود که حق انقلاب و از جمله حق پرسنل ارتش را که باز هم در صحنه‌ی نهایی، وزنه‌ی تعیین‌کننده را در کفه‌ی انقلاب گذاشتند، بجا بیاورد. چه همافرها در آن روزیکه فتیله‌ی انفجار را روشن کردند و چه سایر پرسنل ملی و مردمی ارتش اعم از نیروی زمینی، دریایی و یا پرسنل مردمی ژاندارمری یا شهربانی.

اما در مورد رژیم خمینی، از آنجا که ساخت و بافت و طینت ارتجاعی آن عیناً مشابه رژیم شاه نیست، بلکه با ابزار دین و با دجالگری دین فروشانه و با شعار صدور انقلاب به میدان آمده، لاجرم بایستی ارتش خصوصی خودش یعنی سپاه پاسداران را بر علیه ارتش رسمی، سازمان بدهد. شاهد هستید که تدریجاً تبدیل به وزارتخانه شد و شما بهتر می‌دانید که نیروی زرهی، واحدهای ویژه هوایی و دریائی دارد، زیرا بدون این (ارتش خصوصی) شما را نمی‌توانست مهار کند. ابزار سرکوب می‌خواهد، لذا اگر چه در داخل خود ارتش، دوایر سیاسی - ایدئولوژیک تفتیش عقاید و سیستم سرکوب و اخراج و اعدام براه انداخته، اما با وجود این، چون کلیت این دستگاه هم نمی‌تواند به خدمت ارتجاع در بیاید، پس بایستی دستگاه جداگانه و خاص خودش را بوجود بیاورد. البته آن دستگاه ارتجاعی (سپاه پاسداران) هم درست است که به مبتذل‌ترین صورت، دم از مکتب می‌زند، اما قوانین دنیا را که نمی‌شود نقض کرد، جنگ‌افزار را که نمی‌شود منکر شد. فی‌الواقع که با تیر و کمان نمی‌شود جنگید. فرماندهی را که نمی‌شود نقض کرد. انضباط و دیسیپلین را نمی‌شود نادیده گرفت. به همین دلیل می‌بینید که چگونه رژیم پی در پی و میلیارد میلیارد برای تجهیز سپاه ضدخلقی‌اش به انواع سلاح‌ها، بودجه تصویب می‌کند و چه نظم ارتجاعی و اطاعت کورکورانه و گوسفندواری بر آن حاکم است.

بد نیست به این مسئله هم اشاره بکنم که خیلی از اتهاماتی که به سازمان می‌زنند، در رابطه با انضباط و دیسیپلین انقلابی آن است. و حال آنکه مگر می‌شود بدون انضباط، انقلاب کرد و این رژیم را ساقط کرد؟ شما معنی این را خیلی خوب

کورکورانه بودند نه آگاهانه و از روی اشتیاق. شما بهتر می‌دانید که تبعیضات فراوان بود. حق انتقاد و انتقاد از خود وجود نداشت، الان هم وجود ندارد. حق اینکه صلاحیت فرماندهان اقلاً مورد مشورت و تأیید زیر-دستان قرار بگیرد نبود و... یک چنین ارتشی طبیعی بود که در قطب‌بندی‌های جهانی به‌جانب دست نشانده‌ی میل بکند. چون رژیمی که اهرم فرماندهی آن را بدست دارد، دست‌نشانده است. همینطور در مورد جنگ‌افزار، صرفاً و صرفاً عنصر محضاً تخصصی و یا محضاً فرماندهی را می‌بیند. خوب، این از ارتش شاه، مگر شما نمی‌خواستید که آن نظم بهم بریزد؟ و مگر اکثریت قاطع مردم ایران حمایتان نمی‌کردند؟ از یکسو طینت شما با ارتجاع و با ولایت فقیه خمینی سازگار نبود و از سوی دیگر او (خمینی) حاضر

نه به مبالغه، بلکه در عالم واقع، دقیقاً شما (چه سازمانتان و چه خودتان در ارتش) باید کشور را در تمامیتش از ایلغار، از تاراج و از خطر سرکوب داخلی در آینده حفظ بکنید.

نفی شاه و نفی خمینی (ضد انقلاب غالب و مغلوب)

امروز شما مبشر پیام نوینی برای تمام مردم ایران هستید: پرسنل ملی، میهن‌پرست، انقلابی و مردمی ارتش، سوگند خورده است که پرچم صلح و آزادی را بدوش بکشد و در راستای حفظ استقلال و شرف ملی و نگاهبانی از تمامیت آب و خاک این میهن با نفی شاه و نفی خمینی (ضد انقلاب غالب و مغلوب) حتمیت پیروزی و رهائی مردم ایران را به اثبات برساند. خود شما بهتر می‌دانید و تمامتان بعینه نظم

مواردی به عمد، ناشناخته مانده باشید. باید این بذر و این آتش مقاومت را گسترش داد. باید این اخگر را فروزان و شعله‌ور سازیم، شعله‌هایی که در خرم آتش مقاومت و انقلاب نوین مردم ایران، بی‌گمان عبا و قبای ستمگران را خواهد گرفت و خواهد سوزاند و خاکستر خواهد کرد. این وظیفه‌ی شما در رابطه با ارتش و در مسیر تدارک قیام ره‌انجیختن عمومی است.

توجه داشته باشید که بسیاری از کارها را که در داخل کشور بخاطر وجود اختناق مطلق نمی‌شود کرد و یا ریسکش خیلی زیاد است، باید از اینجا انجام داد. حتی با تعدادی بسیار کمتر از این - ولی البته با همین کیفیت - می‌شود بسیاری کارهای دیگر هم انجام داد؛ کارهایی که خواست مردم را برای تحقق آزادی و صلح تسریع می‌کند. پس حرفم را خلاصه کنم: هر چقدر که پیش می‌روید، نگاه

بقیه در صفحه ۲۶

خواب و خیال شوم برای آذربایجان

بر اساس گزارشات موثقی که برخی از هموطنان آذربایجانی که به نازگی به اروپا رسیده‌اند ارسال داشته‌اند، مقامات امنیتی ترکیه در اواخر سال ۶۲ و اوایل سال ۶۳ چندین بار گروهی از هموطنان آذربایجانی ما را که از ستر ستم و سرکوب خمینی ناگزیر به ترک میهن شده بودند، در شهر "وان" گردآوری نموده و از روی ورقه‌ی تابی شده، سوالات مشخصی در اختیار آنان می‌گذاشتند تا به آنها پاسخ دهند. ضمناً با این تصور باطل که گوئیا وطن‌پرستی ترک یا فارس در ایران متفاوت است؛ به دقت مواظبت می‌کردند که هیچ فارسی در داخل هموطنان ما نباشد و مخاطب سوالات، فقط هموطنان ترک‌زبان آذربایجانی باشند.

برخی از سوالات به شرح ذیل بوده است:

— مردم آذربایجان (شرقی و غربی) نظرشان نسبت به ما (ترکیه) چیست؟

— در میان مقامات درجه‌ی اول و دوم رژیم (ایران) چند آذربایجانی وجود دارد، نام و پست آنها چیست؟

— در مجلس چه تعداد نماینده‌ی ترک وجود دارد و اسامی آنها چیست؟

— نظر مسئولین درجه‌ی اول و دوم حکومت ایران در مورد شریعتمداری چیست؟

— در آذربایجان کدام یک از جریانات و افراد زیر را بیشتر دوست دارند: خمینی، شریعتمداری، سازمان مجاهدین، حزب دمکرات؟

— شریعتمداری حالا در کجاست؟ آیا در میان شما کسی فامیل او هست که به او دسترسی داشته باشد؟

— هر یک از اعضای "خلق مسلمان" را که می‌شناسید، نام ببرید و بگوئید در کجاست؟ — آیا برنامه‌ی خلق مسلمان را می‌دانید؟

— اگر از مردم آذربایجان نظرسنجی شود، چقدر دوستدار ما (ترکیه) هستند؟

— اگر ما به آنجا وارد بشویم با ما همکاری می‌کنند؟

— فرودگاه آذربایجان دقیقاً ظرفیت چند هواپیما دارد؟ کروی آنجا را رسم کنید.

— راههای ارتباطی هوایی، زمینی و راه‌آهن به آنجا چگونه است؟

— از مردم آذربایجان چه تعداد در جبهه‌ها هستند؟ — آیا در مدارس آذربایجان

زبان ترکی آموزش داده می‌شود؟ — نظر دولت ایران در مورد آذری‌ها چیست؟ — آیا می‌دانید که ما در قبرس جمهوری ترک اعلام کردیم؟ اگر روزی ما بی‌اثم آذربایجان را بگیریم و جمهوری ترک اعلام کنیم، آیا آذربایجانی‌ها از ما استقبال می‌کنند؟

.....

—*—

در حالیکه حجم مبادلات بازرگانی ایران و ترکیه به هنگام روی کار آمدن رژیم خمینی سالیانه ۵۵ میلیون دلار بود؛ در سال ۱۳۶۰ مبادلات مزبور به ۷۴۹ میلیون دلار افزایش یافت. در سال ۶۱ این رقم به یک میلیارد و ۵۳۹ میلیون دلار رسید و سپس در سال ۶۲ از دو میلیارد دلار نیز تجاوز نمود. به این ترتیب ایران نخستین طرف صادراتی ترکیه شد و خلاصه‌دراثر پیشرفت شاهکارهای اقتصادی خمینی و تکیه‌ی اساسی به سیاست "واردات"، پیوسته بر سطح واردات ایران، منجمله از ترکیه، افزوده شد. یادآوری می‌کنیم که عمده‌ترین قلم صادراتی ایران به ترکیه نفت خام می‌باشد. (سالیانه ۵ میلیون تن)

در سال ۱۹۸۳ که ایران بزرگ‌ترین واردکننده‌ی کالا از ترکیه بود، در مجموع حدود دو میلیارد دلار اعتبار واردات (از ترکیه) وجود داشت که ۱۲۵۰ میلیون دلار آن محققاً پرداخت گردیده است و انتظار طرفین اینست که میزان واردات در سال جاری نیز بیش از پیش افزایش یابد. در اوایل اردیبهشت ماه سال ۶۳ نیز حدود ۲۰۰ نفر از بازرگانان ترکیه برای مذاکره پیرامون گسترش مبادلات بازرگانی به تهران رفتند.

در چنین شرایطی، فشار ترکیه بر روی پناهندگان و بخصوص دانشجویان مبارز ایرانی نیز پیوسته افزایش یافته که طبعاً با سفارشات بازرگانی رژیم خمینی به ترکیه بی‌ربطه نیست. در مقطعی حتی برخی از هموطنان آوارهی ما دستگیر شده و به رژیم خمینی تحویل داده شده‌اند و مستقیماً به زندان‌های آذربایجان ویا اوین برده شده‌اند؛ منجمله در روزهای ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ آبان‌ماه سال گذشته (۶۲)، دهها هموطن بی‌پناه و آوارهی ما دستگیر و در نقطه‌ی مرزی مجدداً به خاک ایران عودت داده شدند. در اوایل آبان‌ماه

نیز چند بازاری و ناخر و چند راننده‌ی تاکسی ایرانی دستگیر شدند. نمونه‌های تیراندازی منجر به قوت و ضرب و شتم نیز وجود داشته که به قرار اطلاع در هر مورد با اقدامات مستمر مسئول شورای ملی مقاومت چه در رابطه با مقامات ترکیه و چه در رابطه با مجامع بین‌المللی، مورد اعتراض و پیگیری واقع شده است.

شگفت‌انگیزتر اینکه حدود ۳۰ دانشجوی مبارز ایرانی که از تابستان سال ۶۰ به هنگام اعتراض به جنایات خمینی در مقابل کنسولگری رژیم او در استانبول دستگیر شده بودند؛ هنوز در زندان‌های ترکیه هستند و به زندان‌های سنگین نیز محکوم گردیده‌اند.

همچنین نمونه‌هایی وجود دارد که برخی از هموطنان آوارهای که در ترکیه دستگیر شده بودند، طی این مدت مورد شکنجه و انواع اهانت‌ها نیز قرار گرفته‌اند...

—*—

اما وقتی که کار به سوالات "بودار"ی که نظایر آنها فوقاً ملاحظه شد، می‌رسد، دیگر نمی‌توان صرفاً به مکاتبات و مراسلات و اعتراضاتی که فوقاً اشاره شده، بسنده نمود.

از این روی جای آن دارد که مشخصاً به مقامات مسئول ترکیه هشدار داده و بگوئیم:

اولاً — فراموش نکنند که ایرانی (چه ترک و چه فارس و چه کرد یا بلوچ و عرب‌زبان) در هر حال و در هر شرایطی ایرانی است و اگر چه ممکن است بنا به اقتضای زمان در برابر زندان‌های طویل‌المدت، تیراندازی، رفتار زشت و توهین‌آمیز و حتی شکنجه و دستگیری و تحویل به عساکر خمینی، لب فروبندد و تحمل کند؛ اما در برابر تمامیت ارضی و استقلال میهن خود در هیچ شرایطی و تحت هیچگونه فشاری سکوت را جایز نمی‌شمارد و علیهذا در برابر چشمداشت اجنبی به هر وجه از خاک میهن خود، با تمام توان مقابله خواهد کرد. به عبارت دیگر هر "تست" و آزمایشی هم که با اشاره‌ی هر کس دیگر در میان باشد، این خلق قهرمان ایران خواهد بود که در "امتحان" نهائی آزادی و استقلال و تمامیت سرزمین خود، پیروز و برنده خواهد شد.

ثانیاً — دریافت نفت ارزان و سود بیکران از تجارت با رژیم ضدبشری و ضدایرانی

اطلاعیه نظامی مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان

بهاکت رساندن و زخمی نمودن

بیش از ۸۰ تن از پاسداران و مزدوران ضد خلقی

در جریان دفاع قهرمانانه پیشمرگان مجاهد خلق

و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران

در برابر تهاجم گسترده مزدوران جنایتکار خمینی

به مناطق روستاهای مرکزی کردستان

تن دیگر از پاسداران مزدور خمینی بهلاکت می‌رسند.

سرانجام پس از ۱۳ ساعت درگیری و دفاع جسورانه‌ی پیشمرگان مجاهد، دشمن ضد خلقی در پناه آتشباری وحشیانه‌ی خود و با بکارگیری انواع سلاح‌های سنگین و سبک، روستای مزبور را اشغال می‌نماید؛ اما

کلیه‌ی پیشمرگان مجاهد خلق منطقه‌ی درگیری را سلامت ترک

گفته و به سمت یکی از پایگاههای خود حرکت می‌نمایند. همچنین

در همین تاریخ پیشمرگان دلیر حزب دمکرات کردستان ایران و

نیروهای مقاومت مردمی در چند نقطه‌ی دیگر، منجمله در حوالی

"گانی‌رش"، به دفاع متهورانه‌ی در برابر تهاجم جنایتکارانه‌ی

رژیم به این مناطق دست‌زده و در جریان این درگیری، حداقل

۲۰ تن از مزدوران ضد خلقی خمینی را بهلاکت می‌رسانند.

سازمان مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان، ضمن تبریک به

پیشمرگان دلاور مجاهد و دمکرات و نیروهای مقاومت

مردمی بخاطر دفاع قهرمانانه‌ی آنان و تاکید بر لزوم گسترش

مقاومت در برابر تهاجمات وحشیانه‌ی رژیم به مناطق مرکزی

کردستان، به کلیه‌ی مزدوران سرسپرده‌ی خمینی که در این

تهاجمات جنایتکارانه شرکت داشتند، هشدار می‌دهد که در

صورت ادامه‌ی این جنایات وحشیانه، به سزای اعمال سنگین

خود خواهند رسید و سرانجام

مقاومت قهرمانانه‌ی فرزندان

پیشاز خلق و مردم ستمدیده‌ی کردستان، سلطه‌ی ضد خلقی آنان

را درهم خواهد شکست.

مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان

۱۴/ اردیبهشت ۶۳

پیشمرگان قهرمان مجاهد خلق به همراه پیشمرگان دلیر

حزب دمکرات و نیروهای مقاومت مردمی، طی دفاع قهرمانانه‌ی

در برابر یورش وحشیانه‌ی مزدوران ضد خلقی رژیم که در فاصله‌ی

روزهای هفتم تا دوازدهم اردیبهشت‌ماه جاری مناطق

مختلف مرکز کردستان را مورد تهاجم جنایتکارانه‌ی خود قرار

داده بودند، با بهلاکت رساندن

بیش از ۸۰ تن از آنان و منهدم ساختن ۶ دستگاه خودروی

دشمن ضدبشری، ضربات مهلکی بر مزدوران جنایتکار خمینی

وارد ساختند. جریان این مقاومت دلاورانه به قرار زیر

می‌باشد:

پیشمرگان دلاور مجاهد خلق از ساعت ۵ بامداد روز جمعه

هفتم اردیبهشت‌ماه، به دفاع قهرمانانه‌ی در برابر تهاجم

وحشیانه‌ی رژیم به روستای "نستان" (واقع در مرکز

کردستان) دست می‌زنند.

پیشمرگان مجاهد خلق در نخستین ساعات این درگیری و

مقاومت متهورانه، با بهلاکت رساندن و زخمی نمودن بیش از

۱۰ تن از مزدوران، مانع پیشروی آنان می‌گردند. دشمن

ضد خلقی که از دفاع سرسختانه‌ی پیشمرگان بشدت وحشت‌زده

شده بود، مرتباً اقدام به اعزام مزدوران تازه نفس به منطقه‌ی

درگیری می‌نماید. اما نیروهای مزدور اعزامی نیز در نتیجه‌ی برخورد

با مین‌هائی که پیشاپیش توسط پیشمرگان قهرمان مجاهد خلق

در جاده‌های اطراف روستای مزبور کاشته شده بود، بشدت

تار و مار شده و با منهدم شدن حداقل ۶ دستگاه خودروی

"تویوتا" و "زیل"، بیش از ۵۰

خمینی، نباید امر را بر کسی

مشتبّه نموده و چنین تصور کنند که ایران کشور بی‌صاحبی

است که بتوان فی‌المثل آنرا "قبرسی" نمود. بخصوص

هیچکس نباید و نمی‌تواند سرسوزنی چشم‌طمع به آذربایجان

— مهد مجاهدان آزادی‌ستان ایران — بدوزد.

ثالثاً — البته ما امیدواریم

سوالاتی که در ترکیه از تعدادی از هموطنان آذربایجانی ما که اکنون به اروپا رسیده‌اند به عمل آمده است؛ از نظر خود مقامات مسئول ترکیه نیز جدی نباشد و در آینده نیز چنین شوخی‌های سبک‌سرانه‌ای با هیچکس از پناهندگان ایرانی بر سر تمامیت میهن ما (و کلیه‌ی استان‌ها و مناطق آن) تکرار نشود ■

گزارشی از فعالیت‌های ۵ ماهه امداد پزشکی مجاهدین خلق ایران در کردستان

شهریور ۶۲ منعکس شده بود. در ادامه این گزارشات، نشریه‌ی مجاهد همچنین طی مصاحبه‌ای با برادر مجاهد دکتر عباس شاکری متخصص و جراح امداد پزشکی مجاهدین خلق در کردستان، گوشه‌هایی از چگونگی و کیفیت فعالیت‌ها و نیز فداکاری‌های کادر پزشکی و درمانی و امداد رسانی سازمان در منطقه را بویژه در مقطع تهاجمات وحشیانه‌ی پانز سال گذشته رژیم به مقاومت کردستان، تصویر نمود. (مراجعه شود به مجاهد شماره‌ی ۱۷۴) اینک در ادامه‌ی گزارشات قبلی، به ارائه‌ی گزارشی در رابطه با خدمات امداد پزشکی مجاهدین در مناطق مختلف کردستان در ۵ ماه پایانی سال ۶۲ می‌پردازیم. مقدمات ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که بدلیل تهاجمات مستمر رژیم و همچنین گسترش مبارزات پارتیزانی در جبهه‌ی طولانی شمال و مرکز و جنوب کردستان، ارائه‌ی خدمات پزشکی به شیوه‌های گذشته (بویژه شکل استقرار آن) با مشکلات و دشواری‌های بسیاری روبرو است که طبعاً بیش از پیش از خودگذشتگی و فداکاری تیم‌ها و اکیپ‌های پزشکی و افزایش ابتکارات و خلاقیت‌ها و تحرکات امدادگران مجاهد را طلب می‌کند. به همین دلیل نیز سرجمع کردن تمامی فعالیت‌های خواهران و برادران امدادگر ما در این چند ماهه میسر نبوده و بیلان زیر تنها بخش‌هایی از آن را در برمی‌گیرد.

بخشی از فعالیت‌های

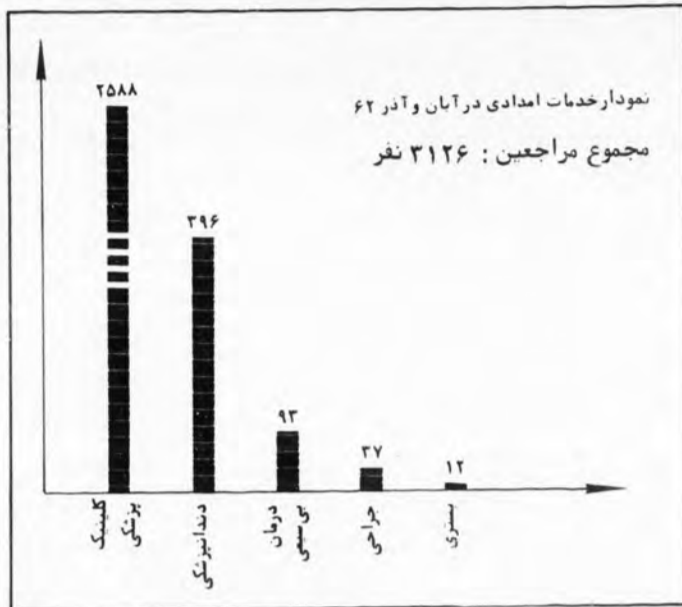
۵ ماهه آخر سال ۶۲

در آبان و آذر ماه سال

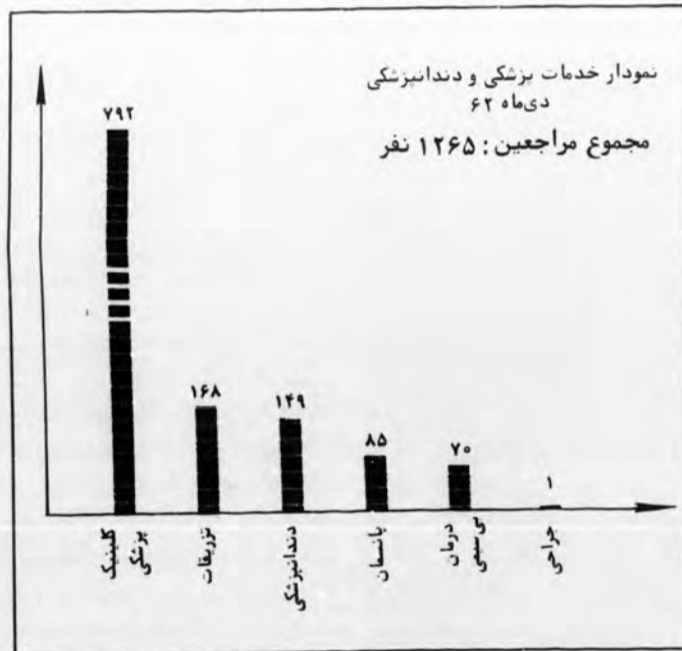
کنار فقر اقتصادی شدید اهالی، بر دامنه‌ی گسترش بیماری‌ها و مرگ و میر ناشی از آن، می‌افزاید. به همین دلیل مراکز امداد پزشکی ثابت و سیار مجاهدین در شمال و مرکز و جنوب کردستان، در حد مقدورات، بخشی از فعالیت‌های امداد رسانی خود را به مداوای هموطنان ستمزده‌ی کرد اختصاص داده است. بدین ترتیب در گرماگرم نبردی بی‌امان با مزدوران ددمنش خمینی در مناطق مختلف کردستان، برادران و خواهران رزمنده‌ی ما در امداد پزشکی مجاهدین - مرکز کردستان، بطور شبانه‌روزی و بطرق مختلف، هم به پاسخگویی نیازهای پزشکی و درمانی مقاومت مسلحانه‌ی منطقه و مداوای پیشمرگان مجروح می‌پردازند و هم تا آنجا که در توان دارند به یاری هموطنان کرد خود می‌شتابند تا بخشی از دردهای آنان را درمان کنند. در رابطه با این فعالیت‌ها اعم از تاسیس درمانگاهها، ارائه‌ی خدمات درمانی در مقرهای مجاهدین، اعزام تیم‌های سیار پزشکی، ارسال دارو به مناطق و مراکز مختلف، آموزش و تربیت امدادگران جدید، تهیه‌ی جزوات آموزشی بهداشتی و درمانی و... تاکنون دو گزارش در نشریه‌ی مجاهد (شماره‌های ۱۵۴ و ۱۷۳) درج گردیده است. در گزارش اول، خدمات ارائه شده تا اسفند ۶۱ و در گزارش دوم خدمات ارائه شده در درمانگاه مجاهد شهید حسن صادق (واقع در کردستان شمالی) در حد فاصل اسفند ۶۱ تا

علیرغم حضور نظامی و وحشیگری‌ها و جنایات بیشمار دشمن ضدبشری در مقابله با مقاومت مردمی در کردستان، مقاومت مسلحانه‌ی پیشمرگان قهرمان و نیروهای مردمی در منطقه، نقشه‌ها و مقاصد شوم خمینی را در زمینه‌ی سرکوب و نابودی مقاومت، عقیم می‌گذارد. بدین لحاظ آنچه که بر وسعت فعالیت‌های مستمر امداد پزشکی سازمان مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان می‌افزاید، تداوم وقفه‌ناپذیر همین مبارزات سرسختانه می‌باشد.

از سوی دیگر بایستی اضافه نمود که منطقه‌ی کردستان همچنان در آتش فقر و محرومیت و بیماری می‌سوزد. ظلم و ستم تاریخی رژیم ضد خلقی شاه و همچنین خلف آن رژیم ضدبشری خمینی، بر مردم محروم منطقه، همه جا آثار غم‌انگیز خود را نشان می‌دهد. هم‌اینک گلوله‌باران‌ها و بمباران‌های مزدوران خمینی از یکسو و فقر و بیماری از سوی دیگر، توانان از مردم ستمزده‌ی کردستان قربانی می‌گیرند. اپیدمی‌های گوناگون، سرعت شیوع پیدا می‌کنند و بیماری‌ها و جراحات در اغلب اوقات به مرگ بیمار منجر می‌گردد. بویژه باید بر این نکته‌ی مهم تاکید کرد که سیاست ضدانسانی رژیم، مبنی بر گلوله‌باران مستمر شهرها و روستاها و کشتار مردم بی‌پناه کرد جهت انتقام جوئی از آنان و همچنین تلاش مذبحخانه برای تحت فشار قرار دادن مردم برای قطع حمایت از پیشمرگان، اغلب باعث آوارگی و دربدری روستائیان شده و این موضوع در



(نمودار شماره‌ی ۱)



(نمودار شماره‌ی ۲)

گذشته، مراکز امداد پزشکی مجاهدین در شمال و جنوب کردستان مجموعاً ۳۱۲۶ نفر اعم از پیشمرگان و یا مردم منطقه مراجعه‌کننده داشته‌اند که از این تعداد ۲۵۸۸ نفر به کلینیک پزشکی و ۳۹۶ نفر به بقیه در صفحه‌ی ۲۴



برادر مجاهد ناصر محمدیان و خواهر مجاهد نعل یوسفی در حال مداوای یکی از پیشمرگان



یک کودک روستائی در محل امداد پزشکی مجاهدین

شرکت هیئت نمایندگی شورای ملی مقاومت در کنگره حزب سوسیال دمکرات ایتالیا

حزب سوسیال دمکرات ایتالیا

حزب سوسیال دمکرات ایتالیا یکی از احزاب پیچکانه است که دولت ایتالیا را تشکیل می‌دهد. این حزب با شمار ۲۵۵/۵۵۵ عضو، دارای ۲۳ کرسی در پارلمان ایتالیا و ۸ کرسی در سبای این کشور می‌باشد. حزب سوسیال دمکرات سه وزیر و ۸ معاون وزیر در کابینه دولت ایتالیا دارد و دبیرکل حزب، وزارت برنامه و بودجه را عهده‌دار است. در رابطه با مقاومت عادلانه‌ی مردم ایران علیه رژیم خمینی، تاکنون این حزب بارها بستنبانی خود را اعلام داشته و سیاست‌های سرکوب و جنگ‌طلبی‌های خمینی را محکوم نموده است و از تلاش‌های صلح‌خواه‌ی شورای ملی مقاومت حمایت کرده است که از حمله می‌توان به اعلام همسنگی این حزب در دومین سالگرد روز تاریخی ۳۰ خرداد و سر رای منت آن در نائید طرح صلح شورای ملی مقاومت در شانزدهمین کنگره‌ی سوسیالیست بین‌الملل در برنغال اشاره کرد.

بسیستمین کنگره‌ی سراسری حزب سوسیال دمکرات ایتالیا در روزهای ۱۲ تا ۱۶ اردیبهشت (۲ تا ۶ مه ۸۴) در ساختمان کنگره‌ها در شهر رم برگزار گردید. این کنگره با شرکت نمایندگان احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات کشورهای مختلف جهان و نیز نمایندگان حوزه‌های سراسری حزب تشکیل شد. از ایتالیا علاوه بر بنیتو کراکسی نخست‌وزیر سوسیالیست این کشور، انریکو برلینگوئر دبیرکل حزب کمونیست، دمیتا دبیرکل حزب دمکرات مسیحی، چند تن از وزرای کابینه و تعدادی از نمایندگان پارلمان و سنای این کشور حضور داشتند.

همچنین بنا بر دعوت رسمی حزب سوسیال دمکرات از برادر مجاهد مسعود رجوی برای شرکت در این کنگره، هیئتی از جانب مسئول شورای ملی مقاومت برای شرکت در کنگره تعیین شد. مسئول این هیئت آقای دکتر هادی‌الله متین‌دفتری و اعضای آن آقایان حسین نقدی و احمد فروغی بودند.

هیئت شورای ملی مقاومت در جلسه‌ی افتتاحیه‌ی کنگره مورد استقبال خانم "گورتی" عضو رهبری و مسئول روابط بین‌المللی حزب قرار گرفت. این هیئت در طول اقامت خود، علاوه بر دیدار با نمایندگان احزاب سوسیالیست کشورهای مختلف و مسئولین حزب سوسیال دمکرات ایتالیا، بطور جداگانه نیز با آقای "لونگو" وزیر برنامه و بودجه‌ی ایتالیا و دبیرکل حزب سوسیال دمکرات به ملاقات و گفتگو پرداخت و ضمن اشاره به جنگ‌طلبی رژیم خمینی و نقش سرکوبگرانه‌ی آن، سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی آن، وضعیت مقاومت

مردم سراسر جهان موفق باشد. شورای ملی مقاومت ایران، مبارزه‌ی مردم ما را علیه رژیم قرون‌وسطائی و فاشیست خمینی رهبری کرده و از نیروهائی که از نبرد دکتور مصدق برای دمکراسی و استقلال و برای مبارزه با دیکتاتوری شاه، تبعیت کردند، تشکیل یافته است. به عنوان نماینده‌ی این شورا، مفتخرم کنگره‌ی حزب شما را که بیش از شصت سال پیش بر علیه فاشیسم نبرد موفقیت‌آمیزی داشت، مخاطب قرار دهم. بنابراین آرزو داریم ارزش‌هایی را که رفیق برجسته "ساراکات" در مورد آن در سخنان افتتاحیه‌ی خود خطاب به کنگره به آن اشاره کرد، توسط حزب شما به عنوان یک میراث با ارزش از گذشته‌تان حفظ شود. با عنایت به این ارزش‌ها من می‌توانم خواستار حمایت‌های شما در مبارزه‌مان بر علیه رژیم بنیادگرایی خمینی شوم؛ مبارزه‌ای که باید مورد توجه همه‌ی مردم آزادخواه جهان قرار گیرد، چرا که بلاشک بدون همبستگی همه‌ی آنهائی که شاید خودشان

را محکوم کرد و گفت: "جنگ‌طلبی رژیم فئاتیگ خمینی، علاوه بر اینکه روزانه هزاران انسان بیگناه را به کشتن می‌دهد، صلح و ثبات در منطقه‌ی خلیج فارس را به مخاطره انداخته و تأثیرات سوء آن برای ما نیز قابل لمس است." و اضافه کرد: "ما جنایات هولناک خمینی در ایران و اعزاز کودکان ۷-۸ ساله را به جنگ محکوم کرده و با اعتقاد به اینکه تنها راه خاتمه دادن به جنگ، مذاکره است، از کلیه‌ی کوشش‌های بین‌المللی در این زمینه حمایت می‌کنیم."

در چهارمین روز برگزاری کنگره، آقای "پرتی" ریاست کنگره، از هیئت شورای ملی مقاومت برای سخنرانی دعوت به عمل آورد که آقای متین‌دفتری، پیام هیئت را به بیستمین کنگره‌ی سراسری حزب سوسیال دمکرات ایتالیا به شرح زیر قرائت کرد:



از راست به چپ: آقایان حسین نقدی، احمد فروغی و هادی‌الله متین‌دفتری اعضای هیئت شورای ملی مقاومت در جلسه‌ی کنگره‌ی حزب سوسیال دمکرات ایتالیا

دیگر حمایت شانزدهمین کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیست را از طرح صلح شورای ملی مقاومت، بمثابه‌ی مبنای مناسبی جهت پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق، مورد تأکید قرار داد. دبیرکل حزب سوسیال دمکرات ایتالیا، در سخنرانی خود که بلافاصله بعد از دیدار با هیئت شورا، در اجلاس کنگره ایراد کرد، ضمن اشاره به ملاقات خود با هیئت شورای ملی مقاومت، جنایات خمینی در زمینه‌ی نقض حقوق بشر و جنگ‌طلبی این رژیم

"آقای رئیس، رفقا، خانم‌ها و آقایان؛ به نمایندگی از سوی شورای ملی مقاومت ایران، خوشوقتم که از شما بابت ارائه‌ی این فرصت به ما جهت سخنرانی در کنگره تشکر کنم و بدینوسیله دروهای خود را به بیستمین کنگره‌ی حزب سوسیال دمکرات ایتالیا تقدیم دارم. امیدوارم که این کنگره در جهت کمک برای دستیابی به صلح، پیشرفت، رفاه و حفظ آزادی و حرمت انسانی برای مردم ایتالیا و

نیز به نوعی ممکن است تحت خطر و تهدید این تهاجم غیرانسانی علیه شرف انسانی قرار گیرند، نمی‌توان این رژیم را به آسانی شکست داد. باید درک کرد که کسب آزادی دشوار و از دست دادنش آسان است. شورای ملی مقاومت ایران، تنها آلترناتیو دمکراتیک رژیم خمینی است که مقاومت عادلانه و سراسری مردم ایران برای رهایی و استقرار صلح، آزادی، عدالت اجتماعی و استقلال را نمایندگی می‌کند. شورای ملی مقاومت ایران می‌خواهد

توجهات کنگره و همه‌ی حضار را به وضع رفت‌باز مردم تحت ستم ایران و نبرد آنها علیه رژیم خمینی و تروریسم این رژیم و نیز بن‌بست‌های لاعلاج ستمگران حاکم جلب کند. بی‌شک مردم ایران در سخت‌ترین شرایط تاریخ خود بسر می‌برند. زشت‌ترین و ارتجاعی‌ترین دیکتاتوری در تاریخ معاصر در پشت ماسک مذهب، حکومت روحانیت را بحای حاکمیت مردم عرصه‌ی می‌کند. ترور بی‌رحمانه‌ی خمینی همه نوع آزادی‌های فردی و اجتماعی را از میان برده است؛ همان آزادی‌هایی که خواست اصلی مردم ایران و مسئله‌ی محوری انقلاب ۱۹۷۹ بود. بیش از ۳۵/۵۵۵ اعدام و بیس از ۱۵۵/۵۵۵ زندانی سیاسی بوضوح نشان‌دهنده‌ی حمله به شرف انسانی در ایران می‌باشد که در قطعنامه‌ی ۷/مارس/۱۹۸۳ کمسیون حقوق بشر ملل متحد نیز ذکر شده است. ماهیت ذاتی جنگ‌طلبانه‌ی حکومت قرون‌وسطائی خمینی به غم‌انگیزترین نحو در ادامه‌ی جنگ با عراق ظاهر گشته است. هدف از ادامه‌ی جنگ گسترش اهداف ایدئولوژیک رژیم از طریق تروریسم و تحت عنوان رسمی صدور انقلاب در سراسر جهان می‌باشد. این جنگ برای مردم، حداقل نیم‌میلیون کشته و نیم میلیون مجروح و معلول بر جای گذاشته و گذشته از سایر خسارات، بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار خسارت اقتصادی بیار آورده است. نازه اینها صرفنظر از فجایی است که از کودکان در حملات امواج انسانی استفاده می‌شود تا راه را برای تانک‌ها بگشایند. رژیم خمینی این جنگ را برای سرپوش گذاشتن بر بحرانها، مشکلات فزاینده‌ی داخلی‌اش ادا می‌دهد.

رژیم خمینی هیچ احترام و ارزشی برای حق کار و اشتغال مردم، حقوق زنان و حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی قائل نیست و کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد حقوق کارگران و زنان و بطور اعم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی که دولت ایران به اجرای این میثاق‌ها ملزم است را نادیده می‌انگارد. به عبارت دیگر، جان و مال و امنیت و احترام مردم طبعی دیکتاتوری روحانی خمینی است. و این رژیم میراث فرهنگی و ارزشهای اجتماعی مردم ایران را نابود و حقیر ساخته است. طبق قانون جدید کار روابط کارگران با کارفرمایان به روابط "اجاره‌ای" تقلیل پیدا کرده است و حقوق حداقلی که بقیه در صفحه‌ی ۲۳

اخبار کوتاه

حلق آویز کردن ۴ رزمندهٔ مجاهد خلق

درملاء عام

۴ رزمنده‌ی مجاهد خلق در لنگرود حلق آویز شدند

در تاریخ ۹ اردیبهشت/۶۳ رژیم ضدبشری خمینی، سه تن از اسرای مجاهد خلق، به نام‌های "هرمز عربزی"، "علی شعبانی" و "کاظم زینعلی" را در شهرستان لنگرود در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی مردم بدار آویخت. در حدود ۲۰ روز قبل از تاریخ مذکور نیز یکی دیگر از اسرای مجاهد خلق به نام "کامبیز بذری" به همین شیوه به شهادت رسیده بود. این ۴ شهید مجاهد خلق که از یکسال پیش در زندان لنگرود تحت شکنجه و بازجویی‌های مکرر بسر می‌بردند، اخیراً طی یک محاکمه‌ی فرمایشی به اعدام محکوم شده بودند.

جلادان رژیم خمینی، قبل از به شهادت رساندن این رزمندگان مجاهد، به خانواده‌ی آنها مراجعه کرده و درخواست پول گزافی به عنوان پول فشک می‌کنند، ولی از آنجا که خانواده‌ی این افراد امکان پرداخت چنین مبالغی را نداشتند، مزدوران خمینی در تاریخ ۹ اردیبهشت/۶۳ در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی مردم، مجاهدین مذکور را حلق آویز می‌کنند.

"تقویت بنیه" سپاه سرکوبگرو

تضعیف بودجه آموزش

* "در جلسه‌ی هیئت دولت مبلغ ۷ میلیارد ریال علاوه بر اعتبارات جلسه‌ی قبل جهت تقویت بنیه‌ی دفاعی و عملیات نظامی در اختیار وزارت دفاع و وزارت سپاه قرار گرفت."

(کیهان - ۶ اردیبهشت/۶۳)

* پرورش خائن وزیر آموزش و پرورش رژیم خمینی: "با بودجه‌ای که اختصاص داده شده، به هیچ وجه آموزش و پرورش پاسخگوی نیازی که هست نخواهد بود؛ برای اینک اعتبار این وزارتخانه در سال ۶۱ به میزان ۱۲ میلیارد بود و در سال ۶۲ - ۹/۵ میلیارد و امسال ۵/۵ میلیارد..."

(کیهان - ۴ اردیبهشت/۶۳)

* پرورش: "... طی پنج سال آینده این وزارتخانه حداقل به ۲۷۰ هزار نفر نیروی انسانی در سطوح مختلف تحصیلی نیاز دارد... که اگر به همین منوال ردیف حقوقی به ما بدهند، در نتیجه در ۵ سال آینده ۱۵ هزار نفر می‌توانیم جذب نمائیم و در این صورت با کمبود نیروی انسانی مواجه خواهیم بود..."

(کیهان - ۱۰ اردیبهشت/۶۳)

تظاهرات ضد جنگ

باشعار "مرگ بر خمینی"

در تاریخ ۱۸ فروردین ماه گذشته، قریب ۲۰۰ تن از مادرانی که فرزندانشان به جبهه اعزام شده‌اند، در شهرستان ارومیه دست به تظاهرات زده و با شعار "مرگ بر خمینی" خواستار بازگشت فرزندان خود از جبهه‌های جنگ شده‌اند. این افراد که قبل از عملیات رژیم (موسوم به خیبر) به جبهه اعزام شده بودند، تا کنون بازنگشته‌اند.

تظاهرات و درگیری مردم

با ایادی رژیم در گرگان

در تاریخ ۱۰ اردیبهشت/۶۳، جمعیت نماشا-کننده‌ی یک مسابقه‌ی موتورسواری در گرگان، در اعتراض به دخالت مأموران شهربانی و پاسداران رژیم که از انجام این مسابقه جلوگیری بعمل آورده بودند، دست به تظاهرات زده و در حالیکه شعار می‌دادند، در جلوی اداره‌ی شهربانی گرگان تجمع می‌کنند. بدنبال این جریان که هر لحظه بر تعداد تظاهرکنندگان نیز افزوده می‌شده است، مزدوران رژیم تلاش می‌کنند تا با استفاده از ماشین‌های آتش‌نشانی و آب‌پاشیدن بر روی جمعیت، آنها را متفرق کنند، اما مردم همچنان مقاومت می‌کنند؛ در این هنگام مزدوران سپاه ضد خلقی وارد جریان شده و با حمله و هجوم به جمعیت، آنها را پراکنده می‌کنند.

ممنوعیت کوهنوردی

کمیته‌ی ضد خلقی مستقر در "درکه" (واقع در کوه‌های شمال تهران)، کار کنترل و شناسایی کوهنوردان را بعهده گرفته و در همین رابطه کلیه‌ی کسانی که به کوه‌های شمال تهران رفت و آمد می‌کنند، توسط مزدوران مستقر در این کمیته بازداشت و مورد بازجویی قرار می‌گیرند. ضمناً از طرف کمیته فقط برای افرادی که "صلاحیتشان" مورد تأیید قرار بگیرد، کارت مخصوص کوهنوردی صادر می‌شود.

دجالگری



تمبری که کلیشه‌ی آنرا ملاحظه می‌کنید، از طرف رژیم خمینی به مناسبت روز ملل متحد (۲۴ اکتبر) منتشر شده است. نیازی به توضیح ندارد که رژیم خمینی ضمن ردّ همه‌ی پیشنهادات و قطعنامه‌های سازمان ملل (همچون سایر مجامع بین‌المللی)، هرگاه که منافعی اقتضا کرده است، دست به دامان همین سازمان شده و تلاش نموده است تا از کرسی این سازمان بین‌المللی نیز در جهت تبلیغات دجالگرانه‌ی خود استفاده کند. جالب‌تر اینکه رژیم دجال خمینی که در تمبر تبلیغاتی خود اینگونه با شمشیر دست اعضای دارای حق "وتو"ی سازمان ملل را قطع نموده، در نهان و آشکار با همه‌ی آنها بخصوص با کشورهای امپریالیستی و منجمله با "شیطان بزرگ" رابطه و زد و بند دارد. کما اینکه همین رژیم خمینی در عین اینکه از یکسو تا مین کهنده‌ی سوخت تانک‌های "شارون" در جریان هجوم اسرائیل به لبنان بود و در همان حال از دولت صهیونیستی اسلحه دریافت می‌کرد، با دجالگری تمام، پیشنهاد اخراج "رژیم اشغالگر قدس" (اسرائیل) از سازمان ملل را نیز مطرح می‌کرد.

خرید دستگاه‌های جدید پارازیت

بخش مستمر برنامه‌های رادیو "صدای مجاهد" که علیرغم پارازیت‌های سرسام‌آور رژیم بر روی امواج آن، توانسته است بخشی از ارتباطات سازمان را با هسته‌های رزمنده‌ی مقاومت و دیگر نیروهای هوادار سازمان برقرار کرده و پیام‌ها و رهنمودها و آموزش‌های سازمان را در مقاطع مختلف (بویژه در جریان هفته‌های "میلیشیا"، "صلح"، و "تحریم انتخابات") به آنها برساند؛ رژیم خمینی را مستاصل نموده، بطوریکه اخیراً از طرف بنگاه خبرگزاری رژیم چند دستگاه پارازیت دیگر، علاوه بر دستگاه‌های قبلی، به‌همین منظور خریداری شده است.

میزان کمبود پزشک در کشور

* نجفی وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم خمینی: "از استانداردهای بین‌المللی ۳/۵ برابر پزشک کمتر داریم." (اطلاعات - ۱ اردیبهشت/۶۳)
* "شهرستان خرم‌دره با داشتن ۳۰ هزار نفر جمعیت و با ۴۰ روستای تابعه جمعاً دارای ۹۰ هزار نفر جمعیت می‌باشد، ولی متأسفانه در شهری به این بزرگی و با این کثرت جمعیت، در این شهر بیمارستانی وجود ندارد. فقط برای درمان بیماران، ۲ دکتر بنگلادشی با ۵ پرستار که نمی‌تواند کفاف این شهر را بدهد..." (کیهان - ۲۵ فروردین/۶۳)

جرم فرار از جهنم خمینی

صانعی جنایتکار دادستان کل رژیم خمینی: "طبق بخشنامه‌ی صادره از سوی دادستانی کل کشور کسانی که در مرزها دستگیر می‌شوند، به دادرهای انقلاب هدایت و پرونده‌ی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد و اگر کسی بعنوان ضداقلاب و اقدام علیه امنیت مملکت و جاسوسی قصد خروج از کشور را داشته افساد فی الارض و در دادرهای انقلاب اسلامی محاکمه و در دادگاه انقلاب اسلامی هم کیفر می‌بیند." (اطلاعات - ۲ اردیبهشت/۶۳)

افزایش روز افزون قاچاق مواد مخدر

* قائم مقام کمیته‌های ضد خلقی: "در سال گذشته توسط کمیته‌های انقلاب بیش از ۴۸ تن مواد مخدر کشف شده است." (رادیو رژیم - ۱۲ اردیبهشت/۶۳)
* اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر شهربانی: "در طول سال گذشته بالغ بر ۲۸۵۲ کیلو و ۷۲۴ گرم و ۴۵ سانتی‌گرم از انواع مواد مخدر... کشف شد." (اطلاعات - ۲۷ فروردین/۶۳)
* کوچک‌زاده فرمانده‌ی ژاندارمری رژیم خمینی: "طی سال گذشته ۱۱ تن مواد مخدر توسط مأموران ژاندارمری کشف شد." (کیهان - ۲۹ فروردین/۶۳)
* روابط عمومی دادرهای ضداقلاب تهران: "در اسفندماه ۶۲ بیش از ۶ تن مواد مخدر در تهران و چند شهر از ۱۲۳۳ نفر قاچاقچی بدست آمد." (اطلاعات - ۲۷ فروردین/۶۳)

روابط رژیم خمینی و ترکیه

* "یک هیئت بزرگ بازرگانی و اقتصادی ترکیه متشکل از ۴۰۰ نفر از مقامات رسمی و نمایندگان بخش خصوصی این کشور امروز وارد تهران می‌شود." (اطلاعات - ۳ اردیبهشت/۶۳)
* زرهانی نماینده‌ی مجلس ضد خلقی: "طوری نباشد که... مثل امروز روزنامه‌ها در صفحه‌ی اول نیتیر کنند که یک هیئت بازرگانی چهارصد نفره از ترکیه وارد تهران شد که این آمدن‌های سیل‌آسا به منزله‌ی تشدید وابستگی‌هاست." (کیهان - ۵ اردیبهشت/۶۳)

گرامی باد خاطره تابناک شهدای مجاهد خلق

پیشمرگه مجاهد خلق علی هاشمیان (ستار)

چندی بعد علی به سربازی رفت و در آنجا نیز ضمن حفظ ارتباط خود با سازمان، به آگاه کردن سربازان و افشای اقدامات ارتجاعی رژیم - چه در سطح کل جامعه و چه در رابطه با محیط ارتش - می پرداخت.

پس از ۳۰ خرداد، علی بدلیل شناخته شدن و آشنایی با سربازان خارج شد و به تهران آمد و در رابطه با انجمن جوانان موحد قرار گرفت.

علی در یکی از روزهای شهریور سال ۶۰ هنگامیکه برای انجام ماموریتی از پایگاه خارج شده بود، دستگیر شد. او را به کمیته‌ی مستقر در کلانتری ۱۱ بردند، اما قبل از انتقال به

اوین، توانست از سلول بگریزد. از شهریور ۶۰ تا اردیبهشت ۶۲ که علی به منطقه آمد، ارتباط مستقیمی با سازمان نداشت، اما علاوه بر تلاش مستمر در جهت برقراری رابطه، می‌کوشید تا در زمینه‌ی تهیه امکانات، نشر اخبار جنبش و... آنچه را که مقدوراتش اجازه می‌داد، انجام دهد.

در کردستان، علی (کاک ستار) به عضویت تیم‌های نظامی درآمد و در چندین عملیات بر علیه پایگاه‌های نظامی دشمن شرکت نمود. او در جریان نبرد حماسی "۷ شبانه روز مقاومت" از ناحیه‌ی گردن مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پس از بهبودی مجدداً در صفوف پیشمرگان دلیر مجاهد به نبرد مشغول شد.

در جریان تهاجم انقلابی پیشمرگان دلیر مجاهد به پایگاه "سیوتال" در منطقه‌ی سردشت، در شب یکشنبه ۲۷/۲۲/۶۲ که طی آن بیش از ۳۰ تن از مزدوران دشمن به هلاکت رسیدند، علی از ناحیه‌ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

هم‌زمان علی او را از صحنه‌ی درگیری خارج کردند، اما فردای آن روز (دوشنبه ۲۸/۲۲/۶۲) حین انتقال به یکی از مراکز امداد پزشکی مجاهدین خلق، به علت شدت جراحات وارده به شهادت رسید.

پیکر خونین او توسط هم‌زمانش به روستای... منتقل گردید و در آنجا با شرکت اهالی محل و طی یک مراسم رسمی و با احترامات نظامی به خاک سپرده شد. یادش گرامی باد

"بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران"

من علی هاشمیان متولد سال ۱۳۳۸ یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران هستم، سازمانی که با مسلح بودن به ایدئولوژی توحیدی، رهگشای جامعه‌ی بشری بسوی قسط و جامعه‌ی عاری از طبقات می‌باشد و من نیز تمامی اهداف و آرمان‌های مبارزات طول تاریخ بشری را یکجا در ایدئولوژی مجاهدین یافتم و به آن... پایبند شدم و از خداوند می‌خواهم مرا یاری کند تا هر چه بهتر بتوانم از پس این مسئولیت سنگین برآیم و مرا نیز یاری کند تا در مبارزه علیه دشمن بشریت خمینی خون‌آشام هر چه در توان دارم، بر گفهی اخلاص بگذارم.

به امید پیروزی خلق قهرمان ایران
درود بر برادر مجاهد مسعود رجوی
پاینده باد سازمان مجاهدین خلق ایران
مرگ بر امپریالیسم و خمینی جلاد
۶۲/۵/۲۶ علی هاشمیان"

زمان او با مطالعه‌ی کتابهای سازمان و نیز تماس و برخورد نزدیک با تنی چند از مجاهدین از بند رسته، آشنایی بیشتری با سازمان پیدا نمود.

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل مرکز جنبش ملی مجاهدین در اصفهان، علی نیز در ارتباط با آن و در قسمت محلات فعالیت خود را آغاز کرد.

مجاهد شهید علی هاشمیان (کاک ستار) طی دوران دبیرستان فعالیت‌های سیاسی خود را با راه‌اندازی کتابخانه در محله‌ی خود و دادن کتابهای مفید و آگاه‌کننده به جوانان و تشکیل جمع‌های کوچک مطالعاتی و... آغاز کرد. طی دوران انقلاب فعالیت‌های او و دیگر دوستانش شدت بیشتری گرفت. در همان

پیشمرگه مجاهد خلق

صادق عباس زاده (عباد)

محروم او همراه بود، می‌بایست هر روز کیلومترها پیاده‌روی کرده و خود را به نزدیک‌ترین دبیرستان آن منطقه برساند. مشاهده و لمس فقر و سیه‌روزی نوده‌های محروم و استعمار وحشیانه‌ی آنان توسط ایادی رژیم شاه و سرمایه‌داران و فتوادل‌های وابسته به آن، ذهن جستجوگر صادق را متوجه ریشه‌ی اصلی این نابسامانی‌ها ساخت و از اینرو، او همراه با کسب آگاهی‌های بیشتر، فعالانه‌تر در حرکت‌های اعتراضی مردم بر علیه رژیم شاه خائن شرکت می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب، صادق با ستاد مجاهدین در شهر ساری در ارتباط بود و مسئولیت پخش نشریه‌ی "مجاهد" و اعلامیه‌ها و کتب سازمان را در تعدادی از روستاهای اطراف این شهر بعهده داشت.

در رابطه با انجام همین مسئولیت‌های انقلابی، او یکبار در اردیبهشت ۶۰ حین ورود به روستای "نودهک" - از توابع نکا - دستگیر شد و مدت ۶ ماه بقیه در صفحه‌ی ۲۱

پیشمرگه‌ی مجاهد خلق، شهید صادق عباس زاده (کاک عباد) در شمار رزم‌آوران یکی از حماسی‌ترین صحنه‌های نبرد انقلابی رزمندگان مجاهد خلق در کردستان است؛ پیشمرگه‌ی دلاوری که طی ۷ شبانه‌روز مقاومت حماسی و دفاع تمام عیار در مقابل یورش سبعانه‌ی مزدوران خمینی جلاد به کردستان - منطقه‌ی آلان - دوشادوش دیگر یاران مجاهد خود و بعنوان سر تیم یکی از واحدهای نظامی شرکت داشت و چندی پس از آن در جریان تهاجم متهورانه‌ی پیشمرگان دلیر به پایگاه پاسداران ضد خلقی در "کوه‌نوری" در شامگاه ۱۵/آبان/۶۲ بشهادت رسید.

مجاهد شهید صادق عباس‌زاده ۲۲ سال پیش در روستای "زاغمرز" ساری در یک خانواده‌ی کشاورز متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را در همان روستا بپایان رساند و برای ادامه‌ی تحصیل که با مشکلات متعددی برای خانواده‌ی

پیشمرگه مجاهد خلق فیروز لطفی (سجاد)



"شما می‌توانید بعد از انقلاب من را در لیخندی که بر لب تمامی مردم زجر کشیده میهنمان خواهد نشست ببینید."

"... من با اعتقاد کامل به ایدئولوژی و استراتژی و تمامی مواضع سازمان، به هواداری این سازمان در آمده و معتقدم این سازمان تنها سازمانی است که می‌تواند در حال حاضر مبارزه علیه خمینی و بعداً علیه امپریالیسم را رهبری کند. سازمان ما تا حال با پرداخت بیش از ۳۰ هزار نفر از بالاترین کادرهای خود گرفته تا اعضا و هواداران ساده و با پرداخت ۱۰۰ هزار اسیر در حال شکنجه و با زدن بزرگترین ضربات استراتژیک به رژیم، او را در بحران‌های فراوانی مانند بحران‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی فرو برده و می‌رود تا با برپائی قیام عمومی، رژیم را در تمامیتش نابود کند..."

... از آنجا که بعد از پیروزی انقلاب، کارهای زیادی است که باید صورت بگیرد تا بتوانیم کشور خمینی زده‌ی خود را آباد کنیم، خیلی دوست دارم زنده بمانم تا بتوانم در آن روز دوش بدوش دیگر خواهران و برادرانم در سازندگی این کشور شاه‌زده و خمینی گزیده شرکت کنم، ولی در صورت شهادت چه باک که میدانم راهم همچنان بوسیله‌ی دیگر هم‌زمانم تا رسیدن به سر منزل نهائی که همان جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی است، ادامه خواهد داشت.

درود بر رجوی - مرگ بر خمینی
پیروز باد مبارزه‌ی مسلحانه تنها راه رهایی خلق
برقرار باد جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران"

از آن پس او با شور انقلابی و تلاش و پیگیری قابل تحسینی، در صدد وصل مجدد ارتباط با سازمان برآمد و طی این مدت با تشکیل یک هسته‌ی مقاومت و گرفتن خطوط و رهنمودها از طریق رادیو "صدای مجاهد"، کماکان به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه داد و سرانجام با تلاش زیاد موفق شد خود را به هم‌زمان مجاهدش در کردستان برساند. فیروز در ابتدای ورود به کردستان طی نامه‌ی خطاب به پدر و مادرش نوشته بود:

"... پدر و مادر عزیزم راهی را که من می‌روم با آگاهی کامل انتخاب کرده‌ام و تا به پیروزی رسیدن آن از پا نخواهم نشست و شما در صورت شهادت من اگر خواستید مرا ببینید من می‌توانم آدرسم را به شما بدهم. شما می‌توانید بعد از انقلاب، من را در لیخندی که بر لب تمامی مردم زجر کشیده‌ی میهنمان خواهد نشست، ببینید.

آری من می‌توانم از حال، آن روز را در پیش چشمانم مجسم کنم. روزی که رژیم دجال خمینی نابود خواهد شد، روزی که در تاریخ ایران به عنوان بقیه در صفحه‌ی ۲۱

پیشمرگه‌ی مجاهد خلق فیروز لطفی از جمله هواداران سازمان در شهر ساری بود که پس از ورود به منطقه‌ی کردستان به عضویت تیم‌های عملیاتی پیشمرگان مجاهد خلق درآمد و با دیگر هم‌زمان مجاهد خود، در نبرد مسلحانه با پاسداران و مزدوران جنایتکار خمینی شرکت جست.

فیروز در سال ۱۳۴۲ در خانواده‌ی کارگری در شهر ساری متولد شد. او از دوران نوجوانی به کار در کارگاهها پرداخت و از همان زمان رنج استعمار و تبعیض را با گوشت و پوست خود لمس کرد و بتدریج با کسب آگاهی‌های بیشتر، به علت وریشه‌ی اصلی این دردها و محرومیت‌ها، یعنی رژیم وابسته و غارتگر شاه‌خائن، پی برد.

او طی دوران انقلاب، همچون دیگر جوانان پرشور و مبارز ساری در حرکت‌های مردمی بر علیه رژیم شاه خائن شرکت میکرد و به توزیع شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های افشاگرانه می‌پرداخت.

فیروز فعالیت مشخص خود را در رابطه با سازمان از سال ۱۳۵۹ آغاز کرد. پس از ۳۰ خرداد/۶۰ بدنبال دستگیری یاران و رابط‌های فیروز با سازمان، ارتباط او نیز با سازمان قطع شد.

رژیم ضدکارگری خمینی و "روز جهانی کارگر"

* سردمداران رژیم ضد خلقی خمینی در "روز جهانی کارگر"، اعزام به جبهه و استعمار و چپاول هر چه بیشتر کارگران را در سرلوحه اقدامات ضد کارگری خود، اعلام نمودند!

* وزیر کار رژیم: "در ایران به علت کشته شدن روزمره کارگران در جبهه‌ها، هر روز "روز کارگر" می‌باشد!"

نگاهی اجمالی به اظهارات و پیام‌های اخیر سردمداران و کارگزاران رژیم ضد خلقی خمینی، بمناسبت "روز جهانی کارگر" مقاصد بیش از پیش ضد کارگری آنها را آشکار می‌کند:

"ما برای کارگران عزت و احترام زیادی قائل هستیم و برای مشکلات و درد ورنجهای آنان سینه جاک می‌دهیم، اما آنها را هر چه بیشتر به جبهه‌های مرگ فرستاده و یا در کارخانه‌ها مورد استثمار شدیدتر و غارت و چپاول بیشتر قرار می‌دهیم!!" حتی در مقایسه با عوام‌فروبی‌های سال گذشته

سردمداران رژیم خمینی در "روز جهانی کارگر" ظاهر سازیها و حزم و احتیاط‌های کنونی رژیم کمتر شده و مقاصد شومی را که در سال جدید برای کارگران تدارک دیده‌اند، با لحنی صریحتر و جنایت‌بارتر بیان میکنند. حال آنکه، علیرغم وعده و وعیدهای دروغین رژیم در سال گذشته، همچنانکه مسئول شورای ملی مقاومت برادر مجاهد مسعود رجوی، در پیام خود بمناسبت "روز جهانی کارگر" خاطر نشان کرد، رژیم ضدکارگری خمینی در طول سال گذشته علیرغم وعده و وعیدهای اول سال، بمراتب بیش از سالهای قبل بر استثمار کارگران افزود و ضمن اعزام اجباری هزاران کارگر به جبهه‌های مرگ و نیز با غارت سیستماتیک دسترنج آنان برای جبهه‌ها، طینت ضدکارگری خود را بیش از پیش به نمایش گذاشت. امسال نیز سردمداران رژیم در روز جهانی کارگر علاوه بر مانعت از برگزاری هرگونه جشن و تعطیلی و بزرگداشت توسط کارگران بمناسبت این روز، به آنها وعده‌ی مرگ در جبهه، غارت و چپاول دستمزد و استثمار فوق‌العاده دادند، بدین ترتیب روزیکه در اکثر مالک جهان به خودکارگران اختصاص دارد، در رژیم خمینی عملاً و رسماً به روزی برای "کمک به جبهه‌های

جنگ" اعلام گردید. یعنی نه تنها این روز، تعطیل اعلام نشد و رژیم سرکوبگر و زبون خمینی از وحشت از کارگران و انعکاس اجتماعی جشن آنها، حسبالمعمول اجازهی هیچگونه تجمع و راهپیمایی به آنها نداد، بلکه معاون جنایتکار "وزارت کار و امور اجتماعی" با وقاحت تمام پیشاپیش اعلام نمود که: "با توجه به وجود جنگ تحمیلی که قریب چهل‌ماه از آن می‌گذرد و حضور فعال و مستمر کارگران مسلمان و فرزندان آنان در جبهه‌های جنگ و لزوم فعالیت و تلاش در سنگر اقتصادی و جبهه‌ی تولید... و به لحاظ

اقتضای مردم به جبهه را مشخص می‌نماید! فی‌المثل در رابطه با همین تصمیم هیئت دولت، "دفتر جنگ تشکیلات مرکزی خانه کارگر" که منجمله توسط مزدورانی چون کمالی و محبوب اداره می‌شود، اعلام کرده است که درآمد سود حاصله از یک روز کارگران را به اضافه‌ی سایر کمک‌های داوطلبانه‌ی کارگران، بصورت "کاروان بزرگ خیبر" به جبهه‌های جنگ ارسال مینماید. (کیهان ۱۱/اردیبهشت/۶۳) اما در رابطه با جنگ ارتجاعی خمینی، خامنه‌ای رئیس‌جمهور جنایتکار رژیم در سرکشی روز ۱۱ اردیبهشت خود

کارگر بالحنی وقاحت‌بار توضیح می‌دهد که: "اگر بنا شد به مناسبت کشته شدن تعدادی از کارگران در گوشه‌ای از جهان در تظاهرات اول ماه مه آنروز روز کارگر تلقی شود، زهی افتخار به کارگران زحمتکش و باایمان وطن اسلامیمان که هر روز برای آنان روز کارگر است. روزی نیست که خیر شهادت عده‌ای از دلاوران کارگر با ازجبهه‌های نبرد حق علیه باطل دریافت نشود." (کیهان ۶۳/۲/۱۰) و لابد در همین رابطه است که آخوند جنایتکار، طاهری، نماینده‌ی خمینی و باصطلاح امام جمعه‌ی اصفهان که از آمران اصلی سرکوب‌های کارگری در کارخانجات اصفهان می‌باشد، پیشنهاد کرده است که رژیم یک روز مجزا (غیر از ۱۱ اردیبهشت) را بنام روز کارگر نام‌گذاری نماید! (کیهان ۶۳/۲/۱۱) بد نیست در رابطه با آن قسمت از پیام "وزیر کار" رژیم که تهیه‌ی قانون کار و انداختن آن در "مسیر مراحل قانونی و تصویب"

برنامه‌هایی که رژیم برای گسیل کارگران به جبهه تدارک دیده، مضافاً بر تمام قرائن دیگر، حاکی از اینست که رژیم خمینی در مسیر جنگ‌افروزی‌های مملکت بر بادده خود، نه تنها به بن بست کامل رسیده، بلکه هیچگونه راه بازگشتی نیز برایش متصور نیست. تنها چاره‌ای که رژیم برای خود جستجو می‌کند، همانا باز هم محکم چسبیدن و اتکاء تمام عیار به جنگ می‌باشد تا تمام عیار به جنگ می‌باشد تا تنها از آن طریق بر اختناق داخلی و اوضاع درهم ریخته و انفجار آمیز اقتصادی و اجتماعی سرپوش بگذارد، این موضوع آنقدر بدیهی است که امروزه دیگر کمتر کسی است که به این سوال پاسخ نگفته باشد که چرا رژیم خمینی این همه برادامه‌ی جنگ اصرار می‌ورزد و چرا از هر اقدام و حتی زرمه‌ی صلح‌جویانه‌ی گریزان است؟! (کیهان ۶۲/۲/۱۰)

به کارخانه‌ی ایران ترانسفور "با اشاره به حضور فعال کارگران در جبهه‌ها"، خطاب به آنان اظهار داشت: "اگر شما نتوانستید به جبهه بروید محل کار شما جبهه است." بهزاد نبوی وزیر خائن "صنایع سنگین" در پیام خود بمناسبت "روز جهانی کارگر" تاکید نمود که: "با همه‌ی وجود تلاش خود را در سنگر تولید و جبهه‌های نبرد بیفزائید" و وزیر "معادن و فلزات" رژیم در پیام خود بهمین مناسبت، از "خیل" کارگرانی که به دستور خمینی جنایتکار به جبهه اعزام شده و کشته شده‌اند یاد کرد و آن را افتخاری برای کارگران محروم شمرد! (کیهان ۶۳/۲/۱۱) دست‌آخر نیز سرحدی‌زاده‌ی جنایتکار "وزیر کار" رژیم - که از زمان انتصابش به این سمت از یکسو جریان اعزام کارگران به جبهه‌ها و اخاذی از آنها تشدید شده و از طرف دیگر موج اختناق و سرکوب در کارخانه‌ها هم بالاتر رفته است! - در پیام خود بمناسبت روز

در سال جدید را وعده داده است، یادآوری کنیم که چنین وعده‌ای را (تهیه قانون کار)، وزیر کار قبلی رژیم (توکلی خائن) عیناً با همین لحن در پیام روز کارگر سال ۶۲، از رسانه‌های رژیم اعلام نمود و ادعا کرد که اگر این قانون کار به درون مناسبات تولیدی در کارخانه‌های کشور برود، "تحولی عظیم" در "وضعیت اقتصاد جهانی" بوجود می‌آید!! (کیهان ۶۲/۲/۱۰) اما همچنانکه ملاحظه شد قانون کار دستپخت توکلی و شرکاء آنقدر ارتجاعی و ضدکارگری بود که حتی ایادی رژیم در کارخانه‌ها نیز بویژه تحت فشار مخالفت و ایستادگی کلیه کارگران آگاه و مقاوم، تن به آن ندادند و نهایتاً نیز تصویب این قانون ضدکارگری که بیشتر به آئین برده‌داری شبیه بود، به امسال موکول گردید. موارد فوق‌الذکر گوشه‌هایی از نیت پلید رژیم ضد خلقی

خمینی است که در روند جنگ‌افروزی‌های خانمانسوز خود، برای کارگران میهنمان در سال جدید تدارک دیده است. علاوه بر اینها ماشین جنگی رژیم، کارگران را از جوانب دیگر نیز زیر چرخ‌های خردکننده‌ی خود، گرفته است. از جمله در زمینه‌ی "برنامه‌های رفاهی کارگران" از قبیل "درمان بیمه‌شدگان، پیگیری امر مشکلات بیمه‌ای بیمه‌شدگان و..." معاون اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی رژیم (طبرانی) ضمن اعلام تصمیمات دولت در مورد "روز جهانی کارگر" صریحاً گفته است که: "به علت وجود جنگ تحمیلی (!) از آنجا که برخی امکانات وزارت کار در اختیار دستگاه‌هایی است که در ارتباط با جنگ هستند، لذا تا وقتی امکانات در اختیار آن دستگاه‌هاست، مجال فعالیت در زمینه‌ی برنامه‌های رفاهی برای ما کمتر است." (اطلاعات ۸/اردیبهشت/۶۳) بطور خلاصه برنامه‌هایی که رژیم برای گسیل کارگران به جبهه تدارک دیده، مضافاً بر تمام قرائن دیگر، حاکی از اینست که رژیم خمینی در مسیر جنگ‌افروزی - های مملکت بر بادده خود، نه تنها به بن بست کامل رسیده، بلکه هیچگونه راه بازگشتی نیز برایش متصور نیست. تنها چاره‌ای که رژیم برای خود جستجو می‌کند، همانا باز هم محکم چسبیدن و اتکاء تمام عیار به جنگ می‌باشد تا تمام عیار به جنگ می‌باشد تا تنها از آن طریق بر اختناق داخلی و اوضاع درهم ریخته و انفجار آمیز اقتصادی و اجتماعی سرپوش بگذارد، این موضوع آنقدر بدیهی است که امروزه دیگر کمتر کسی است که به این سوال پاسخ نگفته باشد که چرا رژیم خمینی این همه برادامه‌ی جنگ اصرار می‌ورزد و چرا از هر اقدام و حتی زرمه‌ی صلح‌جویانه‌ی گریزان است؟! (کیهان ۶۲/۲/۱۰)

بنابراین کلیه کارگران مقاوم کشورمان بویژه کارگران آگاه کارخانه‌ها، باید به هر نحوی شده در مقابل بسیج جنگ‌افروزان خمینی مقاومت کنند و مرعوب جو اختناق و سرکوب رژیم در محیط‌های کار نشوند. در این رابطه رهنمودهای مهم برادر مجاهد مسعود رجوی، در پیام اخیر خود به مناسبت "روز جهانی کارگر" می‌تواند نصب‌العین و راهنمای عمل کارگران آگاه کارخانه‌ها و هسته‌های مقاومت کارگری قرار گیرد *

ارتجاع، جنگ، جنگ، اختناق

انقلاب: صلح، صلح، آزادی

سلسله خاطرات، گزارشات و نوشته‌هایی

از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های

رژیم ضد بشری خمینی

گزارش دوم (زندانبشهر - قسمت سوم)

زندانبشهر

۱۸



جلادان

چنگ و دندان تیزی کنند

... چند روز پس از آنکه خون پانزده مجاهد بی‌نام و نشان بر دامنه‌ی تپه‌های خلوت و ساکت قاسم‌آباد فرو ریخت، در ادامه‌ی موج کشتار، دیگر حساب دستگیر شده‌ها، شکنجه‌شده‌ها و کسانی که در برابر جوخه‌های آتش "خمینی" بخاک و خون می‌غلطیدند، از دست زندانیان قدیمی و شاید هم از دست خود زندانبانان خارج شده بود. طبقه‌ی ۲ و ۳ دیگر جانداشت و در هر سلول سه چهار برابر ظرفیت عادی، زندانی انداخته بودند و به دستور "طیسی" جنایتکار (۱) در پی آن بودند تا بند ۴ را که چندین برابر بند یک ظرفیت داشت، برای به زنجیر کشیدن انقلابیون آماده کنند. طبقات سه‌گانه‌ی بند ۴ دارای ۵۵ سلول بزرگ هر ۶×۴ بود که در زمان شاه در می‌بردند، ولی با در نظر گرفتن وضعیت غیرانسانی زندانبان‌های خمینی، حسب‌المعمول در هر یک از سلول‌ها ۷۰ الی ۸۰ زندانی را جای می‌دادند. طبق اخباری که از کانال‌های مختلف بگوش ما می‌رسید، معلوم شد که به دستور دادستانی، طبقه‌ی سوم بند ۴ را با ورقه‌های ضخیم آهنی از دو طبقه‌ی دیگر کاملاً جدا کرده و آنرا برای زندانیان ویژه در نظر گرفته‌اند. در طبقه‌ی اول نیز درهای نرده‌ای سه، چهار سلول را با ورقه‌های آهنی پوشانده و بر درب آن‌ها قفل نصب کرده و کاملاً ارتباط این سلول‌ها را با دنیای خارج قطع کرده بودند و گذشته از این با افتتاح ساختمانی نوساز در کنار بند ۴، کنار کلاس‌های باصلاح ارشاد! و کارگاه‌های خط و نقاشی!! دفاتر کار شکنجگران جدیدالورود و اتاق‌های "تعمیر" و "تفتیل" جدیدالاحداث شروع به فعالیت کرده بودند. اتاق‌هایی که قبل از این گهگاه و بسته‌گریخته اخبار شرم‌آوری از آن به بیرون درز می‌کرد و این روزها دیگر زنجیره‌ی اخبار دهشتناک و وحشت‌انگیزی که از آنجا

می‌رسید، مو را بر تن انسان راست می‌کرد؛ اخباری از شتاب دم‌افزون ماشین کشتار ارتجاع، اخباری از شکستن استخوان‌ها، کشتن افراد در زیر شلاق، تجاوز، سوزاندن، کور کردن و ... اخباری که پاسبان‌های زندان را گاه و بیگاه به گریه می‌انداخت. همراه با این تغییرات، کارهای دیگری در حال انجام بود: زندان سیاسی بلافاصله در کلیت خود تحت سیطره‌ی سپاه پاسداران درآمد و تعداد پاسداران جنایتکار، چندین برابر شد و مامورین شهربانی بجز آنهایی که از دل و جان حاضر به همکاری با سپاه و شرکت در جنایات آنها بودند، به جاهای دیگر منتقل شدند و هم‌زمان با این‌ها، چندین کشتارگاه و شکنجه‌گاه دیگر نیز در گوشه‌وکنار مشهد افتتاح شد و شکنجه‌گرانی که تا آنروز در ارگان‌های مختلف سپاه و کمیته و انجمن‌های ضداسلامی مشغول بکار بودند، تشکل داده شدند و کار خود را در مداری دیگر شروع کردند. ساواک سابق شاه، کمیته‌ی مرکزی مشهد (محل سابق حزب ایران نوین)، مرکز سپاه پاسداران، دبیرستان علم سابق (ابودر فعلی) و چندین خانه‌ی امن در کوی "آب و برق" و خیابان "احمدآباد" در زمره‌ی اصلی‌ترین مراکز سرکوب و شکنجه و کشتار در این دوره قرار داشتند و به همین دلیل بود که من و دیگران که از ماه‌ها قبل در بند و زنجیر ارتجاع بودیم، حساب افراد را از دست داده بودیم؛ گویی چندین تسمه‌نقاله‌ی عریض از این مراکز به "زندانبشهر" کشیده شده بود و از آنجا نیز این تسمه‌نقاله‌ها بیکراهی خونین و له‌شده‌ی انقلابیونی را که سر تسلیم و سازش در مقابل "خمینی" فرود نیاورده بودند، به "تپه‌های قاسم‌آباد" منتقل می‌کرد و در آنجا آنها را در مقابل رگبار مسلسل‌های حیوانات درنده‌ای که به عنوان مامورین جوخه‌های آتش "خمینی" هر لحظه در کار کشتار بودند، قرار می‌داد. (۲) در خارج از زندان، در مشهد

و سایر شهرهای استان از جمله "فوجان"، "نیشابور"، "سبزوار"، "دره‌گز"، "بیرجند"، "تربت-حیدریه" و حتی روستاهای کوچکی نظیر "کاریز" پس از سکوتی کوتاه، رگبار مسلسل‌ها و انفجار نارنجک‌های مجاهدین فریاد انقلاب را بر علیه ارتجاع حاکم خروشید و برخی وکلای ارتجاع در مشهد، اعضاء و وابستگان موثر حزب خمینی و تعداد زیادی از شکنجه‌گران، کمیته‌چی‌ها و گشتی‌های پاسدار پی‌درپی به هلاکت رسیدند و چند روز پس از هفتم تیرماه، دیگر آتش نبرد مسلحانه‌ی مجاهدین در سراسر میهن زبانه کشیده بود.

در این روزها تعدادی از عناصر قدیمی‌تر تشکیلات (کسانی که در دوران شاه نیز سابقه‌ی چندین سال زندان داشتند) و همچنین تعدادی از میلیشیای رزمنده‌ی مجاهد پس از عبور از شکنجه‌گاه‌های رژیم به زندان وکیل‌آباد آمدند و "داریوش" (۳) از این جمله بود. او یکی از فرماندهان دلیر و رزمنده‌ی میلیشیای مجاهد خلق بود که در اولین روزهای نبرد، آتش خشم خلق را همراه با رزمندگان تحت مسئولیت خود به مرتجعین چشاندید بود و سپس دستگیر گردیده بود. "داریوش" توانسته بود در محل ساواک شاه که اینک محل فعالیت شکنجه‌گران خمینی شده بود، چندین روز در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌های دژخیمان خمینی مقاومت کند و سرانجام با برخوردی هوشیارانه پاورقی:

۱- شیخ عباس واعظ‌طیسی نماینده‌ی خمینی در استان خراسان و سرپرست آستان‌قدس، سردمدار باند جنایت و سرکوب خمینی در مشهد
۲- در رابطه با زندانبان‌های مشهد به دو نکته باید توجه کرد. اولاً - شدت گشتارها و تیرباران‌ها در سال اول. ثانیاً - استفاده از شیوه‌ی دار زدن در معابر عمومی برای پراکندن جَوّ ارباب در میان مردم. با توجه به اینکه مشهد و استان خراسان یکی از پایگاه‌های نیرومند مجاهدین بوده و هست و در این رابطه توجه به رقم ۴۰۰ شهید

و پیچیده موقتا از دست آنها رهائی یابد و من مدتی پس از هفتم تیر، در زندان او را دیدم؛ با سر و صورتی پوشیده از زخم و دست‌هایی مجروح و پاهائی که به سختی بر آنها راه می‌رفت. وقتی از او وضعیت بیرون و چگونگی شروع انفجار و ۳۰ خرداد را پرسیدم، خندید و گفت:

"... می‌دانی، سیب‌رسیده خواهی نخواهی از درخت می‌افتد، حال بطور فرضی هر چند درخت و یا سیب تلاش کند تا این کار انجام نشود بی‌فایده است. مخصوصاً اگر هوا توفانی باشد دیگر هیچ! ... جنگ اینطوری شروع شد و حالا دیگر آن رود سرخ و خونینی که از آغاز تاریخ اسلام، بین اسلام راستین و اسلام مرتجعین، جاری شده بود، طغیان کرده! رودی که در زمان حاکمیت خمینی می‌رفت تا در زیر مه غلیظ فریب و ریا و در امواج صدای گرکننده‌ی منافقان دروغ پنهان شود و خشم و خروشش به گوش‌ها نرسد ... ولی حالا، حالا دیگر بطور یقین می‌توان گفت که دیگر مرزبندی بطور کامل و جاودانه انجام شده، مرزبندی بین تفکر عنصر مجاهد خلق و خمینی و دین و مذهب ضد خلقی او، مرزبندی بین اندیشه‌ی تابناک توحیدی و اندیشه‌های ارتجاعی موریانه‌ها و عنکبوت‌های پیر و زهرآگینی که سال‌ها بر زوایای منبرها و گوشه‌های حجره‌هایشان تار تنیده و دام گسترده و در

مجاهد در سال اول در مشهد و دهها مجاهدی که در کوچه و خیابان بدار آویخته شدند (از جمله چندین مادر و خواهر مجاهد) ما را بیشتر با این موضوع آشنا می‌کند.
۳- مجاهد شهید "داریوش آذرنگ" (یوسف) از عناصر ارزنده‌ی امنیتی بخش اجتماعی و از فرماندهان میلیشیای دانش‌آموزی بود. وی در مدت دستگیری توانست با برخوردی هوشیارانه شکنجه‌گران را خام کند. وی ابتدا به ۱۵ سال زندان محکوم شد، ولی مدتی بعد دوباره به زیر شکنجه کشیده

زیر عبا و ردا آرمیده بودند تا خلق را بدام اندازند، ولی پس از این، این مرزبندی و این تضاد و تفاوت کیفی پوشیده نخواهد ماند، آنهم در این قرن و در میدان خونین عمل که تئوری‌ها باید نشان بدهند چند مرده حلاجند و در روشنی چتر انفجار گلوله‌ها و نارنجک‌ها و بر دامنه‌ی تپه‌های قاسم‌آباد و ... هر جای دیگر که فکر کنی ..."

داریوش در پایان حرف‌هایش خبر ناراحت‌کننده‌ای را نیز داد؛ "مصباح" و "حکمتی" (دو تن از ارزنده‌ترین بچه‌های مشهد) دستگیر شده بودند. داریوش چند روز بعد، دوباره برای ادامه‌ی بازجویی به کمیته‌ی مرکزی بازگردانده شد.

شود جهان شکوفا

رسد بهار زیبا

"حاجی شالچی" در پارکینگ کمیته‌ی مرکزی مشهد با عجله از ماشین پیاده شد و از پشت نرده‌ها نگاهی به خیابان که خلوت به نظر می‌رسید، انداخت و وارد ساختمان کمیته‌ی مرکزی شد. یکی دو روز قبل، خبر دستگیری "مصباح" و "حکمتی" را شنیده بود و حالا آمده بود تا آنها را ببیند و اگر ممکن باشد آنها را تحویل بگیرد و به "وکیل‌آباد" ببرد.

از طبقه‌ی دوم صدای صغیر شلاق و فریادهای کسی که شلاق می‌خورد به گوش می‌رسید. حاجی خودش را به طبقه‌ی بالا رسانید. وسط راهرو یک نفر روستائی را بر نیمکتی خوابانده بودند و پاسداری با آستین‌های بالازده و عرق‌ریزان با شلاقی بلند و نسبتاً ضخیم در حال زدن او بود. مقابل نیمکت و پشت به پنجره‌ای که رو به خیابان قرار داشت، "شیخ عباس موسوی فوجانی" (۴) بقیه در صفحه‌ی ۱۹

شد و پس از ماه‌ها مقاومت و به سر بردن در شکنجه‌گاه‌های مختلف و حفظ اسرار و اطلاعات سازمانی (که اطلاعات زیادی داشت) در مقابل جوخه‌ی آتش قرار گرفت و در اردیبهشت ۶۱ به شهادت رسید. به سر بردن او در شکنجه‌گاه‌ها موجب شد تا وی بتواند بسیاری از جنایات ارتجاع را از نزدیک دیده و قبل از شهادت به سایر یارانش منتقل کند.

۴- شیخ عباس موسوی فوجانی آخوند جنایتکار و مسئول کمیته‌ی مرکزی و از شکنجه‌گران معروف که در سال ۶۱ به هلاکت رسید.

نگاهی به نوشتارها و گفتارها

انتخابات و

بروز هر چه بیشتر "پوسیدگی داخلی"

بقیه از صفحه آخر

ابراز خشم و تنفر خود نسبت به خمینی و دارودسته‌ی جنایتکارش استفاده کرده و به تظاهرات برعلیه رژیم پرداختند. در ادامه‌ی همین درگیری‌ها بود که رژیم برای مهار کردن اوضاع مجبور شد تا این تاریخ ۱۸/۲/۶۳ انتخابات ۱۰ شهر را باطل اعلام کند و مرحله‌ی دوم "انتخابات" را نیز یک هفته عقب بیاورد. در حال حاضر نیز بازار طومارنویسی‌ها و شکایت‌ها و هتاهات نسبت به "مخدوش" بودن انتخابات! بسیار گرم است و جناح‌های "برنده" و "بازنده" به جان هم افتاده و به اعتراف رئیس مجلس ضد خلقی خمینی، در صدد "انتقام جوئی" از یکدیگر برآمده‌اند. در همین رابطه بود که خمینی دجال مجبور شد بار دیگر برای مهار کردن اوضاع، وارد معرکه شده و ضمن "دلداری" کسانی که در انتخابات "نبرده‌اند"، بازهم به دست‌های مرموزی که می‌خواهند اختلاف بیاندازند و "رژیم را از داخل بیوسانند" اشاره کند و نسبت به بحرانی که نظام ولایت سفیانی‌اش را به مخاطره انداخته است به ایادی و مزدوران‌ش هشدار دهد. اگرچه خمینی هر بار تلاش کرده است تا با سخنرانی‌ها و دجال‌بازی‌ها و نهیب و تشر زدن‌های پی‌درپی این بنای لرزان و درهم کوبیده شده را با اصطلاح گردگیری کند، اما همه می‌دانند که این توپ و تشرها هم دیگر اثر ندارد و... فاکت‌های زیر گوشه‌ای از این بحران درمان‌ناپذیر رژیم خمینی را نشان می‌دهد:

رشت شخصاً برای رسیدگی به این شهر آمدند و مسائل با حضور ایشان بررسی و حل شد.

روابط عمومی شورای نگهبان (کیهان - ۱۰/۲/۶۳): "در جلسه‌ی شورای نگهبان بررسی پرونده‌های انتخاباتی دومین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی ادامه یافت و با نظر اکثریت اعضا، انتخابات حوزه‌ی انتخاباتی شیراز ابطال گردید."

مجاهد (۶/۲/۶۳) "پاسداران ضد خلقی خمینی در جریان فرونشاندن تضاد و درگیری بین دو جناح درونی رژیم بر سر انتخابات فرمایشی در زاهدان، تظاهرات مردم را به رگبار بسته و ۸ تن، منجمله یک مادر و کودک خردسالش را از پا درآوردند."

اطلاعات (۲۷/۲/۶۳): "در پی ناآرامی‌هایی که بدنبال مسائل انتخاباتی و برگناری یکی از گاندیدها در زاهدان بوقوع پیوست، با تلاش مسئولین آرامش کامل بار دیگر به این شهر بازگشت."

مجاهد (۱۳/۲/۶۳) "در جریان انتخابات فرمایشی رژیم در شهرستان نور، بین باند احمدناطق نوری (نماینده‌ی فعلی مجلس) و آخوند حسینی (گاندیدای دور جدید) اختلافات شدیدی بروز

* اطلاعیه‌ی ناطق نوری وزیر کشور خمینی (کیهان - ۲۸/۲/۶۳): "بدیهی است هرگونه اقدام غیرقانونی تحت عنوان پشتیبانی از گاندیدها و یا علیه گاندیدهای دیگر و یا به منظور اعتراض به نتایج انتخابات صورت گیرد بهانه‌ی مناسبی برای ضدانقلاب و موجب خشنودی آمریکای جهنم‌خوار خواهد بود. عوامل انتظامی موظفند متخلفین را طبق مقررات تحت پیگیری قانونی قرار دهند."

* اطلاعات (۲۸/۲/۶۳): "متأسفانه بخاطر تشنج آفرینی عده‌ای عناصر مشکوک اعتراضات در برخی نقاط از مسیر طبیعی خارج شد و باعث بروز کشمکشها و تشنجاتی گردید."

کیهان (۲۸/۲/۶۳): "به حکم دادگاه کیفری ۲ شهرستان بهشهر، گروهی به اتهام پاره کردن پوسته‌های انتخاباتی و تخلف در نوشتن آراء، اغتشاش و درگیری به محکومیت‌های مختلفی از جمله یک‌ماه حبس تعزیری و شلاق محکوم شدند."

* اطلاعات (۲۸/۲/۶۳): "در جریان رای‌گیری در حوزه‌ی انتخاباتی لنگرود، بین هواداران گاندیدها مشاجره و اختلافاتی روی داد که حجت‌الاسلام احسان بخش نماینده‌ی امام و امام جمعه‌ی

محکم نمایند تا چنان عبرتی بشوند که دیگر کسی جرات خدشه‌دار کردن قانون... نداشته باشد."

محمد هادی عبد خدائی نماینده‌ی مشهد در مجلس ضد خلقی (کیهان - ۵/۲/۶۳): "این صدها توپ پارچه از گجا آمد. روی چه حسابی تقسیم شده است. میلیون‌ها تومان خرج تبلیغاتی شده از گجا بوده. قهرا روند تبلیغات اگر اینطور باشد یا یک‌عده پولدار نماینده می‌شوند یا یک‌عده‌ای که وابستگی گروهی داشته باشند. افراد مستقل هیچوقت نمی‌توانند وارد مرحله‌ی انتخاباتی بشوند، چون امکانات و پول آنها ندارند."

* احمد سالک نماینده‌ی اصفهان در مجلس ضد خلقی (کیهان - ۴/۲/۶۳): "تخلقاتی که در این جریان صورت گرفته باید بررسی نمود و از طریق کانال‌های قانونی پیگیری کرد."

* احمدی فروشانی نماینده‌ی خمینی شهر در مجلس ضد خلقی (کیهان - ۵/۲/۶۳): "گرچه شورای نگهبان باید به امور انتخابات و تخلقات با کمال دقت و انصاف رسیدگی نماید اما بطور خلاصه... در بعضی مناطق احياناً نااهل از اهل گرفت و گاهی اهل از نااهل."

* نامه‌ی ۶۰ تن از نمایندگان مجلس ضد خلقی به شورای نگهبان خمینی (کیهان - ۵/۲/۶۳): "به علت بعضی تخلقات و استفاده‌ی برخی گروهها و اشخاص از شیوه‌های زشت تبلیغات غربی در انتخابات، خدشه‌هایی به آن وارد شده است که رسیدگی جدی و قاطعانه‌ی شما را لازم می‌کند. اگر خدای نکرده تعللی در اجرای قانون صورت گیرد در آینده‌ی نزدیک حوادث ناگواری را شاهد خواهیم بود."

* اطلاعیه‌ی شورای نگهبان در رابطه با مرحله‌ی دوم انتخابات (رادیو رژیم ۱۱/۲/۶۳): "هرگونه تبلیغ علیه داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی ممنوع می‌باشد."

* رادیو رژیم (۱۷/۲/۶۳) "شورای نگهبان صبح امروز تشکیل جلسه داد. در این جلسه کار رسیدگی به پرونده‌های حوزه‌های انتخاباتی دومین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی ادامه یافت و انتخابات حوزه‌های داراب و جیرفت باطل اعلام شد."

* رادیو رژیم (۱۸/۲/۶۳): "شورای نگهبان امروز تشکیل جلسه داد و در ادامه‌ی بررسی پرونده‌های انتخاباتی،

کرده و زد و خورد شدیدی بین ایادی طرفین در گرفته و رژیم مجبور می‌شود برای آرام کردن اوضاع، تعدادی را دستگیر نماید."

* مجاهد (۱۳/۲/۶۳) "در جریان انتخابات فرمایشی رژیم در بهشهر، درگیری‌های پراکنده‌ای بین دو جناح رقیب صورت می‌گیرد... آخوند رحمانی (گاندیدای حزب جمهوری)... مورد حمله‌ی بانداحمد توکلی قرار گرفته و زخمی می‌شود."

* روابط عمومی شورای نگهبان (رادیو رژیم - ۱۱/۲/۶۳): "شورای نگهبان تشکیل جلسه داد. در این جلسه کار رسیدگی به پرونده‌های انتخاباتی دومین دور مجلس شورای اسلامی ادامه یافت و پس از مذاکرات طولانی و بررسی‌های همه‌جانبه، انتخابات حوزه‌های انتخابی بهشهر و آمل باطل شد."

* روابط عمومی شورای نگهبان (رادیو رژیم - ۱۳/۲/۶۳): "شورای نگهبان انتخابات حوزه‌های نورو خمینی شهر را باطل اعلام کرد."

* عباسی سرپرست دفتر تبلیغات حوزه‌ی علمیه قم (کیهان - ۲۲/۲/۶۳): "دست‌های مرموز بهانه‌ی اینکه فلان نماینده در استیضاح فلان وزیر شرکت داشته یا در فلان برنامه نطق تندی داشته و یا گاهی انتقاد می‌کرده و مطالبی را صریح و بی‌پیرایه بیان نموده، زمینه‌ی چنین نمایندگانی را خراب کرده‌اند. این نهایت تأسف است که نیروهائی که حرف صحیحی زده‌اند و یا انتقاد سازنده‌ای داشته‌اند یا احياناً در استیضاح وزیری شرکت داشته‌اند، زمینه‌شان نه در منطقه، بلکه با دست‌هایی از جاهای دیگر خراب شود."

* مرتضی محمودی نماینده‌ی قصر شیرین در مجلس ضد خلقی (کیهان - ۱۱/۲/۶۳): "روحانیون و ائمه‌ی محترم جمعه‌ی بلاد و شهرها باید هوشیار باشند که در مسیر کانال‌ها و جریان‌های انحرافی نیفتند. امام جمعه باید متعلق به همه باشد!... نه اینکه ارزش‌های پوسیده و بی‌ارزش خان‌خان بازی را زنده کند و مردمی را که سال‌های سال برادرانه با اتحاد در کنار هم زیسته‌اند را رودرروی هم قرار دهد."

* لطیف صفری نماینده‌ی اسلام‌آباد غرب در مجلس ضد خلقی (کیهان - ۴/۲/۶۳): "اکنون بز شورای محترم نگهبان و مسئولین قضائی است که با متخلفین و تجاوزگران به حریم قانون برخورد جدی و

انتخابات حوزه‌های اصفهان و گوه‌دشت را ابطال نمود."

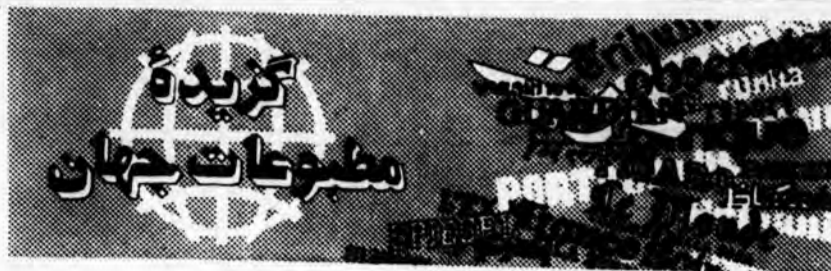
* رفسنجانی (کیهان - اول/اردیبهشت/۶۳): "در این دوره گاندیدهای نمایندگی از نیروهای پیرو خط امام بودند که اختلاف سلیقه‌های جزئی مبنای رقابت آنان بوده و ضرورت دارد که با پایان گرفتن انتخابات و تعیین نمایندگان پایان بگیرد و خدای ناگردد این روحیه قوت نگیرد که پیرو زشتگان از شکست خوردگان انتقام بگیرند."

* موسوی اردبیلی (رادیو رژیم - ۱۴/۲/۶۳): "امکانات دولتی در اختیار گاندیدها قرار داده نشود، افراد به دلیل علاقه‌ی زیادی که به بعضی‌ها دارند، بعضی کارهایی که ممکنست دوست را محزون کند، نکنند."

* خمینی (کیهان - ۱۰/۲/۶۳): "الآن دست‌هایی از داخل و خارج هست که بین آقایی که در انتخابات دخالت داشتند، اختلاف بیاندازند... لکن از داخل ما را می‌پوسانند یکی از مواردی که الان انگشت آنها در کار است و با جدیت دارند توطئه می‌کنند اینست که دوستی بیاندازند بین اشخاص که در انتخابات برده‌اند و یا با اصطلاح بخته‌اند."

* رفسنجانی (کیهان - ۱۰/۲/۶۳): "این اخطار امام را ملت ما بسیار جدی بگیرند و مخصوصاً مواظب باشند که دشمنان انقلاب کینه‌توزانه برای دوبهم‌زدن واز آب گل‌آلود ماهی گرفتن و دوستی ایجاد کردن و تفرقه بر پا کردن ممکنست که در دنباله‌ی این انتخابات آزاد وجود داشته باشد وارد بشوند و مایه‌ی بهم خوردن این انسجام پرارزش در صفوف ملت ما باشند. ما به کسانی که وارد اینگونه ماجراها می‌شوند، اخطار می‌کنیم."

* منتظری (رادیو رژیم - ۱۳/۲/۶۳): "احساس می‌شود توطئه‌ای در جریان است که افراد را به اسم انتخابات به جان هم بیندازند و با شایعه‌پراکنی و تهمت‌زدن و پرونده‌سازی افرادی را که می‌توانند در جاهای دیگر خدمت کنند، از هستی ساقط کنند. قطعاً دست مرموزی پشت این جریان‌هاست که می‌خواهد، اولاً - جو انتخابات را متشنج و آلوده کند و ثانیاً - افراد و نیروهائی را برای همیشه از صحنه خارج سازد و علاوه زمینه‌ی کینه و دشمنی و درگیری را برای سال‌ها بوجود آورد"



از: موسسه مطالعات استراتژیک کالج جنگ ایالات متحده

STRATEGIC STUDIES INSTITUTE
US ARMY WAR COLLEGEنقش عربستان سعودی و ایران
در سیاست خارجی آمریکا

نویسنده: کلنل ویلیام او. استیونامیر

ابعاد نظامی - استراتژیک

در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰، پرزیدنت کارتر اعلام داشت که خلیج فارس منطقه‌ای حیاتی برای منافع آمریکا است و هر نوع تلاش از جانب هر نیروی خارجی برای بدست گرفتن کنترل منطقه، با هر وسیله‌ای ممکن حتی نیروی نظامی، جواب داده خواهد شد. منافع حیاتی آمریکا که پرزیدنت از آن صحبت می‌کرد، شامل دسترسی مستمر به ذخایر نفتی خلیج فارس است. بیانیه‌های بعدی دولت کارتر حدود "دکترین" را از سمت‌گیری اولیه آن روی تهدید روسیه در ادامه اشغال افغانستان، به تهدید ذخایر نفتی که از یک جنگ منطقه‌ای (مانند جنگ ایران - عراق) سرچشمه می‌گیرد، وسعت داد. دولت ریگان اینگونه سیاست‌ها را ادامه داده و از امکان از دست دادن تولید نفت بواسطه‌ی تزلزل داخلی کشورهای منطقه، مخصوصاً عربستان سعودی، صحبت می‌کند.

این مقاله مفاهیم استراتژیکی را که مربوط به منافع ملی آمریکا در جنوب غربی آسیاست، از بُعد نظامی - استراتژیک تعقیب می‌کند. ابتدا، منافع ملی آمریکا در جنوب غربی آسیا تحلیل می‌شود؛ سپس تهدیداتی که به منافع آمریکا در منطقه مربوط می‌شود، در محدوده‌ی عربستان سعودی و ایران تعریف خواهد شد؛ و بالاخره برخی مفاهیم استراتژیک که شاید در تأمین منافع آمریکا در جنوب غربی آسیا موثر باشد، با رجوع به نقش عربستان سعودی و ایران بحث خواهد شد.

تهدیدات منافع ملی آمریکا

هر نوع صحبت از استراتژی نظامی باید از تحلیلی که منافع ملی را تأمین می‌کند، سرچشمه بگیرد. هم‌اکنون منافع ملی آمریکا در جنوب غربی آسیا شامل دسترسی مستمر به منابع نفتی برای خود و دیگر متحدان اروپائی و ژاپنی است. اگر منافع ملی آمریکا در منطقه رقیبی نمی‌داشت، وظایف استراتژیک ساده‌تر می‌شد. متأسفانه

بنابراین سیاست‌ها، هدف‌ها و اصولی را که آن کشور انتخاب می‌کند، باید در راه نگهداری آن منافع باشد. این هدف‌های ملی را می‌توان به سه گروه اصلی براساس منافع ملی طبقه‌بندی کرد:

اول - بقایای ایالات متحده همراه با حفظ قلمرو و ارزش‌های ملی آن. منافع منطقه‌ای آمریکا در جنوب - غربی آسیا می‌تواند به جلوگیری از جنگ هسته‌ای و جلوگیری از رشد آن کمک کند.

دوم - نگهداری و رشد اقتصاد آمریکا.

منافع منطقه‌ای به‌ادامه‌ی دسترسی مستند غرب به نفت خلیج فارس با قیمت‌های مناسب ربط دارد؛ ادامه‌ی آزادانه‌ی حرکت وسایل حمل و نقل تجاری از طریق خطوط بین‌المللی هوائی و دریائی؛ گسترش و وسعت بازرگانی آمریکا و سرمایه‌گذاری در منطقه؛ و تشویق استحکام و ثبات منطقه‌ای.

سوم - وجود یک نظم و ترتیب و تعادل جهانی که به نفع ایالات متحده‌ی آمریکا باشد. اهداف این تعادل جهانی برای ایالات متحده، شامل محدودیت نفوذ شوروی در منطقه نسبت به افزایش نفوذ و محبوبیت آمریکا است؛ تقلیل و از بین بردن تهدیدهای داخلی نسبت به دولت‌های دوست؛ جلوگیری از برخوردهای منطقه‌ای و برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز اعراب و اسرائیل بدون اعتراض کشورهای میانه‌روی عرب. بعد از اینکه اهداف منطقه‌ای که منافع آمریکا در جنوب غربی آسیا را حمایت می‌کند، بدست آمد؛ مرحله‌ی بعد در آشکار شدن استراتژی نظامی منطقه‌ای اقتضا می‌کند که تهدید نسبت به حیاتی‌ترین منافع آمریکا در منطقه‌ی مورد نظر باشد. این مسئله می‌تواند به تهدید علیه منابع نفتی خلیج فارس، تعبیر شود. در تجزیه و تحلیل این تهدید، سه عامل شاخص بحث خواهد شد؛ انتقادپذیری، آسیب‌پذیری و بهبودپذیری.

اگرچه براساس دلایل جدید پیش‌بینی می‌شود که ایالات متحده با شرایط مشخص داده شده، می‌تواند واردات نفت خود را با شروع قرن جدید خاتمه دهد؛ اما بنظر می‌رسد ایالات متحده و متحدانش باید بر روی منابع نفتی خلیج فارس حداقل تا اواخر قرن حاضر تکیه کنند. آلن گرینسپن (ALAN GREENSPAN) مسئول سابق شورای مشاوران اقتصادی می‌گوید: "بین اشتباه است که تصور کنیم، بحران نفت در حال خاتمه است! با اینحال چیزی که ۵ سال پیش به نظر بدبختی غیرقابل تصویری می‌آمد، هم‌اکنون فقط بعنوان یک بحران اساسی وجود دارد. بحرانی که ما منابع کافی برای نجات پیدا کردن از آن در دسترس داریم." اما این تجزیه و تحلیل (فرصت‌طلبانه) براساس تزلزل و ناستواری یا قطع نفت عربستان برای سالهای آتی

نیست. منابع نفتی و تاسیسات مناسب امنیتی آن به همان اندازه که آسیب‌پذیر هستند، حساس و بحرانی هم می‌باشند. این تاسیسات مستعد خسارت از جوانب و ابعاد گسترده‌ای است که شامل تهدید هوائی، خرابکاری بوسیله‌ی باندهای کوچک چریکی که می‌تواند به مقدار قابل ملاحظه‌ای باعث بازداشتن و شاید توقف کامل جریان استخراج نفت شود؛ که خود شامل حمله به مراکز چاه نفت، خرابکاری در لوله‌های جمع‌آوری نفت، حمله به ایستگاه و تلمبه‌ی استخراج نفت و ترمینالهاست. تانکرهای نفتی نسبت به اینگونه حمله‌ها آسیب‌پذیرتر هستند. این مسئله بخاطر خط باریک دریائی در خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز می‌باشد. برای درک جدیت تهدید منابع نفتی می‌توان تنها با یک نگاه به افراطی‌های دیروز این مسئله را بررسی کرد. در ماه مه سال ۱۹۸۱، نایف حواتمه (NAYEF HAWATMEH)، رهبر جناح افراطی "PLO"، تهدید به حمله به منابع نفتی و قطع صدور نفت به کشورهای غربی کرد و در نتیجه، بوجود آوردن جنگ جدید اعراب و اسرائیل بخاطر بحران استقرار موشکها در لبنان. این تهدید مخصوصاً می‌توانست بر علیه عربستان سعودی باشد که حدود ۲ میلیون مهاجر در آنجا زندگی و کار می‌کنند. مصریها، یمنی‌ها و فلسطینیان، مستعدترین افرادی هستند که می‌شود آنها را تحریک کرد. همراه شدن این مسئله با آسیب‌پذیری تاسیسات نفتی عربستان، بخاطر تمرکز جغرافیایی تاسیسات و وسایل حساس و مهم آن، می‌تواند نسخه‌ای از مشکلات و بدبختی‌ها ارائه دهد. در ویتنام، ایالات متحده بطور دردناکی دریافت که بسختی می‌توان از منافع ثابت و ساکن دفاع کرد، در حالیکه دشمن تاکتیکی‌های ابتکاری را در دست دارد.

این مسئله در عربستان سعودی به همین پیچیدگی است و هیچگونه تفاوتی ندارد. این آسیب‌پذیری در عربستان می‌تواند بحرانی‌تر و عمیق‌تر هم باشد. نمونه‌ی طبیعی دیگر کشورهای نفت‌خیز خلیج می‌باشند.

خرابکاری و حمله‌های تروریستی به تاسیسات حساس نفتی، تنها راه تاخیر و قطع جریان نفت بطور جدی از کشورهای عربی نیست. زدوخوردهای منطقه‌ای یا عدم توازن و تعادل داخلی کشورهای منطقه، می‌تواند جریان نفت را قطع کرده و اقتصاد کشورهای صنعتی پیشرفته را بهم بریزد؛ همانطور که جنگ ایران و عراق و انقلاب ایران، این مسئله را ثابت کرد. اینگونه عدم توازن داخلی و همراهی در تاخیر صدور نفت، یک احتمال واقعی است که در دیگر کشورهای خلیج ممکن است اتفاق بیفتد. یک مقام سابق و رسمی وزارت خارجه احتمال شانس کمتر از یک در سه را می‌دهد که خانواده‌ی سلطنتی عربستان سعودی تا سال ۱۹۹۵ بقیه در صفحه ۱۷

سیاستهای متوازی و همسوی ضد انقلاب غالب و مغلوب برای زمینه سازی کشتار هر چه بیشتر مجاهدین

* چگونه نیروهای ذخیره و مکمل ضد انقلاب
غالب و مغلوب جعلیات یکدیگر را نشخوار می کنند؟



• سازمان این خطرا به ما داد که باید مردم عادی را
ترور کنید.

همچنانکه در مقاله "هویت و عملکرد سیاسی ضدانقلاب" - مندرج در "مجاهد" شماره ۲۰۰ - نوشتیم، جریانات ضدانقلابی علیرغم رقابتها و با وجود تضادها و اختلافات گوناگونی که با یکدیگر دارند، در رابطه با "انقلاب" و "انقلابیون" دارای عملکرد واحدی می باشند و در ضدیت بی حد و مرز با آنها، ماهیت و جوهر ضد مردمی و ضد انقلابی آنان عمل می کنند. لذا اگر منحنی حرکت های بظاهر متفاوت جناح های مختلف ضدانقلابی را رسم کنیم، همه آنها در یک نقطه، یعنی دشمنی آشتی ناپذیر و سرسختانه با انقلاب و انقلابیون، بهم می رسند. در چنین کادر و چارچوبی، کلیه موضع گیری های جریانات رنگارنگ ضدانقلاب قابل تحلیل و حتی قابل پیش بینی نیز می گردد. در این چارچوب براحتمی روشن می شود که چگونه وقتی پای انقلاب و انقلابیون به میان می آید، عناصر و جریانات گزافی فوق الذکر نه تنها با یکدیگر تضادی پیدا نمی کنند، بلکه بعنوان نیروهای ذخیره یکدیگر عمل کرده و در ضربه زدن به کسانی که ماهیتا در صف مقابل آنها قرار دارند، از هیچگونه همصدائی و همسوئی و وحدت عملی، دریغ نمی ریزند. در مقاله مزبور نوشتیم که از بدو تولد اجتماعی سازمان

در آفتاب تعمیق

از : کمال رفعت صفائی

حرفی. آنچه که بیشتر زخم گتفم را شکافت امضاء افرادی بود که زمانی صدای پای فاشیسم را شنیده بودند و امروزه دیگر گویا حساسیت گوش هایشان را از دست داده اند. به هر حال از آنجا که "واقع" در خارج از کشور رخ داده، شعری که در این رابطه سروده ام، به انضمام نامه ای که به حضرات نوشته ام را برای "صفحات خارج از کشور" نشریه مجاهد می فرستم تا در صورت امکان اقدام به درج آن نمائید.

با تشکر - کمال رفعت صفائی

برادران مجاهد، مسئول صفحات خارج از کشور، بعد از سلام و خسته نباشید، هفتهی گذشته به "سپه" رفته بودم که بجای دیدار یاران و گسب خبر از میهنم، گتک مفصلی خوردم. چند روز بعد اعلامیه ای در حمایت "شاه" پورخان و دارودسته اش که با چاقو، گاز اشک آور و نانچوگا، برای "فروش نشریات"؟! خود آمده بودند را خواندم. اسامی اکثر شناخته شده های در زیر آن خودنمایی می کرد. از مدنی و نزیه و امثالهم می گذرم. با امثال اسلام گاطمیه نیز نه کاری دارم و نه

آقایان حاج سید جوادی و لاهیجی! بعد از خط سیاه امام دژخیمان، نکند که شما نیز برای "شاه" پور بختیار خط درست کنید؛ در این خط نیز تنها و تنها یک ایستگاه وجود دارد: "ایستگاه دیکتاتوری" نکند شما که یک روز صدای پای فاشیسم را می شنیدید! اکنون به "رئیس هی فاشیسم عریان"، "خسته نباشید"

بگوئید و فردا هم خم بشوید و بند کفش را محکم کنید و فردای بعد ... نه دره را نگاه کنید، ایستگاه نهائی این خط آنجاست؛ در تاریکی تمام! ... البته چون بعضی از "همقطاران" به عنوان عضو کانون نویسندگان، به حمایت از بختیار برخاسته اند، روشن کنم که من نیز عضو کانون نویسندگان هستم و در "سپه"

توسط لشکریان "شاه" پور ذوالکفایت مجروح شدم. البته نه برای جنگ و دعوا آمده بودم و نه برای دیدار چمن "سپه" - آخر تا چمن جوانی و بهار یاران، در جوخه های تیرباران و چمن حیات زحمتکشان در زیر تیغ تاراج می سوزد و غبار می شود، طراوت سبز غربت و تبعید ما را نمی فریبند ... - بقیه در صفحه بعد

خمینی بود، "مجاهدین" و شخص برادر مجاهد مسعود رجوی بودند که مزدوران رژیم با چاپ و پخش کتب و جزوات متعدد، مذبوحانه تلاش کردند تا از انزوای روزافزون بین المللی خود جلوگیری نمایند. (کلیشه ای جلد برخی از جزوات و کتبی که در اجلاس مذکور چاپ و پخش شده بود در مجاهد شماره ۱۹۶ به چاپ رسیده است.) اقداماتی نظیر آنچه که در بالا اشاره کردیم، بیانگر شکست مفتضحانه خمینی در زمینه سیاسی و تبلیغاتی است. و این نشان دهنده اوج درماندگی و انزوای بین المللی رژیم منفور خمینی بوده و نتیجه فعالیتها و مبارزات شبانه روزی تمامی مبارزان و انقلابیون و بویژه خواهران و برادران ما در انجمن های دانشجویان مسلمان می باشد. در سطح داخلی نیز رژیم خمینی دجال هر روز منزوی تر و رسواتر گردیده و نفرت و انزجار کلیه ایحاد خلق را هر چه بیشتر بر علیه خود برانگیخته است. به همین دلیل در شرایطی که فعالیت های وسیع میلیشیای قهرمان مجاهد خلق و هسته های مقاومت سراسری و توده های وسیع مردم به ثمر نشسته و رژیم را با شکست رسواکننده ای در انتخابات فرمایشی و قلابی خود روبرو گردانیده است، شعله های کینه ی بقیه در صفحه ۱۵

ماهیت بمراتب ارتجاعی تر و عقب افتاده تر خود را به نمایش گذاشت. بدنبال همین سیاستهای تبلیغاتی هیستریک و ضد انقلابی بود که همپای چماق داریها و چماق کشی های ارتجاع، رادیو و تلویزیون، یکپارچه در خدمت هدفها و مقاصد ضد مردمی ارتجاع حاکم قرار گرفت و عمدتا به یک دستگاه لجن پراکنی بر علیه مجاهدین تبدیل شد. جزوات، اعلامیه ها، رده ها، کتابها و ... متعدد و با تیراژهای سرسام آور - و البته با پول به یغما رفته ی خلق - چاپ و در وسیع ترین سطح ممکن پخش و توزیع گردید. منابر ارتجاع یک لحظه از زیر گبار دشنام و اتهام ردیانه گرفتن مجاهدین و حتی دورترین سمپاتیانهای آنها غافل نماند و در این میان از هیچگونه تهمت و افتزائی دریغ نرورزد؛ که البته هیچیک از منابر و تبلیغات ضد مجاهدی ارتجاع، بدون گرفتن چندین مضروب و مجروح و شهید از مجاهدین، پایان نمی گرفت. پس از آغاز فاز نظامی و در جریان مبارزه ی مسلحانه ای انقلابی علیه خمینی دجال و رژیم پوسیده اش، مسئله ابعاد وسیعتری بخود گرفت و تبلیغات چپی های رژیم خمینی حتی یک لحظه از "تروریست آمریکائی" خواندن مجاهدین - که البته تا دیروز جاسوس شوروی بودند!! - غافل نماندند.

در آفتاب تعمیق

بقیه از صفحه قبل

غیرمتعهد - شما حکم می‌کنند که در میان قاتل و مقتول میز بحث آزاد بگذارید؟ حتماً اگر ندیده‌اید، باید شنیده باشید که در زندان اوین هم از زندانبان و زندانی پیوسته دعوت به عمل می‌آید که بنشینند و با هم "بحث آزاد" بکنند... راستی آقایان! شما اگر زندانی زندان اوین بودید، پیشنهاد بحث آزاد با "لاجوردی" رامی‌پذیرفتید؟ آقایان! به دوستان دیگران نیز که در کنار شما به خط

آمده بودم تا در جریان اعلامیه‌های جدید قرار بگیرم و با دوستان دیدار تازه کنم؛ اما شگفتی من اینست که شما نه تنها حمله و هجوم "شاه" پور ذوالاکتاف را بر علیه من نوعی محکوم نکردید، که "داغ و دو آتش" در حمایت از آنان اطلاعیه نیز صادر می‌کنید، عجب! از کی تا به حال، "سفارش اجتماعی" به قلم نمی‌دانم هنوز متعهد یا

دمکراتیک" برای بختیار دست تکان می‌دهد، هیچ بعید نیست که دیر یا زود برای خمینی هم بوسه‌ی دوستی پرتاب کند. آقای حاج‌سیدجوادی! اگر چه زیر باران زهر، مجال گفتگو نیست، اما شما و دوستان هم‌خطتان که وقت و امکانش را دارید، از "شاه" پور ذوالاکتاف بخواهید که از این به بعد برای تبلیغ عقاید خود! از کاغذ معمولی استفاده کند، نه از پهنای کتف و بازو و قلب‌های ما که از سرنیزه‌های شاه و خمینی مجروح است - راستش نمی‌دانم چرا تمام فاشیست‌ها دوست دارند عقایدشان را با تیغی چاقو در کاغذ سپیده‌ی چشم انقلابیون و بر پوست خونین

توده‌های مردم بنویسند - به هر حال درد کتف، اگر چه از تیغ شاهپور ذوالاکتاف باشد یا از سرنیزه‌ی خمینی دژخیم، اما التیام‌یافتنی‌ست، ولی این درد را چه بگویم؟ این درد را که شما در بین روشنای قله‌ی انقلاب و تاریکی دره‌ی ضدانقلاب، آنقدر بر کرد خود چرخیدید، آنقدر بر کرد خود چرخیدید، تا به این جا رسیدید: "حمایت از شاهپور ذوالاکتاف و لگد زدن به زخم کتف ما" اما بگذار، بگذرم، این اندوه یا خود که این شادی را. سلام ای آفتاب تعمیق ای انقلاب رهائی، ای سرخ‌پنده‌ی اکنون و ای سبز جاری فردا.

*

در آفتاب تعمیق

۱- شاهپور ذوالاکتاف!

پور سیاه‌مرگ!
به ضرب تنبک تباهی
بر گردد میدانچه‌ی حقیر خود برقص!
این رقص مرگ توست
شاهپور!

شانه به شانه‌ی دجال
ریسمان زهر را
از زخم کتف ما، عبور می‌دهی

آه... رهایم کنید! رهایم کنید!
بایسته مرگ مرگ‌آوری

به تعویق افتاده است
و این، اندوه‌اندگی نیست
رهایم کنید! رهایم کنید!
در هر دو بازویم، دو بهر حریق می‌دوند
رهایم کنید!

در زیر آسمان "سیتة" خشمگینم

آه... شهزاده‌ای خونریز که باید

در پنج بهار پیش از این

- در پائیز سلطنت مرگ

بر ارتفاع خون‌شعله‌ی حریق پنجاه و هفت - می‌سوخت،

اکنون، در جامه‌ی سفیر غیررسمی دجال

بر من فرود می‌آید

رهایم کنید!

بر خاک سرد "خزانة"

زندان دجال

و بر گسترای "سیتة" ی سبز

پیشخوان و خنجر و دبه‌ی زباله‌ی ذوالاکتاف را

تاب نمی‌آورم

هی...!

پور سیاه‌مرگ، ذوالاکتاف!

تو

با دژخیم پیر خاک‌خورده

در تسمه‌ی پوسیده‌ی درشکه‌ای شکسته

دو اسب پیر و خسته را مانده‌اید

گاهی... با شیشه‌های زرد

دندان خشم و درد

در یال هم می‌سائید

اما... در شیب و در شتاب موازی

- تیز و سریع و خرد -

ناگاه در عریان یک دره می‌خزید

ناگاه در پنهان یک مزار می‌طپید

و دو دبه‌ی زباله را مانده‌اید

غلطان در شیب دره‌ی مرگ

سرپوش‌ها تان رها گشته

تعفن خویش را می‌پراکنید و می‌دوید

.....

نه! نه!

هیچ کس، کیسه‌ی زباله‌ی دیشبه را؛

- حتی اگر هنوز در گوچه بازمانده باشد -

به خانه باز نخواهد گرداند

پور سیاه‌مرگ

وامانده باد سبک مغز

توفان سنگین فرزانتان

بر استخوان سرد تو نیز گوبه خواهد گوفت

خفتان خود را محکم ببند!

ما... آمدیم!

۲- مه‌آلودگان در "میانه"

آری!

ذوالاکتاف می‌میرد

به مرگی دهشتناک

و در ساعت عطشناک

اما، مغبون و محتضر،

دستی که بر زخم کتف ستم‌دیده

آتش می‌نشانند و

در گام ولعناک ذوالاکتاف - خنکای آب

آری... یعنی:

- ناگفته نگه‌ی شگفت این جاست -

دستی که ماه را دو نیم می‌کند:

نیمی را در گف حرامیان

و نیمی را در گف گشتگان می‌نهد

دستی که گرگدن استبداد را

در کنار گودک آزادی

با جرعه‌های مساوی

- از یک چشمه آب می‌دهد

دستی ست که خون خیانتی پنهان

در شریان آن عبور می‌کند

اما، من! اینک من! - روح تپنده‌ی حیات -

اگر چه تشنگی‌ام دیر باید

اما، هرگز

از چشمه‌ای که مرگ از آن بنوشد

نخواهم نوشید

های... مه‌آلودگان "میانه‌باز"

که آزادی و اسارت را

به بیرق دو رنگ خویش

اجازت عبور می‌دهید

من! رهایی‌ام!

با دیکتاتوری

از یک خیابان عبور نخواهم کرد

آه، در زیر باران زهر

چندان مجال گفتگو، نیست

- سوزن‌نهان را خلاصه می‌گویم: -

زخم گشاده‌ی کتف چیم

چون فانوس ارغوان

در زیر آسمان آبی غربت شگفت

اما، تو!

در هاله‌ی لبخنده‌ای به زخم‌آور

با چکمه‌ی نمک

از زخم من عبور کردی

سیاستهای متوازی و همسوی ضد انقلاب غالب و مغلوب برای زمینه سازی کشتار هر چه بیشتر مجاهدین

بقیه از صفحه ۱۳

ضدانقلابی دشمن زبون و رسوا، زیانه می کشد و رژیم برای به راه انداختن جنجالی تازه و برای زمینه سازی اعدام و کشتار هر چه بیشتر انقلابیون، بکار می افتد و جلادان دادستانی ضدانقلاب در روز عید مبعث در یک نمایش احمقانه و کین توزانه، عدهای را بنام خانواده های مزدوران و جاسوسانی که در جریان عملیات انقلابی مسلحانه به مجازات رسیده اند، گرد آورده و دست به جعلیات تازه ای می زند. البته اینکه مجاهدین در جریان مقاومت های قهرمانانه ای مسلحانه خود توانسته اند تعداد کثیری از مزدوران و جاسوسان خمینی را مجازات کنند، امری "افشانه نشده"!! نیست و این رژیم اختناق آفرین و سانسورچی خمینی بوده که همواره سعی نموده با انکار و کتمان عملیات انقلابی مجاهدین، رژیم متزلزل و پوшали خود را با "ثبات" جلوه دهد. اما آنچه که در جعلیات ضدانقلابی دادستانی کاملاً به چشم می خورد، منتسب کردن اعمال و کارهایی به مجاهدین است که ماهیتاً تنها از رژیم های ضد خلقی مانند شاه و خمینی برمی آید. اینبار در پشت این تبلیغات، هدف جنایتکارانه ای فراهم کردن زمینه ی کشتار و اعدام های دستجمعی هر چه بیشتر اسرای مجاهد خلق نهفته است.

بد کلیشه ای قسمتی از گزارش سکیس مادی رژیم خمینی در این رابطه توجه کنید:

جمهوری اسلامی

دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۳

در حضور خانواده های معظم شهداء:

تعدادی از اعضای تشکیلات ویژه نظامی سازمان منافقین به جنایات فجیع خود اعتراف کردند

بر اساس این گزارش پس از سخنان مسئول دادستانی انقلاب تهران خانواده های معظم شهداء با شمارهای و منافق مسلح اعدام باید گردد و دادستان، دادستان قصاص کن، قصاص کن، خواستار مجازات شرعی منافقین جنایتکار شدند. این گزارش حاکیست سپس آقای لا جوادی دادستان انقلاب اسلامی تهران طی سخنانی خطاب به خانواده شهداء گفت:

مطمئن باشید ما یک نفر ترور نیست باقی نخواهیم گذاشت

وی در پایان تاکید کرد هر کس در برابر نظام الهی جمهوری اسلامی بایستد چه رژیم منفور صدامی باشد چه عوامل دست نشانده استکبار نابود خواهد شد.

همانطور که ملاحظه می کنید نمایش چندش آوری که دست پخت جلادان دادستانی ضدانقلاب است، برای این هدف وحشیانه ترتیب داده شده که باز هم دست جنایتکارانی که روی آدمکشان حرفه ای و جلادان معروف هیتلری را سفید کرده اند، بیشتر باز شود و تیربارانهائی که تاکنون نیز مستمراً ادامه داشته است با سرعت و وسعت بیشتری ادامه یابد و زمینه ی کشتار دستجمعی اسیران مجاهد خلق، هر چه بیشتر مهیا گردد. بی جهت نیست که لا جوادی دژخیم با دریدگی و وقاحتی که تنها از امثال او برمی آید در پاسخ به باصطلاح درخواست "قصاص" خانواده های

معظم شهداء! "عربده کشی می کند که: "مطمئن باشید که ما یک نفر ترور نیست باقی نخواهیم گذاشت" و یا وعده ی ناپودی "عوامل دست نشانده ای استکبار" را با تاکید هر چه تمام تر میدهد. اما هر آنکس که کوچکترین آشنائی با "فرهنگ" ضدانسانی این جانور درنده و این غلام حلقه بگوش امام جنایتکاران را داشته باشد، بخوبی معنای تهدیدات و عربده کشی های او را می فهمد و نیازی به هیچگونه تعبیر و تفسیر ندارد و بایستی در انتظار کشتار و تیرباران های دستجمعی بیشتری از مجاهدین اسیر توسط رژیم خمینی در

روزهای آینده باشیم. وقتی تمام تبلیغات بوج و میان تهی ارتجاع مبنی بر نابودی مقاومت نقش بر آب می شود و با وجود اینکه نه یک بار و دوبار، بل دهها بار خبر از هم پاشیدن ۹۰٪ و حتی "بیش از ۹۰٪!!" تشکیلات مجاهدین! را از دهان ایادی و مزدوران رژیم می شنویم، ولی با کمال تعجب! باز هم شاهد دستگیریهای روزمره، افزایش اختناق و سرکوب و پرشدن زندانها و استمرار اعدامها و کشف شیوه های نوین شکنجه و آدم کشی توسط رژیم ضد بشری خمینی هستیم، و وقتی که باز هم حضور فعال عنصر مجاهد خلق را از کوچه پس کوچه های تهران گرفته تا کوردهای اقصی نقاط کشور در جریان تحریم انتخابات فرمایشی حس می کنیم، آری در چنین وضعیتی است که بر همگان - و من جمله خود جلادان و دژخیمان خمینی - روشن می شود که آتش انقلاب نه تنها خاکستر نشده و نه تنها مقاومت دوران ساز مجاهدین علیه مزدوران خمینی از بین نرفته، بلکه هر روز این شعله، شعله ورتر می گردد و زبانهای سوزان همین مقاومت مردمی است که از میهنمان دوزخی برای مزدوران خمینی ضد بشر ساخته است که دیر یا زود، امروز یا فردا، در تهران یا تبریز، در مشهد یا کردستان، در اصفهان یا قائمشهر، در زاهدان یا سرخس و در کرمان یا شیراز و خلاصه در هر نقطه از این خاک مقدس و اسیر، آنانرا در لهیب سوزنده ی خود خواهد سوزاند و دقیقاً در همین جاست که خشم عنان - گسیخته و ضدانقلابی دژخیمان به اوج خود رسیده و کف بر لب، اطمینان می دهند که حتی یکنفر مجاهد و مبارز را باقی

نخواهند گذاشت. اما برای مقدمه چینی اینکار، یعنی کشتار و تیرباران های وسیع تر، لازم است نمایش مسموم کننده ای ترتیب داده شود و از آنجا که همی بر گهای شکنجه و اختناق در دوره های قبلی رو شده، اینبار عناصری که بعضاً رابطهای با تیمهای نظامی مجاهدین خلق نداشته اند، بعنوان فرماندهانی که در "۴۵ عملیات نظامی" شرکت داشته اند به صحنه ی خیمه شب بازی آورده می شوند و جعلیات مبتذل آنجانی برای صدمین بار تکرار می گردد. اما آنچه که در این میان جالب و آموزنده است، سیاست متوازی و مکمل ضدانقلاب مغلوب است که بعنوان کمک کار و دستیار ضدانقلاب حاکم، فرصت را غنیمت شمرده و با کینه توزی هر چه بیشتر نسبت به مجاهدین خلق، مژزوانه برای رقیب حاکم خود پیام می فرستد و با تکرار همان اکاذیب و جعلیات ارتجاع، به او اشاره می کند که تردیدی در افسارگسیختگی ضدانقلابی خود مبنی بر کشتار مجاهدین نکند. اما از آنجا که رژیم ضد بشری خمینی رسواتر از آنست که بتوان علناً او را تأیید کرد و از آنجا که بهر حال بایستی "ظواهر" را رعایت کرد، لذا برای "ایز" کم کردن، ایما و اشاره ها و پیام دوستی و یگانگی ضدانقلاب غالب و مغلوب نمی تواند بدون چاشنی چند طعن و لعن ملیح به رقیب و همپالکی دیرین انجام پذیرد. لذا بسیار طبیعی است که همان جعلیات، با همان محتوا، ولی با چند انتقاد نه چندان غلیظ همراه گردد. تا با دست باز، برای جبران هر آنچه که ارتجاع علیه مجاهدین و مقاومت عادلانه ناگفته گذاشته است، تبلیغ شود.

در آفتاب تعمیق

بقیه از صفحه ی قبل

قلب های خود را برگرف گرفته
نفس، نفس می زنیم:

سلام!

سلام!

سلام!

ای انقلاب

ای مادر مبارک زاد

— که با تنفس سبزت

خاشاک و آب را از هم تمیز می داری

تا دیگرانمان

بی خس و خاشاک

تنها زلال را بنوشند

تنها زلال آب و

تنها زلال آفتاب را.

۶۳/ اردیبهشت

قنوس وار

در بال و قلب و چشم های خود

شعله برمی کشیم

اینک، ما!

خود، تگتگ می شویم

اما، در میان قاتل و مقتول

هیچ حجمی را برای بیتوته

باقی نمی نهمیم

یا، از مسافران درمی تاریخ

یا از مسافران قله ی نزدیک

.....

آه روسوی قله ی نزدیک

اما... هشدار

آنکس که تاریکی را به دفاع برخیزد

خود، تاریک خواهد شد

خود، تاریکی خواهد شد

اگر چه سرخاب چهره اش به رنگ آفتاب باشد.

۳- ای انقلاب، ای مادر مبارک زاد

اینک، ما

تا مرز میان شب و روز را روشن نگاه داریم

سیاستهای متوازی و همسوی ضد انقلاب غالب و مغلوب برای زمینه سازی کشتار هر چه بیشتر مجاهدین

لازم به توضیح است که بولتن "پیک نجات"؟! که توسط دار و دسته امینی، این دلال سرسپرده استعمار و عاقد قرارداد "امینی - پیچ"، منتشر می شود، در شماره ۳۶ خود، حدود ۳۰٪ از حجم نشریاتش را به تکرار جعلیات همانی حاکم خود یعنی رژیم خمینی که در روزنامه "جمهوری اسلامی" درج شده، اختصاص داده و تمامی آنرا بی کم و کاست نقل کرده و برای سنگ تمام گذاشتن در ضدیت هیستریک و ضدانقلابی خود با مجاهدین تفسیری نیز بر آن نوشته است. به دو کلیشه زیر که عینا از بولتن موسوم به پیک نجات نقل می شود توجه کنید:

همانطور که ملاحظه می کنید، جعلیات ایادی ارتجاع و دژخیمان دادستانی ضدانقلاب برای حضرات، "حجت" است و نه تنها عینا و بهمان صورت منعکس می گردند، بلکه برای عقب نماندن از قافلهی ضدیت با مجاهدینی که سلاح بر کف بدفاع از استقلال و آزادی و شرف خلقشان برخاسته اند، حضرات کشف می کنند که "اینها (مجاهدین) از "زومبی" ها و مخلوق دکتر فرانکشتن هم لاشعورترند". آیا بهتر از این می توان ارتجاع هار و درنده را، هم تیرنه کرد و هم در اعمال جنایتکارانه یاری نمود؟ براین اساس مگر کاری که دژخیمان رژیم ضدبشری خمینی کرده اند، جز اینست که یک مشت

"تروریست و آدمکش" را - که البته "شعور و مسئولیت انسانی" هم ندارند - از بین برده اند؟! پیام دوستی و مودت از این روشن تر امکان پذیر است؟ یکسال و نیم پیش برادر مجاهد مسعود رجوی در پیامی که به مناسبت سالگرد قیام ضد سلطنتی ۲۲ بهمن داد تصریح نمود که:

"تا آنجا که به دیکتاتوری و اختناق و به تخریب مبانی استقلال ملی و پیمودن مسیر وابستگی مربوط می شود، رژیم های خمینی و شاه و اعوان و انصار رنگارنگ آنها (به مثابهی ضدانقلاب غالب و مغلوب) بویژه بر سر بزرگراههای سرنوشت ساز و تاریخی و علی الخصوص در برابر آلترناتیو

دمکراتیک و مستقل، عملا امدادگر و نیروهای پشتیبان و ذخیره ی یکدیگرند و بر علیه ما متوازی و همسو حرکت می کنند." و آیا اکنون کسی میتواند کوچکترین شکی در صحت حرفهای بالا داشته باشد؟ آیا تردیدی هست که این دو شاخه از شجره ی خبیثه ی ضدانقلاب، امدادگر و نیروهای پشتیبان و ذخیره ی یکدیگرند و بر علیه ما "مجاهدین" متوازی و همسو حرکت می کنند؟

برای روشن تر شدن مسئله فقط کافی است که به تاریخ انتشار روزنامه ی جمهوری و بولتن پیک نجات توجه کنید و ببینید که حضرات ضدانقلاب غالب و مغلوب، "مجاهدین" را چگونه به یکدیگر پاس می دهند و اگر یکی می کشد دیگری پیام دوستی به دژخیم می دهد و او را تیرنه می کند و خط می دهد و جنایات ناتمام را تکمیل می کند. روزنامه ی جمهوری در ۱۶ فروردین ماه

جعلیات و اکاذیب خود را منتشر می کند و بفاصله ی ۱۵ روز یعنی درست در اول اردیبهشت ماه، تمام جعلیات مذکور باضافه ی فحشها و تهمت های بیشتری در پیک نجات امینی سر سپرده، عینا درج می گردد و روزنامه ی "سیدعلی خامنه ای" نیز در ۱۰ اردیبهشت ماه گزارش زندان اوین را منعکس می کند و از قول لاجوردی جلاد به حضرات یادآور می شود که: "مطمئن باشید ما یک نفر تروریست باقی نخواهیم گذاشت".

و آیا این تنها یک تصادف است؟ خیر، بلکه بروز ماهیت واحد و طینت ناپاک و پلید دو جریان ضدانقلابی است که هر یک در موقعیت و جایگاه ویژه ی خود نقش خود را بازی می کنند و این تنها یک نمونه از عملکردهای متعدد آنان در ضدیت لجام گسیخته با انقلاب و مجاهدین می باشد.

●●●



شماره ۳۶

اول اردیبهشت ۱۳۶۳

سکبات

روزنامه سیدعلی خامنه ای - جمهوری اسلامی - جریان دادگاه دو "متعلق" را بنامهای مرتضی ناصح پور و سپهرام برنابی در شماره پنج شنبه ۱۶ فروردین (۱۵ ورسل) بجای پارسا نده است. آقای مرتضی ناصح پور به نقل از این روزنامه متهم به شرکت در "۲۵ عملیات بزرگ و کوچک" است، یا عنصراف خودش ۱۲ نفر را ترور کرده که ۹ مورد آن به مرگ قربانیان انجامیده است. خلاصه عملیات این قهرمان انقلابی از این قرار است:

- نارنجک اندازی در خانه هائیکه نمی دانسته اند به چه کسانی تعلق دارد.
- نارنجک اندازی و ایجاد سایر انواع انفجارات در ایازکن عمومی بمنظور "ایجاد وحشت".
- ترور ما حب مغازه هائی که عکس خمینی و منتظری در مغازه هایشان دارند و از باشتن آوردن آن در مقابل تهدید قهرمانان انقلابی خودداری کرده اند. در این اعترافات ایشان از ترور "حاجی ستوده" صاحب یک مغازه فروشی در چهارراه مولوی، یک "کاسی" در آگندری شمالی، صاحب یک "الکترونیک" که گفته بودند نزد حزب الهی ست دریا شین تر از میدان توحید، یک سبزی فروشی در خیابان سراج نارنگ، یک بارچه فروشی در ۱۶ متری مجیده، یک کارگر خشکشویی در خیابان دامپزشکی محند می کنند.
- موتور زدی برای اجسرای عملیات
- عین گزارش دادگاه از روزنامه خامنه ای را در همین شماره بخوانید و از جزئیات آگاه شوید. شما ستارگهای این دادگاههای تکراری، بعد از اینکه حاکمه

کلیشه ای شده است و متهم در آخر کار بدیهی ست که از "رفقای ناباب" نماز خوانی افراد فرمانده و گناهکار اصلی: "سران منافقین" محبت می کند و بعد هم تیرباران می شود.

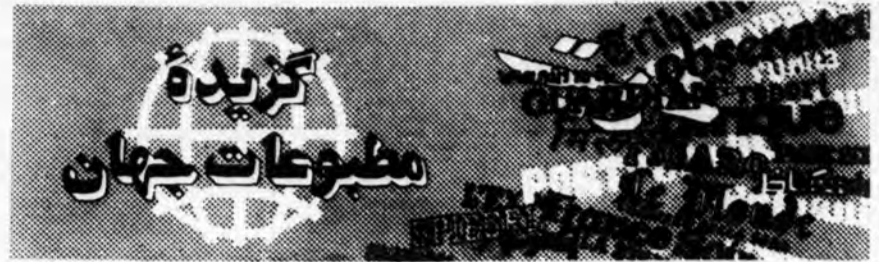
مسئله عمده اینست که این سبزی فروشها و بسته فروشیهای راکه برای "اخاذازی" و زدن "دخ" می کشند نمی توان بسادگی با آقای ماشاالله قصاب و خالاسی و لاجوردی عوضی گرفت و براحتی با برجسب های جب اندر تکیجی به "اعدام انقلابی" آنها مبادرت کرد. این آقای ناصح پور از یک طرف یک تروریست و آدمکش است و از طرف دیگر اسمتجزو قهرمانانی ردیف می شود که لابد برای اسلام راستین مجاهدین خلق شهید می شوند و درست در آخرین دفاع می گوید "که البته باید بگویم که مقصود اصلی سران سازمان بودند".

شبهه عرض این دادگاه در روزنامه هر چند در حقه بازی و با تبلیغات رژیم حیوانات تهران همراه باشد طح شعور و "مسئولیت انسانی" این مبارزان زیرزمینی را نشان می دهد. اینها از "زومبی" ها و مخلوق دکتر فرانکشتن هم لاشعورترند و لابد بفردا فرمان فرمانده بزرگ ایشان در پاریس (مصابه ایشان را هم بخوانید که نوروز را مرفا عید کردی می خواند) این بیچاره به بیراهه افتاده می شود " سردار شهید اسلام راستین".

در همان این پنج سال خونین، ما بیشتر از سران مجاهدین برای بجه های محاهد خون خورده ایم. چون این "بجه ها"، "بجه های" ما هستند که گرفتار تبلیغات مسموم فریبانه آقایان می شوند. چون این بجه های ما هستند که با چند کتاب و یک مملول و پسا بقول خودشان "فانوس" و "ترنج" و هفت تیر به "آرستیه های" زیرزمینی و روزمینی بدل می شوند و به القابسی جون بسیجی و پاسدار و مجاهد و فدائوسی و بیکاری و اقلیتی مفتخر می گردند و یکدیگر و سبزی فروشها و سبزی فروشها را در راه بیروزی انواع و اقسام حکومت های زحمتگهان و بیرون تاربا تگندگی می کنند و در مقابل عکس و تفصیلات سرانشان زینت مقاله های دراز و کوتاه روزنامه های فرنگ می شود و نیز در فرانسه فرما پلیس بایک گردان سرباز مسلح به پاسداری و نگهبانی شان روزی این فرماندهان و سرداران شجاع می پردازد تا قطره ای خون از دماغشان جاری نشود.

در عوض دیشب حزب الهی ها ریختند ما را تشنه کنند. (آخر ما بادی ما را در پلیس فریستی وفد شورشی و این چیزها نداریم) کسی کتکاری کردیم و آشیاد در رفتند و رفتیم کلانتری و پلیس و آترنشانی و عارض شدیم و آشیاد معلی بر کرده هم تا پلیس فرانسسه اطمینان حاصل کنند که بفرمت عاس، ما "گشتنی" هستیم؛

بگذریم تازه چه خبر؟



نقش عربستان سعودی و ایران در سیاست خارجی آمریکا

بقیه/صفحه ۱۲

خصوصا اینکه آنها ممکن است که نفت خلیج را برای خودشان احتیاج ندانند باشند. معهدا، دولت ریگان این تهدید را جدی گرفتند است. این سخن وزیر دفاع کاسپرواینبرگر (CASPER WEINBERGER) این مسئله را ثابت می‌کند:

"اتحاد جماهیر شوروی به مقدار قابل ملاحظه‌ای قلمرو جغرافیائی‌اش را با ایجاد پایگاههای نظامی در خاورمیانه، آفریقا و نقاط دیگر جهان وسعت داده است. جای پای شوروی در اتیوپی، یمن و افغانستان، ذخایر نفتی حیاتی خاورمیانه و برآستی صلح جهانی را تهدید می‌کند."

مشکلات گفته شده و شانس کمی برای موفقیت در مواجهه با هر نوع عمل نظامی دفاعی یا تهاجمی برعلیه ذخایر نفتی خلیج فارس، وجود دارد. بطور واضح ایالات متحده باید یک استراتژی ملی را با تکیه به اعمال غیرنظامی، بمنظور کاهش وابستگی به منابع نفتی خارجی، در پیش گیرد. ایالات متحده باید احتیاجات نفتی خود را از خلیج فارس کاهش داده و به صادرات نفت از کشورهای مختلف بپردازد؛ به فکر ذخیره‌ی انرژی باشد و به جستجوی منابع جدید برای جانشینی نفت باشد. یک عنصر مهم و حیاتی این استراتژی ملی می‌تواند به فرونشاندن اختلافات اعراب و اسرائیل در جهتی که دوستی و همکاری کشورهای میانه‌روی عرب را حفظ کند، منجر شود. این استراتژی ملی غیرنظامی مدت زمانی را لازم دارد که بتواند تاثیر خود را نشان دهد، حتی ممکن است اگر با فشار و زور اعمال شود، اثرات معکوس داشته باشد. به این دلیل ایالات متحده‌ی آمریکا باید یک نوع طرح و نقشه‌ی نظامی را که در زمان صلح، بحران یا جنگ، قابل اجرا و پیاده کردن است در دسترس داشته باشد تا جریان بدون وقفه‌ی نفت را از خلیج فارس به ایالات متحده، ژاپن و اروپا تامین کند.

ارتباط

عربستان سعودی - پاکستان

همانطور که در تحلیل بخطر افتادن منافع ایالات متحده در خلیج فارس پیش‌بینی شد، کلید ادامه‌ی دسترسی به نفت، بستگی به ثبات منطقه بطور کلی و ثبات عربستان

سعودی بطور خاص، دارد. مناظره بین طرفداران افزایش نیروی نظامی آمریکا در منطقه و کسانی که کاهش نیروی نظامی آمریکا را به نفع قرارداد دفاع منطقه‌ای و کمک نظامی به ارتش‌های بومی منطقه با توجه به مسئله‌ی ثبات در آن کشورها، ترجیح می‌دهند، در جریان است. بنظر می‌رسد که اینگونه بحث و مناظره به نفع گروهی است که خواهان کاهش حضور نظامی ایالات متحده در زمان صلح می‌باشند. معهدا، در زمان بحران، حضور مشخص و آشکار ایالات متحده لازم و ضروری است. استغراایستگاه "LISAFWAC'S" در عربستان سعودی در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق، می‌تواند مثالی بر نکتی قبلی باشد. اگرچه پایدگذاری فرماندهی متحد برای امور نظامی آمریکا در جنوب غربی آسیا از مدت‌ها پیش تصمیم گرفته شده بود، اما این نشان‌دهنده‌ی تمایل ایالات متحده به گذاشتن ایستگاههای بیشتر همراه با نیروی نظامی، در منطقه‌ی خلیج می‌باشد؛ معهدا برای مقطع کنونی، منافع آمریکا در منطقه باید منکی به اثر منفی پتانسیل "RDGTF'S" باشد که در منطقه از طرف ایالات متحده با بکارگیری ناو دریایی در اقیانوس هند و در عملیات متناوب مشترک نظامی تمرین شده و در منطقه انعکاس پیدا کرده است.

حضور آشکار نظامی آمریکا در منطقه در زمان صلح، برعلیه توازنهای سیاسی بومی عمل خواهد کرد. بنابراین، یک رابطه‌ی نظامی بین عربستان و پاکستان می‌تواند برای منافع ملی ایالات متحده، مفید باشد. اگرچه جزئیات کامل رابطه‌ی نظامی عربستان - پاکستان هنوز آشکار نشده است، اما اگر قرار باشد که پاکستانی‌ها دو پایگاه نظامی در عربستان سعودی برای استحکام دفاع واحدهای نظامی در آنجا، پایه‌گذاری کنند؛ این برای منافع ملی ایالات متحده در جنوب غربی آسیا سودمند خواهد بود، زیرا که خود شامل دستاوردهای نظامی، سیاسی و روانی برای آندو کشور می‌باشد. در زمان صلح، استفاده‌ی نیروهای پاکستانی در عربستان سعودی کمتر جلب توجه می‌کند تا حضور سربازان آمریکائی در منطقه. مخلوطی از ثروت عربستان، قدرت نظامی پاکستانی‌ها و تکنولوژی نظامی آمریکا، می‌تواند به منافع ملی هر سه کشور کمک کند. این خود شامل بوجود آوردن ثبات برای عربستان سعودی، مدرنیزه کردن نیروهای نظامی پاکستان و حمایت و نگهداری منافع آمریکا و غرب در دسترسی به منافع نفتی است.

در مواقع بحران، رابطه‌ی نظامی پاکستان - عربستان، می‌تواند مخلوطی از دو راه‌حل باشد: یا به منافع آمریکا در جنوب غربی آسیا کمک کند یا آنرا از طریق کشورهای دیگر و گروههای تروریستی، با افزایش بحران و موانع موجود، تهدید کند. اینکه این رابطه در مواقع بحرانی هم می‌تواند سودمند

باشد، هنوز مورد سوال است و این بخاطر بحریه و تحلیل قیمت - سود - است که وابسته به سناریوی موردنظر می‌باشد. رابطه‌ی نظامی عربستان - پاکستان، استراتژی مکانی را در خلیج فارس و خاورمیانه پیچیده کرده و پتانسیل بحران را در هر ناحیه‌ای از منطقه که مسعد باشد، افزایش می‌دهد. مسلما ابرقدرتها و دولت‌های منطقه‌ای از هند گرفته تا اسرائیل، در این مسئله سهیم خواهند بود.

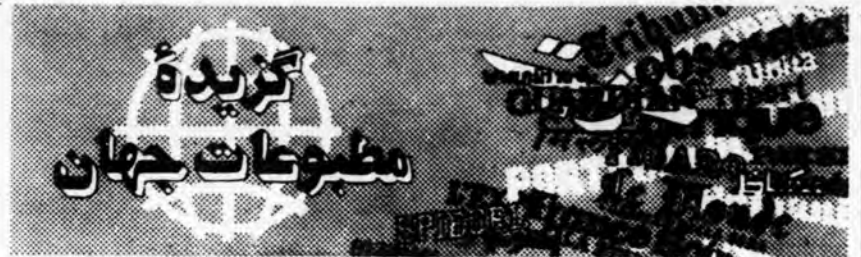
معهدا، در مجموع رابطه‌ی نظامی عربستان سعودی و پاکستان نتایج سودمندی برای هر دو کشور مزبور و همچنین ایالات متحده دربردارد. اثر منفی این رابطه بر روی جنگ‌های منطقه‌ای در شبه‌جزیره‌ی عربی قابل ملاحظه می‌باشد و به ایالات متحده در پشتیبانی از نفت عربستان و تاسیسات نظامی کمک شایانی خواهد کرد که این خود نیز لزوم کمک‌نظامی به عربستان سعودی را قوت می‌بخشد. سربازان کارآموده و حرفه‌ای پاکستانی باید قادر به افزایش توانائی نظامی عربستان سعودی باشند. در حالیکه پاکستان دفاع عربستان را در زمان جنگ استحکام می‌بخشد، این رابطه‌ی بوجود آمده، استحکام بیشتری - از طریق اثر منفی آن در زمان صلح - به روابط منطقه‌ای، خواهد داد.

ایران

و مسئله تهدید روسیه

بخش قبلی این مقاله، بر روی مسائلی که بی‌ثباتی منطقه برای منافع ایالات متحده‌ی آمریکا بوجود می‌آورد، تکیه کرده و مسائل قابل ملاحظه‌ای را که در اثر این بی‌ثباتی در عربستان با آن‌ها مواجه می‌شویم، ارائه می‌کند. اگرچه بی‌ثباتی داخلی و منطقه‌ای به مشکلات استراتژیک در ایران ربط داده می‌شود، اما اغلب از ایران بعنوان عامل تهدید نظامی از جانب روسیه به خلیج فارس، نام برده می‌شود. در این مقوله تهدیدات موجود به منافع آمریکا در جنوب غربی آسیا پی‌گیری می‌شود.

هر نوع تهدیدی (توسط آمریکا) که روسیه را از ایران دور نگهدارد، امکان پایان دادن به جنگ را زیادتیر می‌کند. در ایالات متحده اصل اساسی استراتژی نظامی به کرسی نشاندن اهداف سیاسی است. هر نوع استراتژی نظامی در بطن خود، باید دارای اهداف سیاسی باشد. معمولا بروسه در این نقطه (رسیدن به اهداف سیاسی) خاتمه می‌یابد. اما کسی نمی‌پرسد چگونه و با چه قیمتی می‌توان زدوخوردهای بعدی را پایان داد؟! تری سیاسی دولت کارتر در ژانویه ۱۹۸۰ که در آن استفاده‌ی نیروی نظامی را برای دفاع منافع حیاتی آمریکا در خلیج فارس ضروری می‌بیند، استراتژیست‌های نظامی را مطمئن



نقش عربستان سعودی و ایران در سیاست خارجی آمریکا

سازد که جنگ فقط یک نوع پوشش برای اشغال امپریالیستی است. اقلیت‌های محلی مثل کردها ممکن است از این شرایط برای جنگیدن و بدست آوردن حقوق‌شان سوءاستفاده کنند. البته بازهم دولت مرکزی ایران و سربازان آمریکائی ممکن است به این زد و خورد کشانده شوند. از طرف دیگر موفقیت آمریکا در شکست حمله‌ی روسیه به ایران، اعتبار تعهدش را در منطقه در قوی‌ترین نقطه‌ی خود نشان خواهد داد و خطوط و ارتباطات دریائی، تحت کنترل ایالات متحده خواهد بود.

عدم موفقیت در شکستن حمله‌ی روسیه، نتایج زبانبار و جدی خود را به همراه خواهد داشت. جدا از خونریزی‌های احتمالی که ایالات متحده ممکن است مجبور به پرداختن بهائی گرانبها برای آن باشد، این عدم موفقیت، خسارات دیگری هم به همراه خواهد داشت. اولاً- اتحاد جماهیر شوروی از ایران به‌عنوان یک پایگاه برای دستیابی به نقاط دیگر خلیج فارس استفاده خواهد کرد. ثانیاً- روسها با استفاده از موقعیت ایران بر روی کشورهای خلیج فارس مثل عربستان سعودی فشار خواهند آورد. ثالثاً- سلوک (SLOC'S) می‌تواند تحت کنترل روسها درآید. اگر آنها در حقوق ترانزیت مداخله کرده و یا قیمت نفت را بالا ببرند، خود باعث بروز مسائل حاد اقتصادی خواهد شد. رابعاً - ارزش و اعتبار ایالات متحده، در منطقه لطمه دیده و به عنوان یک نیروی ضعیف و بی‌اثر دیده می‌شود؛ و بالاخره عدم موفقیت، یک اثر منفی و زیان‌آور دیگری در پیمان ناتو و استحکام سیاسی اروپای غربی ببار خواهد آورد.

یک استراتژی که براساس عوامل استراتژیک فرموله می‌شود، باید تصمیمات مربوط به استفاده از نیروی نظامی و سؤالات و پیشنهادات احتمالات ختم جنگ تعیین شده را دربرگیرد. وقتی سؤالات و پیشنهادات اشاره شده بوسیله‌ی احتمالات گوناگون ختم جنگ عنوان شدند و تصمیمات لازم در استفاده از نیروی نظامی گرفته شد، یک استراتژی براساس عوامل استراتژیک فرموله خواهد شد. در ایران دو عامل وجود دارد؛ اول یکنوع ناهماهنگی منافع ملی مورد علاقه‌ی ایالات متحده و متحدانش و دوم هشدار استراتژیک. در شرایط کنونی، دسترسی به نفت خلیج فارس برای کشورهای غربی، بسیار حیاتی‌تر است تا برای اتحاد جماهیر شوروی. بنظر نمی‌رسد که منافع اجباری دیگری برای روسیه وجود داشته باشد که بتواند این ناهماهنگی را جبران کند. حضور ناو ایالات متحده در اقیانوس هند، وجود ۴ هواپیمای آواکس در عربستان سعودی،

می‌سازد که کار خود را شروع کنند. اما سیاستمداران باید با طراحان نظامی، اهداف خود را در میان گذارند تا از این طریق از زدوخوردهای احتمالی بعدی جلوگیری کنند. این مسئله تنها یک شعار نیست، به عنوان مثال بحران سوئز در سال ۱۹۵۶، شکست سیاستمداران انگلیسی و فرانسوی در اعلام اهداف سیاسی‌شان بود. عامل اصلی این شکست، تصمیم‌گیری مطلق براساس نتایج سیاسی استفاده از نیروی نظامی می‌باشد. هدف سیاسی این مسئله برای ایالات متحده باز بودن کانال سوئز به روی تمام وسائل نقلیه بین‌المللی و سرنگونی ناصر، هدف سرتی و ناگفته‌ی این طرح (حداقل برای ارتش) بود که نخست‌وزیر "ایدن" (EDEN) آرزوی آن را داشت. شرایط سیاسی اقتضا می‌کرد که کانال سوئز باز بماند و راههای واژگونی ناصر به مقدار قابل ملاحظه‌ای متفاوت بود. برای مثال، سرنگونی ناصر، نیروی نظامی عظیم‌تر از یک طرح عادی برای تصرف کانال سوئز را طلب می‌نمود که این خود بخاطر لزوم یک راهپیمائی به پایتخت و تصرف فاهره بود. این عمل بنوبه‌ی خود محتاج وسائل لجستیکی بسیاری است که لزوم استفاده از یک بندرگاه بزرگ، مثل بندر اسکندریه را ضروری می‌سازد. بنابراین مفاهیم استراتژیکی برای به انجام رساندن این اهداف، کاملاً متفاوت هستند. حتی اگر هدف سرنگونی ناصر دقیقاً به طراحان ارتشی محول می‌شد، می‌توانست کافی باشد. یک استراتژیست نظامی شرایط دلخواه بعد از سرنگونی ناصر را برای تعیین اهداف و کاراکتر طرح نظامی‌اش لازم دارد. در شرایط ایران یک تعریف دقیق برای شروط خاتمه‌ی اینگونه زد و خوردهای بعدی ضروری است. برای مثال می‌توان از فرضیه‌ی اشغال ایران توسط روسیه نام برد. آیا زد و خورد فقط در صورتی که روسها بطور کامل از ایران عقب‌نشینی کنند، موفقیت آمیز تلقی خواهد شد؟ آیا ما باید فقط در صورتی که روسها آذربایجان ایران را اشغال کنند، منافع ملی خود را حفظ

مذاکرات جاری برای قرار دادن تاسیسات ایستگاههای نظامی در منطقه و بوجود آوردن نیروی ابتکاری برای انجام سریع عملیات مشترک، همه، اعتبار منافع ایالات متحده را بالا می‌برد.

هشدار استراتژیک که بصورت هفته‌ای (به روزانه) سنجش می‌شود، می‌تواند در منطقه مورد بررسی قرارگیرد. مخصوصاً اگر روسها بطور جدی قصد اشغال ایران را داشته باشند، آمادگی نیروهای روسی در کنار مرزهای ایران، در حقیقت هشدار چند هفته‌ای به ایالات متحده را تضمین می‌کند؛ چرا که این عمل به تجهیزات قابل ملاحظه‌ی نیروهای روسی نیازمند است. بعلاوه از خصوصیات این تئاتر عملی، اینگونه برمی‌آید که روسها به آرامی طی مراحل مختلفی از طریق راه ناهموار و صعب‌العبور کوههای زاگرس به ایران وارد شوند. همچنین با توجه به فاصله‌ی روسیه از ایران، خط مقدم جبهه، به ایستگاههایی از پیش تهیه شده برای اشغال منطقه‌ی نفت خیز خوزستان چه از طریق هوا یا زمین، محتاج است. علیرغم این پیش‌بینی‌ها، محاسبات استراتژیک بنفع ایالات متحده نمی‌باشد و این بعلت فاصله‌ی زیادی است که نیروهای ایالات متحده برای رسیدن به محل عملیات، مجبور به پیمودن آن می‌باشند. معهداً، عوامل استراتژیک متقابلاً می‌توانند به اندازه‌ی کافی شک و تردیدهائی را در ذهن طراحان روس در اشغال ایران بوجود بیاورند که این کار را در ارجحیت کمتر قرار دهند.

اگر عمل نظامی روسیه در خلیج فارس به واقعیت بپیوندد، مسائل جدی سیاسی - استراتژیک ایجاد خواهد شد. برای مثال دامنه‌ی تهدید روسیه، فاصله‌ی زیادی را که نیروهای ایالات متحده برای رسیدن به منطقه‌ی زد و خورد باید طی کنند، خصوصیات منطقه‌ی زد و خورد و شکل جاری ساخت نیروهای آمریکائی، همه لزوم تصمیم‌گیری سریع و تجهیز عناصر ذخیره را ضروری می‌سازد. اینگونه تصمیمات به محض کشف تجهیزات و نقشه‌های شوروی، باید سریعاً گرفته شود. در همین حال، استراتژیست‌های نظامی که در حال طراحی‌های عملی برای جنوب غربی آسیا می‌باشند، باید فرضیات مربوط به تجهیزات نه فقط انسانی، بلکه تجهیزات دریائی و هوائی را هم داشته باشند. اگر فرضیات استراتژی ملی نظامی معتبر نباشد، استراتژی عملی فرماندهی عملیات موثر نخواهد بود.

این نکات مهم و ضروری می‌بایستی برای سیاستمداران و طراحان اصلی، براساس طرحهای امکانپذیر نظامی در خلیج فارس، یادآوری می‌شد!



زندان و زندانی

سلسله خاطرات، گزارشات

و نوشته‌هایی

از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های...

بقیه از صفحه ۱۰

در حالیکه دست‌هایش را ستون جانه‌اش کرده بود، با دقت، حرکات رعشه‌وار روستائی را که زیر سلاق بالا و پائین می‌پريد. نگاه می‌کرد؛ با دیدن حاجی که مسئول کل "تعزیرات" بود، با احترام بلند شد و جلو آمد و سلام کرد. حاجی حواش را داد و نگاهی به پاسدار انداخت و با اعتراض گفت:

"برادر! مسئولی... باید محکم‌تر بزنی، این چه جور زدن... بده سلاقو به من تا بهت بگم چه جوری باید زد..."

و بعد سلاق را گرفت و با قدرتی که از جنه‌ی او بعد به نظر می‌رسید، چرخاند و درست بر روی کتف‌های مرد روستائی فرود آورد و همزمان با فریاد دردناک مرد خطاب به پاسدار گفت:

"بین برادر، اینجوری بزن... از پشت گردن تا پائین گمر حق زدن داری، با آخرین قدرت، وگرنه مسئولی..."

و بعد از اینکه پاسدار سری تکان داد و سلاق زدن را شروع کرد، با خنده‌ای از ته دل از "موسوی قوجانی" پرسید:

"شنیدم، محمد حکمتی و یحیی مصباح را آورده‌اند اینجا. آدمم بپر مشون وکیل آباد، خیلی با این‌ها کار دارم، از سال ۵۴ تا حالا!"

موسوی لبخندی زد و گفت:

"والله حاج‌آقا من از شما بیشتر کار دارم. ناسلامتی حداقل دو سال در زندان شاه از دست اینها خون جگر خورده‌ام و حالا تازه افتاده‌اند دست ما، ولی به هر صورت فکر نمی‌کنم عمرشون به وکیل آباد وصال بده. اینجا ما حسابی خدمتshون رسیدیم و دادگاهشون نزدیکه، حکمشان هم روشنه؛ بخصوص اینکه آقای طبسی و مخصوصاً آقای هاشمی‌نژاد (۱) از قبل تکلیفشان را روشن کرده‌اند، حکم محمد حکمتی که بی‌بروبرگرد اعدامه. مصباح هم اگر حاضر شود بیاید پشت تلویزیون شاید امید نجاتی داشته باشد، ولی ظاهراً فایده‌ای ندارد، چون او همچنان بر سر مواضعش ایستاده"

"شالچی" سری تکان داد و همراه با موسوی به طرف سلول‌ها راه افتاد و پرسید:

"چند نفر از اینها توی سلول‌ها هستند؟"

نمی‌دانم... سلولها همه پر شده. فقط سلول مصباح و حکمتی به دستور آقای طبسی دو نفره. در سلول کنار آنها آذرنگ، آهودشتی، بنی‌هاشم، پرتوی، رستگار (۲) و چندتای دیگر از منافقین هستند. سلول‌های دیگر هم پر از مشکوکین منافقه. این روزها دستور رسیده هر کسی را که مشکوک شدید دستگیر کنید و بندازین زیر تعزیر، آقای طبسی خودش..."

صدای موسوی در طنین خوش‌آهنگ صدائی که از سلول یک می‌آمد، قطع شد. "مصباح" و حکمتی با هم می‌خواندند:

به پای خیز
نما ستیز
شود جهان شکوفا، رسد بهارزیا
اگر روی به راه انقلاب
به بامداد فردا، بخاطر آرم را
چو در آفتاب درخشد آفتاب
من، نوشته با خون دارم پیمان‌ها
با یزدان
که شعله‌ور سازم کاخ ظلم دژخیمان
چه غم که میرم گرد زنجیر و
در زندان
و یا فدا سازم جان در صبحی
خون‌افشان

نگرز خون هم‌رهان
به هر شکوفه ارغوان
بر آواز دل و...

شالچی لحظاتی به صدای آنها گوش کرد و بعد بطرف سلولشان راه افتاد و پس از مکثی کوتاه، یکمرتبه درب سلول را باز کرد. محمد حکمتی و مصباح که روبروی هم به دیوار تکیه داده بودند و می‌خواندند، با دیدن شالچی سکوت کردند.

"... خوب چطورید... حضرات؟! بالاخره گذر پوست به دباغ‌خانه افتاد!". مصباح و حکمتی از جا بلند شدند، هردو بلند و لاغر بودند و بر سر و صورتشان خون خشکیده بود. قد شالچی به زحمت تا سینه‌شان می‌رسید:

صدای مصباح در راهروها پیچید:

"ما سال‌هاست در دباغ‌خانه‌ایم حاجی! مادباغ‌های جورواجوری را دیده‌ایم، از ناهیدی و ناصری و بابائی در ساواک شاه تا شالچی و طبسی و موسوی در ساواک "خمینی". شالچی که از شنیدن حرف‌هایی که او را با ساواکی‌ها مقایسه می‌کرد، خون به مغزش هجوم آورده بود، یکمرتبه با مشت محکم به سینه‌ی مصباح

کوبید و نعره کشید:

"خفته شو منافق... و فحش رکیکی داد. مصباح از جایش تکان نخورد و آرام او را بگریست و شالچی با عصبانیت غرید:

"جلوی جوخه‌ی اعدام معلوم می‌شه چقدر مردید... بدبخت‌ها! و در سلول را محکم به هم کوبید و بست و سپس در سلول بعدی را باز کرد و پس از آنکه نگاهش را بر چهره‌ی یکایک زندانیان گرداند، گفت:

"آذرنگ! راه بیفت باید بری تعزیرات"

راه که افتادند، صدای مصباح و حکمتی دوباره راهرو را پر کرد:

"بر آواز دل و جان
غریو خشم و عصیان
به مسلخ شیران
ای خدا دیگر
راه ترا می‌پویم
مهر ترا می‌جویم
سرشارم از شور و سعادت
ای خدا دیگر
بر قلعه‌های خیزش
در کف مشعل جنبش
شادان روم سوی شهادت
سحر رسید
سحر رسید"

در "حسینیة" (۳) آذرنگ و سیماب (۴) زیر ضربات وحشیانه‌ی شلاق بخود می‌پیچیدند و سعید رضاخواه و مهدی الهی، دو تن از سرشکنج‌گران مشهد، نعره‌زنان و عرق‌ریزان شلاق‌ها را بر پیکر غرقه در خون و درهم شکسته‌ی آنها می‌کوبیدند و همراه با هر ضربه‌ی شلاق، نعره‌شان در فضا می‌پیچید:

"باید حرفاتو بزنی... حرف بزنی"

آنطرف‌تر بر تخت سوم، زنی که حدود سی سال داشت در حالیکه در پارچه‌ی سیاهی پیچیده شده بود، بیهوش و غرق در خون افتاده بود و به سختی و کندی نفس می‌کشید و علی میرزائی با سطل پلاستیکی کوچکی در حال ریختن آب بر سر و صورت زن بود تا او را بیهوش آورد. حاجی شالچی که آرام و منتظر به سیگارش پک می‌زد و دود آنرا بر روی میز می‌دمید، سرانجام از جایش بلند شد و به طرف آذرنگ راه افتاد و بالای سر او ایستاد و به سعید رضاخواه که همچنان در حال شلاق‌زدن بود گفت:

"صبر کن"

و بعد با لحنی که سعی می‌کرد آرام و مهربان باشد گفت:

"... آذرنگ چرا از خر شیطون پائین نمی‌آئی؟ بین

باباجان! دفعه‌ی قبل خودم کمک کردم که اعدام نشی. بهت پانزده سال حبس دادند، حالا معلوم شده که همدی ماها را رنگ کرده‌ای و خیلی‌ها را می‌شناختی و می‌شناسی که معرفی نکرده‌ای... تو فقط سه نفر را معرفی یکن و بعدش برگرد وکیل‌آباد حبست را بکش... خدا را چی دیدی، شاید هم عفو امام شامل حالت شد و رفتی دنبال کار و زندگیت... ها، چی می‌گی؟"

آذرنگ لحظه‌ای چهره‌های مضم سلبسبای رزمنده‌ی را که تحت مسئولیت او بودند در نظر مجسم کرد و بی‌اختیار و به سرعت با پای خیال در پایگاه‌هایی که آدرس آنها را می‌دانست چرخ می‌زد و سرانجام، از میان دندان‌های کلید شده از دردش گفت:

"من چیزی نمی‌دانم حاجی... بعد از تعطیل شدن انجمن کتاب دانشکده‌ی پزشکی (۵) من بدنیاال بدست آوردن شغل و گذراندن زندگی عادی خود بودم... دفعه‌ی قبل هم همین را گفتم و حالا هم جز این چیزی ندارم که بگویم..."

حاجی شالچی دیگر صبر نکرد و به طرف سیماب رفت. "سیماب" همچنان در زیر سلاق فریاد می‌زد. شالچی نگاهی به او انداخت و به طرف میزش راه افتاد و هنوز ننشسته بود که صدای فریادهای دردناک آذرنگ بلند شد. چند دقیقه‌ی بعد همه‌می خفیفی در راهرو بگوش رسید و پاسداری با عجله وارد شد و پس از سلام گفت:

"حاج‌آقا طبسی و هاشمی‌نژاد تشریف آورده‌اند اینجا... الان دارند میان این قسمت... شالچی با عجله از جایش بلند شد و موذبانانه ایستاد و لحظاتی بعد سروکلده‌ی طبسی پیدا شد. متکبران و عاصزان و در کنار هاشمی‌نژاد و "فرزانه" و یکی دیگر از آخوندهای حزبی وارد شد. با ورود او شکنجه‌گران دست از شلاق‌زدن برداشتند و جلو دویدند و سلام کردند. طبسی جلو رفت و در کنار تخت سیماب ایستاد و به صورت پاورقی:

۱- سیدعبدالکریم‌هاشمی‌نژاد جنایتکار که با عمل قهرمانانه‌ی انتحاری توسط مجاهد شهید هادی علویان چندی بعد به هلاکت رسید.

۲- اسامی چند تن از مجاهدین اسیر در آن زمان که بعدها همگی به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند.

۳- نامی که جلادان مشهد بر روی محل شکنجه در ساواک سابق گذاشته‌اند. اکثر

متورم و خوین و دست‌های پر رنگ و پی و جنگ سده از درد او که به میله‌های سنج قفل شده بود، نگاه کرد و سمرده‌سمرده و در حالیکه با نگاهی حدی او را می‌نگریست، پرسید:

"اسم ایشان چیست؟"

شالچی جواب داد:

"اسمش احمده، حاج‌آقا... حسن سیماب، بهش می‌کن "احمد" قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده"

"طبسی" دوباره پرسید:

"چکاره‌اند؟"

شالچی جواب داد:

"قبل از اینکه با منافقین آشنا بشه، نجار و بنا و گچکار بوده، بعد از آشنائی با منافقین، حدود دوران انقلاب شغلش را ول کرده رفته دیپلم گرفته و بطور حرفه‌ای داخل تشکیلات اونها رفته و این اواخر در دبیرستان "ملکی" در خیابان "آزادی" (۶) فعالیت می‌کرد و عضو شورای انجمن جوانان مسلمان "دریادل" (۷) و مسئول فرهنگی آن بود. قبل از ۳۰ خرداد در "فلکده‌ی طبسی" (۸) دستگیر شده. اونموقع سه نفر از برادرهای کمیته را که قصد دستگیری دو منافع را داشتند، آش و لاش کرده بود. اول فکر کردیم کارهای نیست ولی بعد فهمیدیم مسئول فرهنگی انجمن "دریادل" بوده و به همین دلیل خیلی حرف‌ها داره که بزنه... ولی حرف نمی‌زنه و مدام در زیر تعزیر مشغول توهین به همه‌ی افراد... از امام تا شما ومن... من نمی‌دونم یه گچکار ساده چطور می‌تونه تا این حد در دام نفاق افتاده که دست‌بردار نیست... پدر و مادرش هفتاد، هشتاد سال دارند و آدم‌های بدبخت و بیچاره‌ای هستند... هر چی بهش نصیحت می‌کنیم حرف بزنی و برو آزادشو و کمک‌کار اونها باش، جز بد و بیراه چیزی نمی‌گه..."

طبسی جلوتر رفت و بالای سر "سیماب" ایستاد. یکی از پاسداران بلافاصله یک صندلی

انقلابیون مجاهد در این محل شکنجه شده و تعدادی نیز در همین جا به شهادت رسیده‌اند.

۵۰۴- مجاهد شهید کارگر قهرمان و انقلابی احمد (حسن) سیماب. مجاهد شهید احمد سیماب در فاز سیاسی از مسئولین انجمن کتاب دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه مشهد بود.

۵۰۶- اسم سه مکان در شهر مشهد.



سلسله خاطرات، گزارشات و نوشته‌هایی از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های...

کرده‌اید و از هیچ شکنجه و رذالتی حتی در مورد همسرش "عالیه" و فرزندش "حنیف" فروگذار نگردید، با من چه می‌نواهد بکنید؟ فکر می‌کنم نتیجه معلومست. من جرم خودم را از دیدگاه شما می‌دانم. جرم من در مرحله‌ی اول اینست که چرا در سال ۵۴ با مجاهدین در زندان شاه آشنا شدم و حاضر نشدم وارد جمع زالوهای متعنی چون طبسی و هاشمی‌نژاد و عسگرولادی و حیدری بشوم و به اسلام راستین پشت کنم. جرم من ۴ سال مقاومت در شکنجه‌گاه‌های شاه است. جرم من اینست که حاضر نشدم اسلام خمینی را بپذیرم و جرم من این است که ریاست کمیته و حزب جمهوری نیشابور را که طبسی در صورت بریدن از مجاهدین به من وعده داده بود، نپذیرفتم. و در مرحله‌ی دوم جرم من اینست که چرا من به عنوان یک روحانی مجاهد اصولاً جرأت کرده‌ام بر علیه شما دست به مبارزه بزنم. من در این دادگاه!! هیچ چیز را انکار نمی‌کنم. بله من برای استقرار زندگی انسانی، عادلانه و توأم با آزادی و سربلندی برای هموطنانم به سازمان مجاهدین خلق پیوستم و در بخش شهرستان شاخه‌ی مشهد به فعالیت پرداختم. من مجاهدین را با جان و دل قبول دارم و خود یک مجاهد خلقم و تا آخرین لحظه‌ی حیاتم نیز مجاهد خواهم ماند و هرگز حاضر نمی‌شوم عبا و عمامه‌ی اهدائی شما را بپذیرم و در تلویزیون، آستانبوس خمینی بشوم. حالا شما باز هم شکنجه‌هایتان را بکار گیرید. شکنجه‌های شما مسیر تاریخ را تغییر نخواهد داد. شما همه محکوم به زوال و نابودی هستید، از صدر تا ذیل. مسئله‌ی شما مسئله‌ی اسلام نیست. مسئله‌ی قدرت و شهوت و غارت و پایمال کردن حقوق مردم است. شما پشتیبان هیچ صنف و طبقه‌ای از مردم نیستید. من که یک روحانی هستم به همراه برادر مجاهدم محمد حکمتی و احمد سیما که یک کارگر مجاهد است و نیز یک زن خانه‌دار و چند محصل هوادار سازمان یکجا شکنجه می‌شدیم. من خودم سال‌ها طلبه بوده‌ام و می‌دانم که تفکرات شما حتی با تفکرات

قبایل بدوی هم قابل مقایسه نیست چه برسد به اینکه با اسلام تطبیق داده شود و ... (۱) بیدادگاه همچنان در طنین سخنان مصباح می‌لرزید. * * * نزدیک غروب بود. پاسداری درب سلول را باز کرد و گفت: "ابراهیم صالحی (۲) کیه؟" و وقتی کسی از میان زندانیان درون سلول، پاسخ او را داد، گفت: "زودتر راه بیفت" جنب و جوشی در زندانیان پدید آمد و همه‌مای بلند شد: "کجایی بریدش... اعدام؟" شیخ عباس موسوی قوچانی که پشت سر پاسدار ایستاده بود، جواب داد: "نه... نه... می‌بریمش تماشا اعدام تا انشاءالله عبرت بگیره و هدایت بشه... یکی دو ساعت دیگه برش می‌گردانیم." لحظاتی بعد پاسدار درب سلول را بست و در حالیکه بازوی زندانی را چسبیده بود، راه افتاد. از پله‌ها که پائین رفتند، سروکلای حاجی شالچی پیدا شد. موسوی قوچانی پرسید: "آقای طبسی تشریف آورده‌اند؟" شالچی جواب داد: "خیلی وقته منتظرند!" وارد حیاط که شدند، ابراهیم همه چیز را فهمید. آنسوی حوض مدور بزرگی که بر روی آن تکه‌های لای و لجن شناور بود و در کنار درخت‌های نسبتاً انبوه و تنومند کنار حوض، محمد حکمتی، مصباح و سیما را دید. هر سه را با طناب به درخت‌ها بسته بودند و جلوی آنها چند پاسدار صف کشیده بودند. در فاصله‌ی دورتر حدود ۱۵ نفر از زندانیان در حلقه‌ی محاصره‌ی مسلسل‌های پاسداران با حیرت روبرویشان را می‌نگریستند. پاسدار، ابراهیم را به طرف صف زندانیان هل داد و گفت: "وایسا... تماشا کن و عبرت بگیر." ابراهیم نگاهش را به اطراف چرخاند. در سمت راست، طبسی، هاشمی‌نژاد، موسوی قوچانی، فرزانه، ظریف جلالی و سیداحمد هاشمی‌نژاد و چند نفر دیگر که تیپ حاجی بازاری‌ها را داشتند، ایستاده و منتظر چیزی بودند. سرانجام طبسی چند قدم جلو رفت و در مقابل سیما ایستاد و در حالیکه سنگینی خود را روی پای راست و عصایش انداخته بود، او را نگریست. خیلی دلش

می‌خواست "سیما" را درهم شکسته و زبون ببیند و هنوز سوزندگی آب دهان سیما را از چند روز قبل مانند پاره‌ای آتش بر صورتش حس می‌کرد. "... من به عنوان نماینده‌ی امام برای آخرین بار، آقایان حاضر را و همچنین برادران زندانی!! را شاهد می‌گیرم و با تو اتمام حجت می‌کنم و می‌گویم توبه کن و دست بردار از اعمال گذشته، ... هر چه می‌دانی بگو تا همین حالا از مرگ نجات پیدا کنی وگرنه تیرباران خواهی شد و هم در این دنیا و هم در آن دنیا عذاب خواهی کشید." سیما سرش را بلند کرد و طبسی را نگریست و پس از اندکی سکوت با صدائی بلند گفت: "حاجی!... تو به آن دنیا هم اعتقاد داری؟" طبسی سری تکان داد و پس از سکوتی کوتاه گفت: "این چه سوالیست؟! سیما گفت: "من که فکر نمی‌کنم اعتقاد داشته باشی. با این همه خونریزی، فساد و جنایت فکر نمی‌کنم بی‌دین‌تر و بی‌شرف‌تر از شما وجود داشته باشد..." ابراهیم احساس می‌کرد که زمین زیرپایش می‌لرزد و در میان سرگیجه و ضعف صدای سیما و دیگران را می‌شنید: "... کسی که باید توبه‌کنه... شما تید... مبین به ننگ شما آغشته شده... ما خدا را شاهد گرفته‌ایم که... اشهدان لااله الاالله و اشهد ان محمدا رسول الله... مرگ بر خمینی درود بر رجوی..." و بعد صدای رگبارها... ابراهیم سعی کرد خوب ببیند. سینه و شکم مصباح و حکمتی از خون سرخ بود و سرهایشان به پائین افتاده بود، ولی "سیما" را از پائین به بالا می‌زدند. یکی از بازوهایش در اثر گلوله شکسته بود و پاهایش... پاسداری جلو رفت و ایستاده تیرهای خلاص را زد. آخوندها در میان مه و خون به داخل ساختمان می‌رفتند و خورشید در آسمان گم شده بود. شب رسید. پاورقی:

۱ - این بخش با استفاده از زندگی‌نامه‌ها و دفاعیات و خاطرات تنی چند از همزمان مجاهد شهید مصباح و محمد حکمتی در بیدادگاه تدوین شده است.

۲ - مجاهد شهید محمد ابراهیم صالحی مقدم در زمهری کسانی بود که برای تماشای مراسم اعدام مجاهدین شهید سیما و... برده شد و بعدها صحنه‌ی اعدام

"ابراهیم" می‌خواست روی زمین بنشیند که دستی به بازویش حلقه شد و صدای پاسداری را شنید که گفت: "راه بیفت" به داخل ساختمان که رسیدند بی‌اختیار قدم‌هایش را تند کرد. می‌خواست، زودتر به داخل سلول بازگردد؛ احساس می‌کرد حالش بد است، ولی پاسدار او را به طرف سلول دیگری برد. سلول سابق مصباح، و پس از آنکه درب آنرا باز کرد و او را به داخل هل داد، گفت: "اینجا سلول اونهائی‌ست که الان نقله شدن. حاجی گفت بیارمت اینجا تا شاید بیشتر فکر کنی و آدم بشی" و بعد درب را بست. ابراهیم از جایش بلند شد و به اطرافش نگریست. چیزی روی دیوار نظرش را جلب کرد. خوب که نگاه کرد متوجه شد این همان شریست که مصباح همیشه می‌خواند. گوئی صدای او را می‌شنید، صدای مصباح را... زیر لب با او شروع به خواندن کرد: "سحر رسید سحر رسید گل سحر شکفته - ستاره‌رخ نهفته به پرنیان نور آفتاب فلق نشسته در خون - نموده چهره گلگون دهد نوید صبح انقلاب در این پگاه روشن گلبانگ توفان‌ها دهد پیام از رزم خونین انسان‌ها سرود سبز رویش‌ها در گندم‌زاران رسد ز صحرا تا دامان کوهستان‌ها به بانگ گرم زندگی گسل قیود بندگی که خاک سرخ ایران، شود شکوفه‌باران - به مقدم بهاران ای خدا دیگر فارغ ز موج و دریا وز غرش توفان‌ها بگشوده‌ام من بادبان‌ها ای خدا دیگر در کف درفش عصیان هم‌رمز خلق ایران ره می‌سپارم سوی فردا" (۳) * * * پس از تیرباران مصباح، بقیه در صفحه‌ی ۲۴

را برای هم‌زنجیرانش تشریح کرد. او بعدها به علت پافشاری بر مواضع خود در خرداد ۶۱ تیرباران شد.

۳ - این ترانه که بخش دوم آن در قبل آمد در سال ۵۵ در زندان مشهد بر وزن ترانه‌ی "مرا ببوس" سروده شده، از ترانه‌هایی بود که مصباح در آخرین روزهای شهادت با صدای خوش خود آنرا می‌خواند و شوری دیگر در زندان برمی‌انگیخت.

گرامی باد خاطره تابناک شهدای مجاهد خلق

پیشمرگه مجاهد خلق صادق عباس زاده

بقیه از صفحه ۸

پیوند، با اجرای همین طرح، او موفق شد در اولین شب ورود به کردستان، با استفاده از نارنجکی هوا از پادگان گریخته و با کمک روستائیان دلیر گرد خود را به یکی از مقرهای سازمان در منطقه برساند. صادق (کاک عباد) پس از گذراندن مراحل قدماتی، به عضویت تیمهای نظامی درآمد. او با شور و شوق فراوان با تمامی مسئولیتها و الزامات این مرحلهی نوین زندگی خود برخورد می کرد و تلاش می نمود تا هر چه می تواند بیشتر و بهتر وظایف انقلابی اش را به انجام برساند. او از همان ابتدای ورود به مقر پیشمرگان مجاهد، تقاضای دریافت "سلاح" کرده بود و می گفت: "... بگذارید انتقام خون مجاهدان و مبارزانی را که در شکنجهگاههای خمینی جان داده اند، بگیرم..."

سرانجام در شرایطی که دشمن با تبلیغات وسیع خود، سعی داشت تا مقاومت قهرمانانهای پیشمرگان دلیر در کردستان را "خاموش شده" جلوه دهد، کاک عباد در کنار همزمان دلاور خویش صحنه دیگری از استقامت و استواری مجاهد خلق را در عرصه های نبرد با دشمن به نمایش گذاشت و در عملیات تهاجم مشترک پیشمرگان مجاهد خلق و پیشمرگان حزب دمکرات به پاسداران مزدور خمینی در "کوه نوری"، پس از نبردی حماسی بشهادت رسید.

مجاهد شهید صادق عباس زاده در وصیت نامه ای خود خطاب به خانواده ای خویش نوشته است: "... از خانواده ای زحمتگرم، از همگی برادران و خواهران، بخصوص از پدر و مادر خوب و زحمتگرم می خواهم که راه مجاهدین را دنبال کنند، از همه ای آنها می خواهم که همچون دیگر مادران و برادران مجاهد پرور، بعد از من هر مجاهدی را که دیدند دستش را بگیرند و او را یاری کنند.

خدا حافظ

مجاهد شهید یحیی مهری (هاشم)

از فرماندهان واحدهای رزمنده مجاهد خلق در رشت

همزمانش بود. پس از ۳۰ خرداد و آغاز مقاومت مسلحانه سراسری، مجاهد شهید یحیی مهری نیز مسئولیت های انقلابی خود را در این فاز نوین پذیرا شد و مدتی در شهرهای کرج، قزوین و تهران بسر برد و سرانجام به شهرستان رشت منتقل گردید و در آنجا فرماندهی تعدادی از واحدهای نظامی رزمندگان مجاهد خلق را بعهده گرفت. تیمهای تحت فرماندهی او، طی عملیات مسلحانه متعددی که انجام دادند، ضربات بسیاری بر دشمن وارد ساختند.

بدنبال شهادت و دستگیری تعدادی از مسئولین و اعضای واحدهای عملیاتی شهر رشت در اوایل پاییز ۶۱، ارتباط یحیی با سازمان قطع شد و او از این تاریخ تا وصل مجدد به سازمان در زمستان ۶۱، ضمن تلاش و کوشش وقفه ناپذیر در جهت برقراری ارتباط، بخوبی

توانست نیروهای تحت مسئولیت خود را حفظ کند و عملیات متعددی بر علیه دشمن جنایتکار انجام دهد. او طی این مدت با احساس مسئولیت، پشتکار و فداکاری انقلابی و جسارت و قدرت سازماندهی که از خود نشان داد، یکی از پربارترین فرازهای زندگی انقلابی اش را پشت سر گذاشت.

مجاهد شهید یحیی مهری سرانجام روز ۱۶ فروردین ۶۲ طی درگیری مسلحانه ای با پاسداران جنایتکار خمینی در شهر رشت به شهادت رسید و به این ترتیب پس از سالها فعالیت انقلابی در راه تحقق آرمان های والای توحیدی، بر سر عهد و پیمان خونینش با خدا و خلق، جان باخت و به کاروان شهدای پرافتخار مجاهد خلق پیوست.

یادش گرامی باد * * *

پیشمرگه مجاهد خلق فیروز لطفی

بقیه از صفحه ۸

علیرغم تلاش بیدریغ امدادگران مجاهد، در ساعت یک و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر ۱۰ فروردین ماه کاک سجاد به شهادت رسید و پیکر پاکش در روستای "دولتو" به خاک سپرده شد. یک هفته بعد طی تهاجم وحشیانه ای پاسداران جنایتکار به منطقه فوق، مزدوران خمینی به مزار این شهید مجاهد حمله کرده و جسد او را از زیر خاک بیرون کشیدند و با خود بردند تا شاید آتش خشم و کینه ای حیوانی و ضد بشری خود را فروشانند.

غافل از آنکه نه با درهم شکستن مزار مجاهدین و نه با هیچ جنایت و رذالت دیگری، یاد و خاطره ای این فرزندان رشید خلق، از خاطر مردم محو نخواهد شد و بی تردید همچنانکه "فیروز" خود گفته بود، در فردای انقلاب، نشان او و تمامی یاران و همزمانش در لبخندهای شادی و امید میلیون ها هموطن رها شده از ظلم و ستم نقش خواهد بست.

یادش گرامی باد

بزرگترین جهش تکاملی به حساب خواهد آمد...

کاک سجاد در تیمهای نظامی مجاهد خلق در چندین عملیات شرکت داشت و از جمله در جریان ۷ روز مقاومت حماسی پیشمرگان مجاهد در منطقه "آلان"، دوشادوش دیگر یاران مجاهدش دلیرانه جنگید.

روز پنجشنبه ۹ فروردین ماه سال جاری، پیشمرگه ای مجاهد فیروز لطفی (کاک سجاد) پس از بازگشت از عملیات تهاجمی بر علیه پایگاههای "ساردنگه" و "میونه" (واقع در محور مهاباد - سردشت) در اثر شلیک ناخواسته ای گلوله ای سلاح یکی از همزمانش شدت مجروح شد. پیشمرگان مجاهد پس از انجام اقدامات ضروری اولیه، او را طی یک پیاده روی ۹ ساعته، به یکی از مقرهای امداد پزشکی مجاهدین می رسانند، اما به علت شدت جراحات وارده،

مجاهد شهید یحیی مهری در اواخر سال ۱۳۳۷ در خانواده ای محروم در شهر زنجان متولد شد و دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه ای خود را در همان شهر بپایان رساند. او ضمن تحصیل، برای کمک به تأمین معیشت خانواده اش همراه با پدرش به مسگری اشتغال داشت و از همانجا در جریان تجربه ای روزمره ای محرومیت و استثمار، عشق به رهایی توده های ستمدیده از چنگال غارتگران و دزدان دسترنجشان، در او شکل می گرفت.

یحیی پس از ورود به دانشگاه علم و صنعت و در ارتباط با تعدادی از دانشجویان مبارز و هوادار سازمان در آن دانشکده، بطور فعالی وارد مبارزات سیاسی دانشجویی شد و همراه با مجاهدین شهید مسعود حریری و علی توتونچی از عناصر فعال حرکت های اعتراضی دانشجویان به حساب می آمد. فعالیت های او بویژه طی دوران انقلاب شدت بیشتری یافت. پس از تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه علم و صنعت، یحیی از اولین دانشجویانی بود که به انجمن پیوست. وی سپس به زنجان رفت و در ارتباط با ستاد سازمان در آن شهر مشغول فعالیت شد. جسارت انقلابی و روحیه ای قوی و استوار او در برخورد با فالانژها و اوپاش رژیم، حین حمله به "پیکه های انقلاب" و یا مراکز فعالیت و مراسم سازمان، زبانزد یاران و وقتی که خلقی خواهان زندگی شرافتمندانه می گردد، سرنوشت باید که به این خواست عادلانه پاسخ بدهد، شب تیره باید ناپدید گردد و زنجیرها باید گسسته شوند.

سلام بر خلق - سلام بر آزادی سلام بر پیروزی مرگ بر خمینی جلا و آدمکش درود بر رجوی برقرار باد دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران فرزندان صادق عباس زاده یزدی چهارشنبه ۲۶ مرداد ۶۲

یادش گرامی باد * * *

بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر توسط نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان

هفتمین جلسه ماهانه نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان بخاطر نزدیک بودن با اول ماه مه، به بزرگداشت روز جهانی کارگر اختصاص یافت. این جلسه در تاریخ ۸ اردیبهشت (۲۸ آوریل ۸۴) در ساختمان پلی تکنیک لندن برگزار گردید و مورد استقبال عده‌ای از هموطنان ایرانی مقیم انگلیس قرار گرفت. سالن محل کنفرانس با پرچم ایران و قسمت‌هایی از برنامه‌ی شورای ملی مقاومت و وظایف مبرم دولت موقت در مورد حقوق کارگران، تزئین شده بود.

سخنران جلسه آقای حمید بهمنی نماینده‌ی حزب کار ایران - توفان بود که یکی از سازمان‌های عضو شورای ملی مقاومت می‌باشد. مسئولیت اداره‌ی جلسه با آقای غلامحسین باقرزاده نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در انگلستان بود. ایشان در ابتدا با قرائت پیام برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت اول ماه مه، جلسه را آغاز کرد و سپس به معرفی سخنران پرداخت. آنگاه آقای حمید بهمنی با تشکر از شرکت‌کنندگان در جلسه بزرگداشت اول ماه مه، سخنان خود را آغاز کرد. وی در شروع سخنرانی به ذکر تاریخچه‌ی این روز جهانی پرداخت و گفت: "این روز یادآور سنت انقلابی ۳۵۹ هزار کارگر مبارز است که برای تحقق خواست‌های عادلانه‌ی خویش، بخاطر تثبیت قانون ۸ ساعت کار در روز، در اول ماه مه ۱۸۸۶ در شهر شیکاگو، دست به اعتصاب دامنه‌داری زدند که با سرکوب وحشیانه‌ی جیره‌خواران استثمارگر روبرو شد و بسیاری از کارگران در خون پاک خویش غوطه خوردند و رهبران آنها، "فیشر"، "انگل" و "اسپایز" اعدام گردیدند. شورای ملی مقاومت به نمایندگی از خلق‌های زحمتکش ایران، این روز پرشکوه را که سرآغازی برای رهائی انسان از استثمار و تولد انسان نوین و آزاد می‌باشد، گرامی داشته و همبستگی خود را با همه‌ی کارگران و با همه‌ی استثمار شونده‌گان جهان اعلام می‌کند." آقای حمید بهمنی پس از ذکر این مقدمه به بررسی وضعیت کارگران در رژیم خمینی پرداخت و گفت که کارگران ایران از کلبه‌ی حقوق خویش محروم هستند و هرگونه اعتراض آنها بشدت سرکوب می‌شود و این در حالی است که آنها نه از قانون کار و مزایای آن برخوردارند و نه از دیگر حقوق اولیه‌ی اجتماعی نظیر بهداشت، حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه

را برزنند؛ اما رژیم به آنها چه داد؟! هیچ! حتی بسیاری از دستاوردهائی که آنها در طول سالیان گذشته در اثر مبارزات قهرمانانه‌ی خود بدست آورده بودند، توسط رژیم خمینی پایمال گردید."

آقای حمید بهمنی سپس به بررسی سیاست‌های ضدکارگری رژیم خمینی پرداخت و نشان داد که چگونه این رژیم حتی در ظاهر نیز کمترین حقوقی برای کارگران قائل نیست و در این رابطه به ذکر مثال‌هایی از طرح‌های ارتجاعی پیشنهاد شده از طرف رژیم پرداخت و گفت: "ماده‌ی ۲۲ این قانون

بارس‌توشیبا، اعتصاب کفش‌وین، اعتصاب کفش ملی، اعتصاب مجتمع صنعتی البرز (فروین)، اعتصاب کارخانه‌ی ذوب‌آهن اصفهان، اعتصاب کارگران و کارکنان شاهرود، اعتصاب ایران ناسیونال، اعتصاب رنو و... می‌باشد.

طبقه‌ی کارگر ایران دهها سال است که در عرصه‌ی کشور ما پدید آمده و طی سالهای متمادی با مبارزات درخشان خود در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی به نیروی مهمی در جامعه تبدیل شده است. مبارزات درخشان این طبقه در جریان اعتصابات عظیم شرکت نفت، راه‌آهن و کارخانجات

و حق آزادی بیان و عقیده؛ و رژیم خمینی در این راستا از پیش‌کسوتان خود - در رژیم سلطنتی - نیز پیشی گرفته است. وی در اینجا به شرح ساقه‌ی سرکوب کارگران در رژیم‌های شاه و خمینی پرداخت و گفت: "حکومت سلطنتی که اعتصاب کارگران کوره‌ی‌زخانه‌ها و اعتصاب کارگران جهان‌چیت را به عنوان نمونه‌هایی از صدها اعتصاب دیگر به خون کشید، جای خود را به شاگرد وفادارش خمینی داد که به سرکوب کارگران و انقلابیون پرداخت و کشتار خونین کارگران شهر صنعتی البرز، کارگران ایران ناسیونال



آقای حمید بهمنی نماینده‌ی حزب کار ایران - توفان و آقای غلامحسین باقرزاده نماینده‌ی شورای ملی مقاومت در جلسه‌ی بزرگداشت روز کارگر در انگلستان

(پیشنهادی) عنوان می‌کند: "کارگر می‌تواند ضمن قرارداد کار با صاحب کار شرط نماید که او را از نظر عمر، بیماری، حوادث، از کار افتادگی و بازنشستگی و... بیمه نماید." که در شرایطی که طبقه‌ی کارگر هیچ سندیکا و اتحادیه‌ای ندارد، حق تجمع و اعتراض ندارد و کارگران بیکار برای یافتن کار به هزار در می‌زنند، معلوم است که نتیجه‌ی آن چیست؟! در ثانی مگر فراموش شده است که حتی تحت قانون اجباری بیمه، کارفرماها برای عدم پرداخت حق بیمه‌ی سهمیه‌ی خویش، با هزاران دوز و کلک و رشوه، از بیمه کردن کارگران شانه خالی می‌کردند، حال چگونه با این قانون آنها با طیب خاطر به این کار تن می‌دهند، مگر اینکه این

متعدد دیگر که ارکان پوسیده‌ی رژیم شاه را به لرزه درآورده بود، از اهمیت و نقش بزرگ این طبقه‌ی اجتماعی حکایت دارد... کارگران ایران با تمام توش و توان خود در انقلاب شرکت کرده و پایه‌ی اصلی سقوط رژیم شاه بودند... آنها در انقلاب به این خاطر شرکت کرده بودند که تغییری اساسی در شرایط زندگی خود، در وضعیت و مسکن خود و... جستجو می‌کردند، آنها برای این در انقلاب شرکت کرده بودند که بتوانند آزادانه اتحادیه‌های خودشان را بوجود بیاورند، آزادی بیان و عقیده بدست بیاورند، تا بتوانند در مقابل اجحافات که به آنها می‌شود از خودشان دفاع بکنند و حرفشان

و کارگران کفش‌ملی، مشتی از خروار جنایات رژیم است که در مدتی کوتاه قریب به ۳۵ هزار نفر را به چوبه‌های تیرباران سپرده و صدهزار نفر را در سیاهچالهای خود اسیر کرده است. روشن است همانطور که کارگران ایران با تجربه‌ی زندگی خود، تجربه‌ای که روزانه آنرا با تمام وجودشان لمس می‌کنند، ماهیت رژیم گذشته را شناخته بودند، به ماهیت رژیم خمینی نیز پی برده و علیرغم فشار و اختناق بی‌سابقه، به نبرد طبقاتی خود همچنان ادامه می‌دهند. مبارزات کارگران ایران که سنتی دیرینه دارد، هیچگاه بر علیه رژیم خمینی دچار وقفه نگردید؛ صدها اعتصاب در این مدت کوتاه اتفاق افتاد که از مهمترین آنها، اعتصاب چیت‌ری، اعتصاب

باور را داشته باشیم که بین طبقه‌ی کارگر و کارفرماها تضادی وجود ندارد! رژیم خمینی مخالفت خود را با بیمه شدن کارگران علنا بیان داشته و از زبان توکلی می‌گوید: "در کارگاههای کوچک، واقعیت این است که بیمه اجباری باعث ضربه وارد شدن به کل اقتصاد است؛ منتها من اعتقاد دارم، هیئت دولت هم اعتقاد دارد، مجلس هم اعتقاد دارد و آنگاه قبول دارد، یعنی کل رژیم این را قبول دارد که بیمه با رضایت طرفین باشد!!" و اگر کسی به شرایطی برسد که نتواند خودش را تامین کند، بپیر باشد یا جوان، مریض باشد یا سالم، سلسله عمودی نسبی اش (پسرش، نوه‌اش، پدر یا پدربزرگش...) متکلف خرج او هستند!!"

ماده‌ی ۶۱ از قانون (فوق‌الذکر) ساعت کار را با توافق طرفین می‌داند که باز هم در اینجا معلوم است که نتیجه به نفع کیست و دیگر بیشتر از این وارد مطلب نمی‌شویم... در این رژیم برای کار افراد خردسال و نابالغ نیز ممنوعیتی وجود ندارد؛ همانطور که برای اعزام به میدان مین نیز نه تنها ممنوعیتی نیست، بلکه تشویق و پاداش و اجبار هم در کار است. ماده‌ی ۵۲ لایحه‌ی پیشنهادی در این باره می‌گوید: "برای بکار گماردن کارپذیر نابالغ باید عقد قرارداد کار بوسیله‌ی "ولی" یا قیم او صورت گیرد."!! در مورد اجرت کارگران ماده‌ی ۵۶ می‌گوید: "طرفین می‌توانند نحوه‌ی پرداخت یا تسلیم اجرت معین را به هر صورت ممکن و عملی تعیین کنند!" یعنی اگر کارفرما بخواهد، می‌تواند بجای پول نقد بخشی از محصول کار را بعنوان مزد پرداخت کند که صرفنظر از کمبود تولید در مقطع کنونی، در شرایط دیگر اگر جنسی باد کرده باشد و در بازار مشتری برای خرید آن نباشد، کارگر باید برای فروش این محصول و تبدیل آن به پول نقد، آنقدر این در و آن در بزند تا بلکه بتواند کالا را آب کند؛ یعنی علاوه بر تولید کار فروشندگی را نیز خود انجام بدهد!

برای جلوگیری از هرگونه اعتصاب و اعتراضی، طرح قانون کار (پیشنهادی) پیش‌بینی‌های "جامعی" کرده است. ماده‌ی ۹۶ در این باره صریحا می‌گوید: "در صورت تخلف عده‌ای از کارگران از اجرای تصمیمات دادگاه و خودداری از انجام کار، صاحب کار می‌تواند قرارداد کار مربوط به آنان را فسخ نموده یا بقیه در صفحه‌ی بعد

بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر

شورای ملی مقاومت در انگلستان

بقیه از صفحه قبل

اجرت المثل کار انجام نشده را مطالبه نماید. در حقیقت روشن است که معنی فسخ قرارداد کار اخراج کارگران است.

طرح پیشنهادی قانون کار برای زنان نیز حق و حقوقی فائل نیست. ماده ۵۵ این طرح مدت مرخصی و ایام بارداری و زایمان را به توافق با کارفرما موکول کرده است که در اینجا نیز همان نتایج گذشته از موافقات روی بیمه و ساعت کار صادق است. رژیم برای تضییقات بیشتر به این "نیمه دیگری" که با ستم چندجانبه روبروست، با بستن شیرخوارگاهها و مهدکودکها به این سخنان رفسنجانی جامه عمل می پوشاند که "بهترین شغل برای زنان خانه دار است."

آقای بهمنی پس از ذکر مثالهای فوق گفت: "رفسنجانی گفته است: ما برای طرح قانون کار از علمای حوزه علمیه قم کمک می گیریم".! برآستی قوانینی که بدون نظر و توافق کارگران و توسط قشر مفت خوری که هیچگاه در سراسر زندگی انگلی خویش دست به سیاه و سفید نزده و رنج کار را نچشیده تنظیم گردد، چیزبهتری در نمی آید. بدیهی است هیچ زور و فریبی نخواهد توانست طبقه کارگر را از ایفای نقشی که معلول شرایط تاریخی اوست، باز دارد. طبقه کارگر ایران چون تمام کارگران جهان پیوسته از نظر کمی و کیفی تکامل می یابد و یگانه طبقه ایست که تا پایان انقلابی خواهد ماند و بدلیل همین خصائل انقلابی است که مرتجعین این اندازه از این طبقه وحشت داشته و برای درهم شکستن تجمع و تشکل و اتحاد آنها به انواع فریبکاریها دست می زنند.

آقای حمید بهمنی در قسمت پایانی سخنان خود به بیان دیدگاه شورای ملی مقاومت در رابطه با حقوق کارگران پرداخت و گفت: "آنچه که طبقه کارگر ایران در جشن اول ماه مه برگزار می کند، مربوط به مبارزه و برعلیه پلیدترین نیروئی می باشد که در لقاغه دین کمر به نابودی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران بسته است. این مبارزه باید در کانال مبارزه متحد و یکپارچه زحمتکشان ایران بخاطر شعارهای عمومی استقلال و آزادی و حاکمیت مردمی جریان پیدا کند. بدیهی است که تنها چنین مبارزهای در مقطع کنونی، مبارزه کارگران را به نتایج شریخش و باشکوه خود خواهد رساند. مبارزه های که شورای ملی مقاومت ایران امروزه برجمدار آن است.

شورای ملی مقاومت اساسا پیشرفت و تکامل انقلاب را بسته به تامین حقوق این طبقه دانسته و با تمام توش و توان خود برای ایجاد دمکراسی یعنی شرایط رشد طبقه کارگر، از هیچ اینثار و فداکاری دریغ ندارد. طبقه کارگر نیز بنا به ماهیت انقلابی خود عملا با شورای ملی مقاومت ایران متحد شده و جریان نیرومندی را بدین طریق بوجود آورده است. دفاع طبقه کارگر ایران از شورای ملی مقاومت نه به لحاظ تامین تمامی آرزوها و آمال این طبقه توسط شورا، بلکه بعلت علاقه ای او به دمکراسی است. رشد طبقه کارگر و شکوفائی نیروی بی پایانش تنها در شرایط دمکراتیک امکان پذیر است؛ همانطور که ماهی برای رشد به آب احتیاج دارد طبقه کارگر هم به آزادی احتیاج دارد؛ بدین جهت طبقه کارگر خود

فعالترین نیروی دمکراتیک بوده و نمی تواند از شورای ملی مقاومت که تمامی هستی خود را به پای تامین دمکراسی در ایران گذاشته دفاع نکند؛ و یا اینکه چیزی جدای از آن باشد.

برای طبقه کارگر مبارزه در راه دمکراسی یک شعار تبلیغاتی و دستاویز تاکتیکی مناسب در جدال طبقاتی نیست، بلکه یک امر حیاتی و جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم است. دفاع از آزادی های دمکراتیک حاصل نبردهای تاریخی است و مبارزه برای توسعه آن همیشه قابل دفاع است. هرگونه تمایلی در جهت عدول از وظیفه مرحله ای پرولتاریا، یعنی امتناع از مبارزه برای بدست آوردن آزادی سیاسی، خیانت به امر خطیر انقلاب اجتماعی است.

اما وجه تمایز طبقه کارگر با دیگر اقشار و لایه های اجتماعی در این است که او تنها به این آزادیها قانع نبوده و در فکر گسترش و تضمین آنهاست. از اینرو همواره در فکر برقراری پایه های مادی دمکراسی بوده و نتیجتا تحول بنیادین اجتماعی را خواهان است. . . . با تشریح خواستهای اقتصادی طبقه کارگر بسادگی می توان این نتیجه را بدست آورد که آمال و آرزوهای طبقه کارگر و حکومت مورد نظر او بر مبنای عالی ترین و وسیع ترین دمکراسی ممکن استوار است که همانا حکومت مردم بر جامعه و لغو امتیازات و اجحافات طبقاتی می باشد.

بعد از سخنان نماینده "حزب کار ایران - توفان" در قسمت بحث آزاد. شرکت کنندگان در جلسه به طرح نظرات و سوالات خود پیرامون مسائل کارگری پرداختند که از طرف سخنران به آن پاسخ داده شد و سپس هفتمین جلسه ماهانه نمایندگان شورای ملی مقاومت در انگلیس با جمع بندی بحث و سوالات طرح شده، توسط آقای حمید بهمنی، خاتمه یافت.

شرکت هیئت نمایندگی

شورای ملی مقاومت در کنگره

حزب سوسیال دمکرات ایتالیا

به یک ایران آزاد و مستقل مبارزه می کند. تنها چنین ایرانی می تواند در منطقه بسیار حساس خاورمیانه صلح بوجود بیاورد و موجب دوستی و همکاری متقابل بین المللی شود. براین اساس شورای ملی مقاومت ایران از این کنگره می خواهد:

۱ - رژیم خمینی را بخاطر پافشاری در ادامه جنگ خونبار و عدم پذیرش راه حل صلح آمیز برای پایان جنگ با عراق محکوم و از سیاست صلح و طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران که از طرف عراق نیز به عنوان مبنای مذاکرات صلح پذیرفته شده است، حمایت نماید.

۲ - نقض مداوم حقوق بشر و از جمله اعدام های بدون محاکمه و محرومیت متهمین را از حق دفاع در دادگاه محکوم نماید.

۳ - از سازمان های بین المللی حقوق بشر خواسته شود تا از زندانها و مراکز شکنجه در ایران بازدید نموده و درباره اعدام های دستجمعی و بدون محاکمه زندانیان سیاسی در ایران تحقیق نمایند.

۴ - از قطع هرگونه روابط اقتصادی از جمله خرید نفت و فروش اسلحه به رژیم ایران حمایت کرده و با تشریح طینت ضد بشری رژیم خمینی از طریق وسائل ارتباط جمعی، از افکار عمومی برای حمایت از قطع روابط اقتصادی با ایران یاری بخواهد.

سخنرانی آقای دکتر متین دفتری با استقبال شرکت کنندگان در کنگره مواجه شد که با کفزدن های نمایندگان و هیئت های حاضر در جلسه همراه بود.

در آخرین روز کنگره، کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایتالیا به بررسی و بحث پیرامون موضوعات مطرح شده در کنگره پرداخت و نظرات و خط مشی آتی این حزب را در قبال مسائل داخلی و بین المللی تعیین نموده و آنرا طی قطعنامه ای به تصویب رساند. از آنجا که متن قطعنامه تصویب شده تا آخرین ساعات چاپ نشریه بدستمان نرسید؛ موفق به درج آن نشدیم.

بقیه از صفحه ۶

کارگران در مبارزات گذشته بدست آورده بودند یا حذف و یا نادیده انگاشته شده اند. جامعه از حق تشکیل اتحادیه های کارگری آزاد محروم شده است و هرگونه تجمعات بطور وحشیانه سرکوب شده و به اعدام های خودسرانه می انجامد. زنان بصورت شهروندان درجه دوم درآمده اند که این بصورت "جدائی نژادی" خود را نشان می دهد. گذشته از خسارات عظیم جنگ، عملکرد ارتجاعی، وضعیت تولید داخلی را به صورت رقت بار درآورده است. ۹۰ درصد بودجه به درآمد نفت متکی است. بخش صنعتی در چهار سال گذشته هرگز بیش از ۲۵ درصد ظرفیت خود را تولید نکرده است. تولیدات کشاورزی به آنچنان سطح نازلی تقلیل پیدا کرده اند که حداقل ۲/۵ میلیون تن گندم سالانه وارد میشود. بیشترین بخش بودجه به جنگ و اختناق داخلی اختصاص دارد.

بنیست نظامی در جنگ با عراق، بدنبال شکست های بی پای و تلفات وحشتناک تهاجمات اخیر، مشکلات عظیمی بر رژیم تحمیل شده است و رژیم سعی می کند تیره روزی های خود را با تهدیدات پوچ مانند بستن تنگه ای هرمز بیوشاند.

مشاجرات مابین ایادی خمینی، ادامه ی روند حذف متحدان رژیم، کمبودها و عدم امنیت عمومی، رژیم و نهادهای سرکوب آنرا در برابر مقاومت پرشکوه و عادلانه ی مردم ایران تنها گذاشته است. شورای ملی مقاومت رژیم خمینی را فاقد هرگونه مشروعیت دانسته و محکوم به سقوط قطعی میداند. ایده ی بروز یک آلترناتیو از درون رژیم یک پندار غیر واقع گرایانه است، چرا که این رژیم بسیار پوسیده است.

شورای ملی مقاومت ایران، متشکل از سازمانها و شخصیت های اصلی میهن پرست و دمکراتیک و مترقی منجمله سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب دمکرات کردستان ایران، جبهه ی دمکراتیک ملی ایران، شورای متحد چپ و غیره می باشد. شورا برای دستیابی

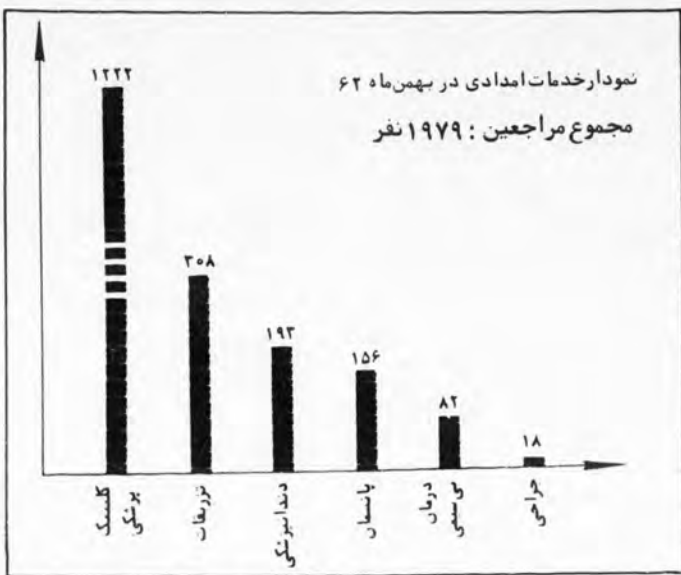
تقویم مجاهد

تقویم هفته: از ۲۰ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۳

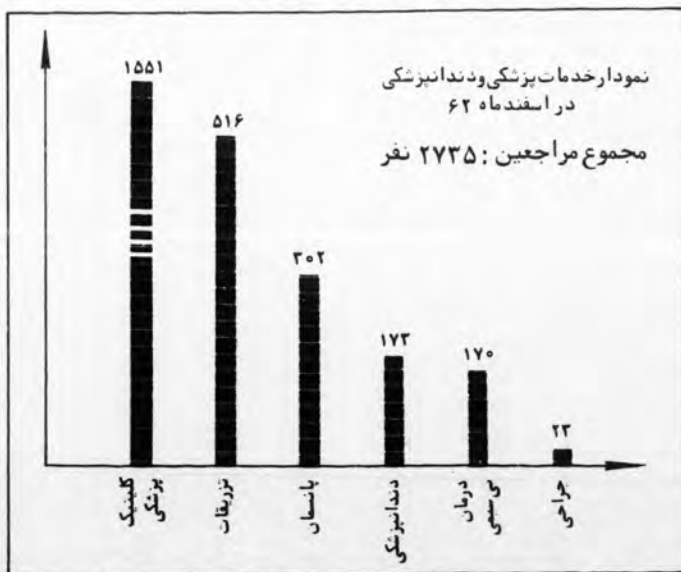
- ۲۰ اردیبهشت (۱۳۶۱): شهادت مجاهدین خلق: مهری شیرنگی و ملیحه مرتضوی طی نبردی قهرمانانه با پاسداران جنایتکار در شهر ساری
- ۲۱ اردیبهشت (۱۳۳۳): سالروز شهادت مبارز دلیر خسرو روزبه
- ۲۲ اردیبهشت (۱۳۳۳): گذشتار قبیح زندانیان سیاسی زندان رشت و شهادت مبارزین: محمدتقی اقدام دوست، علی بلندی،
- ۲۳ اردیبهشت (۱۳۶۱): شهادت مجاهدین خلق از اعضای واحدهای نظامی مجاهدین خلق در تهران
- ۲۳ اردیبهشت (۱۳۵۴): شهادت فدائی خلق علی اکبر (فریدون) جعفری عضو مرکزیت سازمان چریک های فدائی خلق ایران
- ۲۴ اردیبهشت (۱۲ شعبان ۷۲۷ ه. ق.): آغاز نهضت سرداران در خرابان
- ۲۵ اردیبهشت (۱۲۷۰): لغو امتیاز تنباکو بدنبال اعتراضات گسترده ی مردمی
- ۲۵ اردیبهشت (۱۹۴۸/۱۵): اشغال سرزمین فلسطین
- ۲۵ اردیبهشت (۱۳۵۵): شهادت فدائیان خلق: لادن آل قبا، مهوش حاتمی، محمدرضا و احمدرضا قنبرپور، فرزاد دادگر، عزت غروی، ارزنگ و ناصر شایگان شاماسی، فرهاد صدیقی پاشاکی، قربانعلی زرکاری و جهانگیر باقرپور طی درگیری با مزدوران ساواک شاه خائن
- ۲۵ اردیبهشت (۱۳۶۱): شهادت مجاهدین خلق: یارعلی حاجیان برنجستانی و محمدرضا محمودی فر در تهران
- ۲۵ اردیبهشت (۱۳۶۲): شهادت مجاهد خلق پروانه الوندپور در زندان رشت
- ۲۶ اردیبهشت (۱۳۶۱): شهادت مادر مجاهد عالیله بازرگان و مجاهدین خلق: محمود میرمالک و منصور صفا در تهران

گزارشی از فعالیت‌های ۵ ماهه امداد پزشکی مجاهدین خلق ایران در کردستان

بقیه از صفحه ۵



(نمودار شماره ۳)



(نمودار شماره ۴)

در همین جا بایستی اضافه کنیم که مرکز امداد مجاهدین در کردستان، به منظور افزایش جنایات رژیم ضدبشری خمینی در حق مردم مقاوم کردستان و نشان دادن وضعیت رقت‌انگیز درمان و بهداشت در منطقه و همچنین فعالیت‌های پیشمرگان امدادگر مجاهد در منطقه، اقدام به تهیه فیلم مستندی کرده است؛ این فیلم برای انجمن‌های دانشجویان مسلمان به کشورهای مختلف جهان فرستاده شده است و در برخی مراسم به نمایش گذاشته شده و ضمناً برای تعدادی از مجامع بین‌المللی و مراکز تلویزیونی نیز ارسال گردیده است ■

مورد را نشان می‌دهد. که از این تعداد، ۱۵۵۱ نفر به کلینیک پزشکی، ۵۱۶ نفر جهت تزریقات، ۳۰۲ نفر جهت پانسمان و ۱۷۳ نفر برای خدمات دندانپزشکی مراجعه کرده‌اند. در طول این مدت، ۱۷۰ نفر از طریق ارائه رهنمود بیسمی مورد درمان قرار گرفته‌اند و پزشکان امداد ۲۳ مورد عمل جراحی داشته‌اند. (نمودار شماره ۴) لازم به توضیح است که از عمل‌های جراحی اسفندماه، ۹ مورد آن مربوط به کردستان شمالی است که توسط برادر مجاهد دکتر "نوبد" صورت گرفته، که بلحاظ اجتماعی و تاثیرات مردمی وسیعاً مورد استقبال اهالی منطقه قرار گرفته و باعث دلگرمی آنها شده است. از جمله یک مورد مربوط به خارج کردن گلوله از دست و مورد دیگر خارج کردن گلوله از بالای ران یکی از پیشمرگان بوده است. بقیه موارد جراحی مربوط به مناطق دیگر کردستان بوده که از جمله جراحی دست یکی از پیشمرگان که در اثر انفجار چاشنی مین متلاشی شده بود می‌باشد. ضمناً آمار بستری‌های اسفندماه ۱۰ مورد می‌باشد که ۷ مورد آن در کردستان شمالی بوده است.

دندانپزشکی مراجعه کرده‌اند. در طول این مدت ۹۳ نفر نیز از طریق "درمان بی‌سمی" * مورد مداوا قرار گرفته‌اند. ضمناً در همین فاصله زمانی ۳۷ مورد عمل جراحی انجام گرفته و ۱۲ تن از بیماران و مجروحین نیز در مقرهای امداد بستری گردیده‌اند. (نمودار شماره ۱) آمار مربوط به دیماه: از مجموع ۱۲۶۵ نفر مراجعه‌کننده در دیماه، ۷۹۲ نفر مراجعه‌کننده به کلینیک پزشکی، ۱۶۸ نفر تزریقات، ۱۴۹ نفر دندانپزشکی، ۸۵ نفر پانسمان، ۷۰ نفر "درمان بیسمی" و یک نفر مراجعه‌کننده برای عمل جراحی را نشان می‌دهد. (نمودار شماره ۲) از ۱۹۷۹ نفر بیمار مراجعه‌کننده به مراکز پزشکی مجاهدین در بهمن‌ماه، ۱۲۲۲ نفر در کلینیک پزشکی، ۳۰۸ نفر در بخش تزریقات، ۱۹۳ نفر در دندانپزشکی، ۱۵۶ نفر از طریق پانسمان، ۸۲ نفر از طریق درمان بی‌سمی و ۱۸ نفر با عمل جراحی، درمان شده‌اند. (نمودار شماره ۳) آمار خدمات پزشکی و درمانی اسفندماه ۶۲ در شمال و جنوب و مرکز کردستان، رویهم‌رفته ۲۷۳۵

پاورقی:
* امدادگران مجاهد، در شرایطی که از مراکز اصلی درمانی و بویژه از پزشکان متخصص امداد، دور هستند و علاوه بر آن در شرایطی که جابجایی بیمار و رساندن آن به مراکز درمانی، غیرممکن و یا با دشواری‌های زیادی روبروست، از طریق بیسمین وضعیت بیمار را به متخصصین امداد گزارش کرده و سپس با دریافت رهنمودهای مربوطه، به مداوای بیمار می‌پردازند.

زندانی و زندانی

بقیه از صفحه ۲۰

حکمتی و سیماب و... ارتجاع باز هم دیوانه‌وار به کشتار ادامه داد و قطار مرگ بر روی ریل جنون و خون و شقاوت، مدام افراد را از هر جا که می‌توانست جمع می‌کرد، زن و مرد و پیر و جوان را با شتاب به شکنجه‌گاهها، سپس به زندان‌ها و از آنجا به میدان‌های تیرباران می‌برد. طبق دستور خمینی و تحت نظر مستقیم طبسی، دیگر دادگاهی تشکیل نمی‌شد. دادگاه تنها برای کسانی تشکیل می‌شد که ارتجاع سعی در براندن آنها و استفاده از آنها بوسیله ارباب و تهدید داشت و بدینگونه در ابتدا مجاهدین شهید: فضل‌الله آهودشتی، احمد ثیب، حجازی، حسن رزاقی، کاظم زنجانی و... مجاهدین شهید: علی

اسکندری، سعید اقباری، قدرت اکبری، مهدی اکبریان، نادر مهدالموجودی، محمدباقرزاده، رضا بحرآبادی، ناصر بنی‌هاشم، اکبر بهشتی، ابراهیم پرتوی، علی‌اکبر پروائی، و بعدها: مجاهدین شهید: علی‌اکبر پروین، صفر پهلوان، مجیدناجی، نادر جباری، محمدعلی جعفری، کمال جلالی، جواد آریا، جعفر حجازی، آریاحدیددی، سیدمحمد حسنی و در پی آن: مجاهدین شهید: علی‌حسینی، محمدحسین خراسانی، احمدخرسند، مصطفی ذاکری، حسن سرفرازو... * از تخت شکنجه‌گاهها، سرودخوان به میدان تیرباران شتافتند و در راه رهائی خلق و آزادی میهن بخاک و خون غلطیدند. ادامه دارد

پاورقی:
* اسامی فوق، اسامی اولین دسته از مجاهدین تیرباران شده در زندان مشهد است.



برادر مجاهد "نوبد" در حال جراحی یک غده در یکی از درمانگاههای امداد پزشکی مجاهدین در شمال کردستان

افشاء بسیج ضد خلقی و درهم شکستن سیاست جنگ طلبانه و ضد میهنی خمینی با بکار گرفتن همه اشکال مبارزه منفی و مثبت، یک وظیفه مبرم انقلابی در مسیر ارتقاء مقاومت و تدارک قیام عمومی است.

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه از صفحه‌ی آخر

فشارهای عصبی هم دکتر گفته که در آینده بیماری گواتر می‌گیرم. ما اهوازی‌ها از انواع بیماری‌های عصبی رنج می‌بریم، ولی هیچکس نیست که به فریاد ما برسد. هر کاری هم می‌کنیم نمی‌توانیم از اهواز خارج شویم، چون شوهرم کارمند شرکت نفت است و هرچه تقاضای بازنشستگی کرده، موافقت نکرده‌اند و گفته‌اند که اگر بخواهید، باز خرید می‌کنیم.

یک نفر دیگر تعریف می‌کرد: در بیمارستان شیر و خورشید "میرکلا" ۳۰ مجروح جنگی که همگی‌شان از اطراف اصفهان آورده شده‌اند، بستری هستند. در بین آنها تعدادی دیوانه شده‌اند و اگر ولشان کنند می‌روند کارهای عجیب و غریب می‌کنند. مثلا می‌روند بالای دیوار می‌نشینند. آدم نمی‌داند در این مملکت بخندد یا گریه کند.

این خواهر در ادمه‌ی نامی خود نمونه‌های دیگری از میزان فشار و تنفر عمومی مردم را نسبت به جنگ شرح داده و می‌نویسد: "سوار تاکسی شدم. راننده، جوانی حدوداً ۲۶ ساله بود که با حالتی عصبی رانندگی می‌کرد. می‌گفت: اعصابم خرد است، من کارمند بیمارستان بودم. با خانواده‌ام در قصر شیرین زندگی می‌کردیم. اما از آغاز جنگ گشته شده‌اند. از پدر و مادرم گرفته تا زن و بچه‌ام... مدتی رفتم در جبهه، ولی وقتی جنایات رژیم را دیدم، فهمیدم که چه کسانی مسئول نابودی خانواده‌ام هستند... سرباز مجروحی تعریف می‌کرد: ما ۲۵۰ نفر بودیم که به جبهه اعزام شدیم؛ وقتی که قرار شد از جبهه بازگردیم، فقط ۵ نفر باقی مانده بودیم و هر پنج نفرمان هم مجروح و دست و پا شکسته بودیم..."

* خانمی از تهران در نامه‌ی خود در باره‌ی جنگ چنین می‌نویسد: "مردم با سختی معیشت خود را می‌گذرانند. گرانی سرسام‌آور است. وقتی که یک حلب روغن ۱۷ کیلوئی که قبلاً ۱۰۰ تومان بود به قیمت ۱۷۰۰ تومان هم پیدا نشود، می‌فهمی که چرا مردم بظاهر ساکت هستند. رژیم هم چندان بدش نمی‌آید که مردم را در صف‌های روغن و نان و برنج سرگرم کند تا از قضیه‌ی اصلی که همان ادمه‌ی

او سگته می‌کند و می‌میرد. زن دیگری نقل می‌کرد که شوهرش بر اثر گشته شدن فرزندش در جبهه دیوانه شده است. در کنار این همه گشتار، گرانی سرسام‌آور هم گولاگ می‌کند. قیمت‌ها روز بروز بالاتر می‌رود. اخیراً سهمیه‌ی گوشت خانواده‌ها را کم کرده‌اند؛ با وجود آن مردم برای بدست آوردن گوشت مورد نیاز خود مجبورند که از صبح ساعت ۵ در صف منتظر بمانند و چه بسا که پس از ساعت‌ها انتظار نیز چیزی گیرشان نیاید؛ اما با وجود تمام این فشارها، ترس مردم بطور محسوسی ریخته؛ همه‌جا، در صف‌های تهیه‌ی آذوقه و در اتوبوس‌ها، محافل خانوادگی، کارخانجات و... مردم لب به اعتراض گشوده و کم و بیش ناراضی‌های خود را بیان می‌کنند. مثلاً یکبار زنی در یک صف با صدای بلند از گرانی برنج و جای حرف می‌زد و وقتی دیگران از او خواستند که آهسته صحبت کند، با صدای بلند فریاد زد: "جانمان به لب رسیده دیگر می‌خواهند چه بلایی سرمان بیاورند که تا بحال نیاورده‌اند..."

* خواهر یا برادری گزارش بسیار دقیق و مفصلی درباره‌ی وضعیت مردم کشورمان در شهرهای استان خوزستان نوشته و وقایع و برخوردهای مردمی و مزدوران رژیم را برایشان شرح داده است. بسیار مایل بودیم که محدودیت‌هایی از قبیل مسائل امنیتی وجود نمی‌داشت تا نامه‌ی ایشان را بعنوان یک گزارش کامل و تمام‌عیار از وضعیت جنگ در شهرهای جنوبی درج می‌کردیم؛ اما هرچند نامه‌ی ایشان برای خود ما بسیار جالب و قابل استفاده بود، متأسفانه درج کامل آن را درست ندانسته و بمناسبت نقل قسمت‌هایی از آنرا نقل می‌کنیم. توضیحات اضافه کنیم که این نامه مربوط به جریانات پس از اقدام برادر مجاهد مسعود رجوی در رابطه با قطع بمباران شهرهای ایران است. وی در نامه‌ی خود چنین می‌نویسد: "... صبح روز ۲۵ بهمن تعدادی از خویشاوندان قربانیان حادثه‌ی بمباران در حالیکه بشدت خشمگین و عصبانی بودند، خمینی ضدبشر را به دلیل ادمه‌ی جنگ ویرانگرش لعن و نفرین می‌کردند. در محلی مردی ۳۰ ساله که خواهر و فرزندانش در زیر آوار گشته شده بودند با فریاد خشم‌آلود خمینی را دشنام می‌داد. در محل دیگری، دختری جوان که باز دست دادن خانواده‌اش کنترل خود را از دست داده بود، بشدت می‌گریست و اعتراض‌کنان خطاب به مزدوران و پاسداران خمینی که شعار نفرت‌انگیز

"جنگ، جنگ تا پیروزی" را می‌دادند، می‌گفت: پدر و مادرم را گشتید هنوز هم دست از سرم بر نمی‌دارید؟ مزدوران که از برخورد دختر بسیار عصبانی شده بودند، در همان وضعیت وی را دستگیر و روانه‌ی زندان کردند... در اخبار ساعت ۱۴ همان روز، رادیوی خمینی اعلام کرد که مردم بهبهان ضمن تجمع در محل اصابت موشک برای پشتیبانی از ادمه‌ی جنگ دست به تظاهرات زده‌اند. در حالیکه این خبر کذب محض بود و اساساً هیچگونه تظاهراتی آنهم از طرف مردم! صورت نگرفته بود و نواری را که در برنامه‌ی مزبور از رادیو پخش کردند، تنها صدای ۲۰ تن - و نه بیشتر - از پاسداران و بسیجی‌های مزدور خمینی بود و صرفاً جنبه‌ی تبلیغاتی و نمایشی داشت... این بار تعادل بهم خورده بود؛ اگر قبلاً این مردم بودند که از روی ترس و وحشت، نهایتاً کوتاه می‌آمدند، اما این بار خمینی بودند که از خشم و غضب مردم می‌گریختند. بعد از ظهر، ساعت ۴، اطلاعیه‌ی دولت عراق مبنی بر قبول پیشنهاد برادر مجاهد مسعود رجوی در مورد قطع بمباران شهرها به مدت یک هفته از رادیو خوانده شد. باور کنید، در آنجا نبودید تا میزان شادی و شغف مردم را ملاحظه کنید و به چشم ببینید که تا چه حد مردم خوشحال شدند. خوشحالی مردم علاوه بر آنکه بسیار زیاد بود، گستردگی قابل ملاحظه‌ای هم داشت. از زن و مرد و کوچک و بزرگ، از کارگر و کارمند و معلم و دانش‌آموز و... همه و همه از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند و برای برادر مسعود دعای خیر می‌کردند... در روز ۲۶ بهمن، در نتیجه‌ی تخلیه‌ی شهر از ۴۸ ناوای فقط ۵ ناوای مشغول به کار بود؛ بقیه‌ی مغازه‌ها هم وضعی مشابه داشتند. در ساعت ۱۱ صبح مردم در کنار فرمانداری بهبهان تجمع کرده و نسبت به کمبود نان در شهر اعتراض کردند. این اعتراض آنقدر فرماندار و سایر مزدوران را ترسانید که مجبور به اقدامات فوری شدند و بلافاصله از گچساران و اهواز برای مردم مقداری نان آوردند. روز بعد سپاه اطلاعیه‌ای صادر کرد و ضمن تهدید نانوایان، آنها را مجبور کرد که دکان‌هایشان را باز کنند. در روز ۲۸ بهمن ماه، مردم که محتاج چادر و پتو بودند با پاسخ منفی هلال‌احمر در این مورد روبرو می‌شوند، ولی متوجه می‌گردند که مقدار زیادی

چادر و پتو در انبار هلال‌احمر وجود دارد. وقتی مسئله را پی‌گیری می‌کنند به آنها پاسخ می‌دهند که این‌ها امکانات سپاه و بسیج است. مردم که از این همه بی‌عدالتی به‌جان آمده بودند، یکبار به انبار هلال‌احمر هجوم آورده و کلیدی چادرها و پتوها و سایر اجناس موجود را بین خود تقسیم می‌کنند. یکی از اهالی با خشم به مزدوران می‌گفت: اگر راست می‌گوئید، بیائید و اینها را از ما پس بگیرید. ما تمام هستی خود را از دست داده‌ایم، حالا شما اینها را برای سپاه ذخیره کرده‌اید!

مطابق گفته‌ی یکی از اهالی، سرپرست مزدور هلال‌احمر در این جریان کتک مفصلی می‌خورد... میزان تلفات رژیم در هر حمله‌ای که می‌کند، بسیار بالاست. مثلاً در بهبهان، در تاریخ ۹ اسفند ماه گذشته، اولین سری آمار تلفات بهبهان منتشر شد. براساس آمار مذکور ۱۲ کشته و ۵۲ زخمی میزان تلفات اولیه بود. پس از حمله‌ی موسوم به خیبر براساس آمار که ساعت ۱۱ بامداد از طرف بنیاد شهید بهبهان منتشر شد، لیست اسامی ۱۶۲ نفر گشته را به پشت درب بنیاد شهید نصب کردند. پس از این واقعه عده زیادی از مادران در جلوی بنیاد شهید بهبهان تجمع کردند و با سرو صدای زیاد که اکثراً با گریه‌های شدید همراه بود، خواستار اطلاع از وضعیت فرزندان خود شدند. کارکنان بنیاد شهید و در راس آنها سرپرست مزدور آن، از ترس خانواده‌های خشمگین که بعضاً حتی خمینی را علناً دشنام می‌دادند، از طریق پشت بام بنیاد پا به فرار گذاشتند. میزان تلفات جوانان بی‌گناه این شهر، به این علت زیاد بود که نیروهای اعزامی از بهبهان و مازندران را بعنوان "صف شکن" قرار داده بودند. از ۱۲ اسفند به بعد در تمامی مساجد بهبهان مراسم ختم برپا بود و بعضاً هر چند خانواده، مشترکاً با هم مراسمی برگزار کرده بودند. علت این مسئله کمبود مساجد شهر برای برگزاری مراسم بطور جداگانه بود. این مسئله ماهیت پلید و دروغ‌پرداز رفسنجانی خائن را مبنی بر اینکه تلفات ما کمتر از صد نفر بود، بیش از پیش برملا کرد. دروغگوئی‌های بیشرمانه‌ی رژیم در بین مردم آنقدر تاثیر منفی داشت که حتی از دو نفر بسیجی شنیدم که به یکدیگر می‌گفتند: ای دروغگوها! من می‌خواستم به جبهه بروم، ولی حالا دیگر نمی‌روم..."

متن سخنان برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع گروهی از پرسنل نظامی مجاهد

بقیه از صفحه ۳

ذخیره آن باشند. یعنی رابطه‌ی دو طرفه، نه یک رابطه‌ی یک طرفه‌ی محض. و الا ملی و مردمی و دمکراتیک نیست. بایستی در درون خودش هم خلق و خوی مردمی داشته باشد. یعنی از یک حداقل‌هایی برخوردار باشد، از قبیل اینکه صلاحیت‌ها، سلسله مراتب و یا فرماندهی، مورد نائید کسانی که با آن کار می‌کنند، باشد. شما در اوائل انقلاب دیدید که در هر کجا که اغلب خودتان شوراهای تشکیل داده بودید، اگر می‌گذاشتند، واقعا به ارتش خیلی پشتوانه می‌داد. هم داخلش را قوام می‌داد و هم خارجش را. ولی البته آن ارتش، حرف ولایت فقیه را نمی‌خواند و بعد هم به

می‌دانید. نمی‌خواهیم که عوام‌فریبانه شعار بدهیم. البته نظم بگونه‌ی واقعا دمکراتیک و انقلابی (چه در یک سازمان و چه در ارتش)، سلسله مراتب، یعنی صلاحیت‌های واقعی را که نمی‌شود منکر شد. بالاخره یک صلاحیت‌ها و یک واقعیت‌هایی وجود دارد که سلسله مراتب واقعی و نه پوشالی را ایجاب می‌کند. البته بصورت کاملا دمکراتیک. اینها واقعیت‌هاست و این امر بحث خاص خودش را دارد که الان از آن درمی‌گذریم. یادتان هست حرف‌هایی را که سردمداران رژیم، روزهای اول جنگ می‌زدند (حرف‌هایی که تدریجا کمتر می‌زدند) که با نیرو و کمان خواهند جنگید و... و خلاصه دیدگاهی که جنگ افزار و عنصر تخصصی را نادیده می‌گیرد و در ادامه‌ی آن باید "امام‌زمان" را در جبهه‌ها ظاهر کرده و یا مسائلی نظیر "کلید بهشت" و "والی آخر را علم کنند."

حداقل‌های ضروری

برای ارتش ملی و مردمی

ما چه می‌گوئیم؟ ما شعار استراتژیکی مان از جمله در مورد ارتش، این است: نه شاه، نه خمینی، نه وابستگی و نه ارتجاع و نه دیکتاتوری. یعنی چه؟ یعنی ما ارتشی را می‌خواهیم که در این قدم و در این مرحله‌ی تاریخی، دست کم این حداقل‌هایی را که در برنامه‌ی دولت موقت آمده، داشته باشد. حداقل‌ها گفتیم، یعنی چیزهایی که کمتر و پائین‌تر از برنامه‌های مجاهدین است. به خاطر این که همه‌ی نیروهای مردمی بتوانند مطابق با این مرحله از رشد جامعه در مسیر انقلاب، همراهی کنند. بعنوان مثال، دیگر از انضباط آگاهانه که نمی‌شود کوتاه آمد؛ نمی‌شود اطاعت کورکورانه را پذیرفت؛ همچنین نمی‌شود رابطه‌ی مردم و ارتش را درست تنظیم نکرد. این ارتش یعنی ارتش مردمی و ملی مورد نظر ما بایستی در رابطه‌ی دمکراتیک و در همکاری مستمر با مردم بسر ببرد، نه چیزی جدا و نه چیزی بالا و سرکوبگر. باید درش بر روی مردم باز باشد. بایستی در کار سازندگی هم شرکت کند. کما اینکه می‌بایست مردم هم

عنصر مجاهد خلق در قلب مردم و در قلب پرسنل مردمی ارتش

معمولا در راستای وابستگی، قدرت‌های استعماری چه می‌کنند؟ با یک حزب سیاسی و فقط با کار سیاسی که نمی‌توانند قدرت را بگیرند. پس باید کودتا بکنند؛ مثل خیلی از کشورهای جهان سوم. پس برای آنها اهرم تعیین‌کننده، ارتش است. می‌بینید که در اغلب تبلیغات علیه سازمان، از جمله از جانب نیروهای ضدانقلاب در فرنگستان، مسئله این است که بگویند ارتش با ماست (مای ضدانقلاب). خودشان می‌دانند که اینطور نیست، ولی می‌خواهند بگویند که در تحول نهائی، شانس دارند.

البته در جریان تکامل و در جریان انتخاب اصلح و در جریان ارتقاء انقلاب، امروز خیلی از مدعیان در صحنه‌ی عمل حذف شده‌اند. خمینی

وقتی ما به لزوم جنگ‌افزار اشاره می‌کنیم، نه در کادر وابستگی، نه در کادر مستشاری شاه، و نه در کادر وطن‌فروشی خمینی، بلکه در راستای استقلال و آزادی مردم ایران می‌باشد. در غیراینصورت - کما اینکه امروز مخصوصا در خارج از کشور می‌بینیم - نیروهای دست‌نشانده که هیچ جایی در بین مردم ایران ندارند، و فقط به حمایت‌های خارجی متکی هستند و تنها با حمایت استعمار، شانس برای آینده‌ی خود در ایران جستجو میکنند؛ دنبال چه چیزی هستند. دیدیم که آنها در گذشته یعنی در زمان شاه، چه کردند. ارتشی که پرسنل خودش را فراموش کند و از یاد ببرد که آنها انسان‌های آزاده و ملی و وطن‌پرست و مردمی هستند، نه ابزار؛ چنین ارتشی فقط به سلاح تکیه خواهد کرد. هر روز به سلاح‌های پیچیده‌تری که البته باید از خارج گرفت. مستشارش را هم باید گرفت. بخش عظیم و اعظم بودجه را هم باید صرف آن



می‌خواست شعله‌ی انقلاب را فرو بکشد، اما ما نگذاشتیم. منظوم از "ما" فرد یا گروه نیست، بلکه بر نسلی تاکید می‌کنم که فریاد "مرگ بر شاه" را - چه در دانشگاه، چه در زندان‌ها، چه در ارتش و چه در صحنه‌های نبرد مسلحانه‌ی آن دوران - سر داد.

خوب، خیلی از مدعیان که از صحنه رفتند. کی در صحنه مانده؟ آنهم به اتکاء یک مقاومت مشروع و با پایهی مردمی و روی پای خودش؛ نه وابسته، بلکه محبوب برای توده‌های مردم، مردمی که همه کس و همه‌ی ادعاها را در این ۵ سال آزمودند. اگر اثبات خیلی چیزها در روزهای اول، مشکل بود و

کرد. وضع چنین ارتشی در جامعه مثل یک غده‌ی زائد است و برای اینکه این غده‌ی زائد دفع نشود، باید سرکوب بکند. و این همان چیزی است که، شاهی، سلطنت‌طلب و خط وابستگی، آنرا می‌خواهد. در حالیکه اگر آن پایه‌های مردمی در ارتش باشد، احتیاجی به اینکه سرانجام بصورت یک غده‌ی زائد سرکوبگر در بیاید، وجود ندارد. شما پیام‌آوران چنین مسیری هستید. در چه شرایطی؟ نگاه بکنید، به صحنه‌ی امروز جامعه (اگر بعدا فرصت باشد انشاءالله بیشتر صحبت خواهیم کرد. حالا خلاصه می‌گویم و رد می‌شوم).

نیروهای مقاومت می‌پیوست، کما اینکه شما اینکار را کردید. چه در دوران مبارزه‌ی سیاسی و چه الان که خود خمینی ما را به مقاومت مسلحانه وادار کرد. این را هم می‌دانید که منهای مقاومت مسلحانه، آنچه می‌ماند، بیشتر از یک شوخی و بیشتر از یک طنز مبتذل نیست.

بنابراین ما در مورد ارتش، حرف‌های ارتجاعي و قرون‌وسطائی را که دار و دسته‌ی خمینی می‌زنند، نمی‌زنیم. جنگ‌افزار، لازم است. کما اینکه شما می‌دانید خود رژیم چگونه و از چه راه‌هایی آنرا دست‌وپا می‌کند. مثلا دور می‌زنند و حتی از اسرائیل هم می‌گیرند. اما

اگر در آنروزها اثبات اینکه این حرف‌ها که بهشتی و خمینی می‌گویند، اینها اسلامی نیست، به سادگی برای خیلی‌ها قابل هضم نبود، الان که دیگر صحنه روشن است. اینکه خمینی دست‌اوژدش فقط جنگ و گورستان و اعدام و شکنجه است که احتیاج به بیان مجدد ندارد، این را که ما با همه‌ی خون‌ها، شکنجه‌ها، در بدری‌ها، آوارگی‌ها اثبات کرده‌ایم. بطوری که حالا دیگر مردم جهان حتی در خیلی از کوجه‌ها و محلات و خیابان‌های شهرهای خودشان ماهیت رژیم خمینی برایشان با سند و مدرک افتاء شده است. پس مسئله در یک کلام این است که آینده کی؟ جانشین و آلترناتیو کی؟ تعیین‌کننده کجا؟ در اینجا است که خمینی با تشدید جنگ و خفقان می‌خواهد خودش را تثبیت کند، چیزی که اگر مقاومتی وجود نمی‌داشت، ممکن بود، ولی سه سال است که شما شاهد هستید، کارهای سازمان را شاهد هستید. هشدارها و اعلام خطرهایی که خودشان نسبت به "منافقین" می‌دادند و یک مدتی هم مدعی از بین رفتن آنها می‌شدند. ولی این‌دفعه باز شاهد هستید که دوباره آن هشدارها تکرار می‌شود، یعنی که چیزی از بین رفتنی نیست. بذری ریخته نشده که بشود آنرا از بین برد یا کسی بتواند از بینش ببرد، زیرا آن بذری در قلب میلیون‌ها نفر ریشه دوانده و استوار شده. زیرا تضمینش، شرف نیروها، افراد و نظایر خود شماست. مگر شما نمی‌توانستید با پست‌های بالا به نسبت فالانژها، به نسبت دوایر سیاسی - ایدئولوژیک، در همانجا باشید؟ مگر به خیلی از شما پیشنهادهای پست‌های بالای ارتش را نکردند؟ چرا ترک کردید؟ چرا آمدید؟ چرا ریسک جان و خانمان و زندگی‌تان را پذیرفتید؟ زیرا این بذری را، به دلیل همان آتش، آتش شرف و حریت، نمی‌شود از بین برد. همه‌ی تاریکی‌های دنیا قادر نیستند شعله‌ی یک شمع را خاموش بکنند. چون آنچه که اصلت دارد نور است. همان چیزی که نمی‌شود در شما آنرا فرو گشت. خوب، پس می‌بینید که ادعاهای خمینی در این زمینه نیز احتیاجی به صحبت و روشنگری ندارد.

در طرف دیگر، ضدانقلاب مغلوب، یعنی بقایای رژیم شاه قرار دارد. می‌دانید که علیرغم امکاناتی که چه در رابطه با چپاول‌هایشان و چه در رابطه با حمایت‌های خارجی در اختیار

متن سخنان برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع گروهی از پرسنل نظامی مجاهد

اما همین که بخواهید این درختانی را که با خون آبیاری کرده‌اید، میوه‌اش را هم به مردم انتقال بدهید، یعنی از استقلال واقعی و از آزادی واقعی صحبت نکنید، آنوقت بد می‌شوید و حضرات مدعی‌تان می‌شوند. خمینی هم در نوفل‌لوشانو، هیچ صحبتی هم از شما نمی‌کند، ولی فردا می‌آید اولش شما را سرکوب می‌کند. انبوهی میوه‌چین و فرصت‌طلب هم هستند که خودشان راه را برای سرکوبگران و برای دیکتاتورها هموار می‌کنند. گفتم بعدا در یک فرصت دیگری توضیح خواهم داد.

در دوران سه نسل و طی یک قرن، از انقلاب مشروطه تا امروز، همیشه مجاهد‌ها، مبارزهای واقعی، بازنده‌ها بودند. به هنگام مبارزه کردن، خون دادن و فداکاری، در صف اول بوده‌اند، اما بعد ضداقلابیون و میوه‌چینان می‌گویند تمام شد، شما بروید دنبال کارتان! نه، بعد از ۱۹ سال و در آستانه‌ی ۲۰ سال سابقه‌ی سازمان، تجاربتش به ما آموخته است که کافی نیست که فقط در زندان‌ها و فقط در صحنه‌ی نبرد و مقاومت مردمی پیشتان باشیم، بلکه همچنین حضور و پیشتازی در صحنه‌ی سیاسی هم لازم است تا خودمان حرفمان را بزنیم، نقطه‌نظرانمان را بیان بکنیم. جانشین، آلترناتیو، برنامه و طرح خودمان را بدهیم. زیرا دیگری برای ما نخواهد کرد، چه خمینی باشد و چه انواع و اقسام فرصت‌طلب‌ها و میوه‌چین‌ها. دلایلی که سازمان بعد از ۱۸، ۱۷ سال سابقه تصمیم گرفت که خود من را به اینجا اعزام بکند، این بود که می‌دانستیم اگر در نوک سیاسی مبارزه‌مان هم نباشیم، گل سیاسی و میوه‌ی آن را دیگری خواهد چید و خواهد رسود و مزرعه‌اش را هم پایمال خواهد کرد و باز شما را به قربانگاه خواهد فرستاد. تردید نکنید، با این تفاوت که وقتی ما صحبت از میوه می‌کنیم، از میوه‌های انقلاب، نه برای خودمان یا گروهمان، بلکه برای آن نسل و برای آن ملتی می‌کنیم که حالا شما می‌دانید بچه‌هایش را چطور می‌کشد، توی جبهه‌های جنگی که مشخصاً ضدملی و ضدمیهنی و فقط در خدمت ارتجاع و برعلیه استقلال و برعلیه تمامیت ایران است، به کشتن می‌دهد.

تضمین آزادی، استقلال و تمامیت پایدار میهن

پس باز هم تاکید می‌کنم که وظایف سیاسی و نظامی، جدائی‌ناپذیرند. آنهم در شرایط پیچیده‌ی امروز. آنهم با در نظر گرفتن جنگی که باور کنید با توجه به اوضاع و احوال بین‌المللی و داخل ایران، اگر سازمان نبود، اگر نیروهایش نبودند، اگر خود شما نبودید، اگر مجموعه‌ی فعالیت‌های سیاسی و نظامی‌مان در اشکال مختلف نبود، به این ترتیبی که خمینی دارد کشور را به باد می‌دهد، فکر می‌کنید چه می‌شد؟ خمینی که به هر حال، دیر یا زود، فردا یا پس‌فردا، رفتنی است. اگر خلا، آنرا بر نمی‌گردیم شما فکر می‌کنید که حتی از نظر تعادل منطقه‌ای، دیگران و مشخصاً ضداقلاب، بیشتر از شما، بیشتر از سازمان، هوای استقلال و تمامیت ایران را داشتند؟ هیهات.

امروز خلا، را شما پر کردید، خلا، را پر کردیم. به همین جهت توانستیم طرح صلح بدهیم و روی مرزهای قبلی ایستادیم. و حالا ببینید که در حساس‌ترین شرایط، ملتی‌ترین و وطن‌پرستانه‌ترین کار را برای حفظ استقلال و تمامیت کشورتان می‌کنید و از آنطرف چه مارک‌ها و برجسب‌هایی از جانب وطن‌فروشان حرف‌های و ضداقلابیون و واخوردگان سیاسی به شما زده می‌شود. من این سوال را خیلی وقت‌ها از دیگران کرده‌ام: فرض بکنید این مقاومت نیست، این سازمان نیست، این نیروهای مقاومت - چه در ارتش و چه خارج از آن و خلاصه این خواهرها و برادرهای رزمنده‌ی ما - نیستند؛ می‌شود جواب بدهید که تضمین آن استقلال و آزادی و تمامیت میهن و اینکه دست‌آخر حتی توی همین جنگ (خمینی هم که بیافتد) منافع و مصالح ملی ایران چطور حفظ خواهد شد؟ آیا فلان عمرو یا فلان زید پس‌مانده‌ی رژیم شاه، بیشتر از شما حفظ خواهد کرد؟ محال است! اگر یکی باشد که سرسوزنی از منافع ملی‌اش کوتاه نمی‌آید (البته با هوشیاری تمام و با استفاده از تضادهای مختلف در جهت اینکه همین خلق را و همین میهن را حفظ بکند) آن شما هستید. اقل‌ا شماره یک‌اش شما هستید. مگر در مرحله‌ی اول جنگ، وقتی که پای مرزها و مردم کشور در میان بود، خود شماها تماما بر اساس خطوط سازمان در جبهه‌های جنگ

جانبازی‌ها و رشادتها نکردید؟ دیگران خرابکاری‌اش را کرده‌اند و در راس آنها می‌بیند که خمینی با شعار صدور انقلابش چقدر ویران کرده و چه تعداد را به کشتن داده و چگونه پتانسیل ارتش را داغان کرده است. اگر واقعا یک رژیم ملی بود (حالا نمی‌گوئیم یک رژیم مردمی و انقلابی) آیا باید ارتش را، پرسنل‌اش را، افسرش را، خلبانش را، سربازش را و تجهیزاتش را، اینطوری داغان می‌کرد؟ از یکصد و پنجاه سال پیش به این سو جنگی به این ویرانگری نداشته‌ایم. این پتانسیل نظامی جمع شده، به شاه هم آنقدر اسلحه و تجهیزات نظامی داده بودند، اسلحه‌ی این ارتش چیز کمی نبود. اما تا وقتی شاه بود، بدلیل نظم ضد مردمی که بر ارتش نیز حاکم بود، این تجهیزات، وابسته‌ساز بود، یگانه‌ساز نبود. نه تنها ارتش را با خودش و با مردم یگانه نمی‌کرد، بلکه بیگانه می‌کرد. حالا که شاه رفته، خوب این پتانسیل عظیم را دارد. از بالا که نگاه بکنید یکی از "مسئولیت‌ها!" و یکی از نقش‌های تاریخی ضد مردمی و ضد ملی که خمینی دقیقا بر ضد "ارتش مردمی" بازی کرده، این است که آن پتانسیل مادی و انسانی را که می‌توانست با یک رهبری درست، جزو سرمایه‌های مردم و انقلاب قرار گیرد، تا کجا از بین برده است و هنوز هم ولکن نیست. می‌بینید که اگر محوری نباشد که بتواند استقلال و تمامیت میهن را حفظ بکند و طرف حساب باشد و روی حرف‌هایش حساب بکند، کار بر وفق مراد دشمنان آزادی و استقلال خواهد چرخید. می‌زنند درب و داغان می‌کنند و از بین می‌برند و خونریزی هم لاینقطع ادامه دارد. می‌خواهم بگویم بعد از این همه خرابکاری‌ها که چه توسط شاه و چه توسط خمینی صورت گرفته، در اثر مجموعه‌ی همین کارهای سیاسی و نظامی‌مان است که شانس فردای میهن‌مان، خلق‌مان، انقلابمان و مقاومت‌مان را حفظ کرده‌ایم. متأسفانه شانس هم فقط همین است. شاید هم نباید گفت "متأسفانه" زیرا میدان، میدان تکامل است، اگر صلاحیت نداشته باشید حذف می‌شوید. انتخاب اصلح، ما را به اینجا و به نقطه‌ی امروز رسانده است. خیلی از ابعاد، خیلی از کارها، خیلی از مسائل را که علنا نمی‌شود گفت. اما اقل‌ا بدانیم که فی‌الواقع اگر سازمان و نقشش نبود، یقین کنید که حتی در رابطه با

سرانجام همین جنگ و طرفین آن، مردم و میهن ما دهها و صدها بار بیشتر بازنده می‌بودند. دلایلش را هم خودتان بهتر می‌دانید. بیش از شما کسی تشنه و مرده‌ی آزادی و استقلال نیست؛ اگر می‌بود تا بحال نشان داده بود، اقل‌ا به اندازه‌ی شما. البته "در صحنه‌ی عمل" و نه فقط حرف زدن و ادعا کردن، بلکه با عملش و با اقدامش.

بنابراین اجازه بدهید نتیجه بگیرم که بر دوش شما کارهای ناکرده‌ی بسیاری سنگینی می‌کند. همه‌ی آنهایی که شهید شده‌اند، یا آنهایی که اسیر شده‌اند، و تمام آن مردمی که تحت‌ستم خمینی هستند، به شما نظر دوخته‌اند. کار شما با سرنگونی خمینی نه تنها کمتر نخواهد شد، بلکه بیشتر هم خواهد شد. شما بذره‌ای نخستین ارتش ملی، دمکراتیک و مردمی هستید که در آینده خیلی کار دارد. بخصوص از جهت سازندگی و از جهت رفع خرابکاری‌ها و همچنین از جهت دانشکده‌ها و فنون نظامی‌اش و نیز از جهت تسلیحاتش که باید تلاش بکند به سمت خودکفائی قدم بردارد. و این همه صرف‌نظر از مسئولیت‌های نظامی و یا سیاسی - اعتقادی‌تان است که چه امروز و چه فردا برعهده دارید. این نقش شامست. خوشا به حال هر مجاهدی که نقشش را بدرستی انجام بدهد. فشارها، ناراحتی‌ها، درگیری‌ها، ... تضییقات مالی و ... همه‌ی اینها هستند و هم‌اکنون هم وسیله‌ی آزمایش‌شانند. ضمنا هم‌اکنون هم خواهد گذشت. اگر غیر از این می‌بود، معیاری برای تشخیص شما از غیر شما و برای تشخیص شما از غیر شما و چنین آزمایشاتی هست، بایستی در کوره‌های آن گذاخته و تزکیه و تطهیر شد. خود را با معیارهای بالاتر تطبیق داد. نه فقط چشم‌هایمان هر روز باید به سمت خاک وطنمان متوجه باشد، بلکه قلب‌هایمان نیز باید به جانب مردمان بر بکشد. زیرا ما مسئول هستیم، یا نخستین مسئولین مقاومتی هستیم که خودمان پرچمدارش بودیم، خودتان پرچمدارش بودید. خدا کند که در این راستا پیروز باشیم. آنچه قطعی و مسلم است، اینست که با این اراده‌ها و با این توانائی‌ها و با این آگاهی‌ها، پیشاپیش می‌شود پیروزی و تحقق استقلال و تمامیت و آزادی پایدار میهن را نوید داد. خیلی متشکرم.

نگاهی بدوستان و کمندها

انتخابات

و

بروز هر چه بیشتر "پوسیدگی داخلی"

چند هفته پیش در همین ستون به تضادهای و کشمکشهای بین دو جریان ماوراء ارتجاعی رژیم خمینی که در آستانه انتخابات فرمایشی مجلس ضد خلقی شدت گرفته بود، اشاره کردیم و در همانجا متذکر شدیم که خمینی دجال به عنوان سرکرده این دو جریان، در موضع حراست از موجودیت کل نظام ولایت سفیانی خود، نسبت به "ایجاد دودستگی" بر سر مسئله انتخابات به ایادی و مزدورانش هشدار داد و آنها را به "تفاهم" دعوت کرد. اما علیرغم "آتش بس" موقتی که بدنبال نهیب و تشریفات خمینی بین باندهای مختلف برقرار گردید، اندکی بعد با شروع فعالیت های باصطلاح انتخاباتی، این تضادها در گوشه و کنار کشور با شدت و گستردگی بیشتری ادامه یافت. دامنه این تضادها به حدی بالا گرفت که در برخی از شهرها به درگیری های خونینی بین ایادی و مزدوران خمینی منجر گردید (که البته مردم نیز بعضا از این موقعیت ها برای بقیه در صفحه ۱۱)

بزرگداشت اول ماه روز جهانی کارگر

توسط نمایندگی شورای ملی مقاومت

در انگلستان

در صفحه ۲۲

فرازهانی از زندگی انقلابی

مجاهدین شهید:

★ یحیی مهتری

★ فیروز لطفی

★ علی هاشمیان

★ صادق عباس زاده

در صفحه ۸

اطلاعیه نظامی

مجاهدین خلق ایران

مرکز کردستان

در صفحه ۴

زندان
وزندانی

سلسله خاطرات

گزارشات و نوشته هایی از

زندانیها و شکنجه گاه های

رژیم ضد بشری خمینی

گزارش دوم

(زندانیان - قسمت سوم)

در صفحه ۱۰

پاسخ به نامه های رسیده

خواهران و برادران عزیز؛
این هفته صفحه ی پاسخ به نامه ها را به درج قسمت هایی از نامه های رسیده اختصاص داده ایم. ضمنا در همین جا از هواداران و هموطنان مبارزمان می خواهیم که با ارسال اخبار و گزارشات دقیق، بیش از پیش رابطه ی خود را با ما فعال کنند.

★ برادر (یا خواهر) گرمی ... از تهران؛ بر اساس اطلاع دفتر برادر مجاهد مسعود رجوی، قطعه شعر ارزنده ای که با مطلع "کی برمی گردی سردار...": ارسال داشته بودید؛ توسط برادر مسعود دریافت گردید. بدینوسیله سلام متقابل و تشکر ایشان را به اطلاعتان می رسانیم.

★ خواهی که در یکی از شهرستان های شمالی کشور بسر می برد، در نامه ی خود اخبار

جالبی از وضعیت جنگ و برخورد مردم با آن برایمان نوشته اند که در زیر قسمت هایی از نامه ی ایشان را درج می کنیم: "در اواخر سال گذشته - سال ۶۲ - به یک پزشک مراجعه کردم. در اطاق انتظار تعداد دیگری بیمار در انتظار ویزیت نشسته بودند. حسب معمول صحبت با درددل کردن از جنایات و خیانت های خمینی آغاز شد.

محور اصلی صحبت ها جنگ بود. خانمی که اهل اهواز بود می گفت: هر وقت که در اهواز آژیر خطر به صدا درمی آید، بچه هایم را چنگ می زنم و توی باغچه ی خانام، روی زمین درازکش می خوابم. من ناراحتی قلبی دارم و بر اثر این قبیل بقیه در صفحه ۲۵

رژیم ضد کارگری خمینی

و "روز جهانی کارگر"

★ سردمداران رژیم ضد خلقی خمینی در "روز جهانی کارگر"، اعزام به جبهه و استثمار و چپاول هر چه بیشتر کارگران را در سرلوحه ی اقدامات ضد کارگری خود، اعلام نمودند!

در صفحه ۹

نامه های خود را برای "مجاهد" و هم چنین رادیو "صدای مجاهد" به آدرس های زیر ارسال دارید:

انگلستان

BM BOX 9090
LONDON
WCIN 3XX
ENGLAND

اتریش

Pf:6
1110 WIEN
AUSTRIA

آلمان

Pf.: 800552
5_Köln 80
W_Germany

فرانسه

B.P 214
92108 BOULOGNE
BILLANCOURT
CEDEX
PARIS FRANCE

برای ارتباط مستقیم با دفتر برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

B.P.18 95430
AUVERS_SUR_OISE
FRANCE

فرانسه

کمک های مالی خود را به یکی از حساب های زیر واریز نموده و حواله ای آنرا به یکی از آدرس های مقابل ارسال دارید:

انگلستان
Midland Bank plc
281 Chiswick High Road
London W4 4HJ
England
A-Khodabandeh
N. 91082078

از خارج فرانسه
BANK SOCIETE GENERAL
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code quichet 03002

در داخل فرانسه
B.N.P. PONTOISE 1269652

هم میهنان!
در مبارزه برای سرنگونی رژیم ضد بشری خمینی، استمرار و گسترش مقاومت خونین خواهران، برادران و فرزندان مجاهد شما نیازمند حمایت های مالی است. حتی از کمک های اندک در مسیر تقویت مقاومت فروگذار نکنید و به تاثیرات آن کم بها ندهید. کمک های مالی خود را به هر میزان و از هر طریقی که می توانید به سازمان مجاهدین خلق ایران، هسته های مقاومت و میلیشیای مجاهد خلق برسانید.

برای آبنه شدن "مجاهد" در خارج از کشور فرم زیر را در کاغذ جداگانه ای پر کرده و به همراه بهای اشتراک به آدرس پستی زیر ارسال نمایید:

فرانسه
A.E.M B.P49
75462 Paris CEDEX 10 FRANCE

Nom: _____
Prénom: _____
Adresse: _____

بهای اشتراک:

سه ماهه
 شش ماهه
 یکساله
معادل ۱۲ دلار
۲۳ دلار
۴۴ دلار

دستور محوری روز: گسترش هسته های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع، شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام رهانی بخش عمومی